

M.A.LIBRARY, A.M.U.



PE14769

کتاب انزالناہ الیہ مبارک لیتدبر وایاتہ
ولیتذکر اولو الالباب

تصنیف مستنبط کتاب اللہ مقتبس انوار اخبار و انباء حضرت
مرسول اللہ والہ الاطیاب صلی اللہ علیہ وعلیہم وسلم



مقیم الحج بہاء الملت علیہ السلام قدوة اولی الالباب الوجد
الموحد العالم فہام مولانا غلام نبی اللہ احمد جالوی لم ظلم العا طوبی لہ
حسن الخصال

مطبوع مطبع رحمانی واقعہ مدراس دہر شمسند
ہجری المبارکۃ غیر شیعہ این کتاب را بنیاد و نہ خرد

بصفتبهای عجیب و حکمتها عظیمه و از برای انکس نبات از آسمان باران
 میفرستد و بحسب تغذیه نمودن و دین باوران شیر میسرید بهای آفریننده و
 پرورنده همه خدا تعالی است یکتائی **خدای سبحانه** این بوضوح
 معاین عقل شود از توحید مفصل هر که بیک فرموده حضرت امام جعفر الصادق علیه
 افضل الصلوة و السلام واضح و این شده نیست که ارتباط موجودات و سبب
 موجود و بقا شدن بعض موجودات از برای بعض دیگر و رفع احتیاج بعض آنها
 از بعض آنها و آلات بر یک بودن آفریننده پرورنده همه میناید بچنانکه از دست
 رفع خراش پاشن متین یک بوردن صاحبیکه و انا و توانا و مدبر و تصرف آن
 هر دو ستی شود و بدون تحت تربیت و اصلاح یکدانا و توانا بودن است
 را از خراش یا خبری نیست سبب نفی وجود که دست را از جود و رفع خراش پانامیده گاه این
 حقیقت از دست و پائی دریافته شود واضح و این از برای آنست که در اوضاع
 آسمانها و زمین دیده میشود که از خاک تا با تمام فلک تسلسل سبب سبب
 یکدیگر شدن همه موجودات همچنان عمومیت است که هیچیک موجود نیست
 مگر آنیکه هم آفتاب و نرج و امیر و خورشید و کما از زمین از ان و همتاب و شب و
 تدارک حرارت روز و آرام در آن وزن و حر و تولیدیان و پرورنده شایسته



بشیر و ان الفت فیما بین نظم عالم بیان و نظم و ثابت و رفع احتیاج
 یکدیگر از حیوان انسان همچنین هر یک سبب وجود و بقا و یک می شود این
 افتاده یقین ترین یقین می نماید باینکه آفریننده و پرورنده همه یک توانا میست
 که همه قدرت میدارد و همه با خبر است و از هر یک همه بدست و همه در تحت
 تصرف میسر می بردی و پیدا اگر چنین نباشد که آنها و زمین با اهل آنها سبب
 بروسته شدن روابط با ما همین شده و وجودیه و بقا می نماید فیما بین آنها از
 نبودن اثر و تاثیر و مربی و مربوب قیاس میشود و نظم عالم هم مخیر و نیست که
 حق سبحانه و تعالی میفرماید لو کان فیما للاله لا الله لفسدتا یعنی اگر
 می بودند در آفرینش و پرورش اسما و زمین خدا تا غیر از خدا یک عالم آفریننده
 اسما و زمین قاسد و فانی میشد این شناسائی یک نبودن آفریدگار و پرورگار
 همه با تبار و اما شناسائی یکشائی آن بکتیا از خود و ذات
 او این است هستی که از دیگر هست شده است و این وجود
 یعنی خود هستی است و هر که از دیگر هست شده آن موجودیت که نبوده
 و با ایجاد موجود است شده و آنکه خود هستی است همان خداست تعالی است و
 هستی شئی واحد است و غیر هستی بخیر نیستی نیست پس خداست و غیر از یک

دیگر نیست و فیض ایجاب است بالذات موجودات گان آفریده شدن گان در
 بندگان و بند و خدا غیر از یک دیگر تواند بود کمالات حق تعالی
 که از اوصاف توحید میگویند اینند خدا یکتا یکبار
 خلایق را بصفتها نمایان در چه حکمتهاست بخیال آفریده است
 و بریزن بقیس اولیا توانا و لب و انانیت لطف و مطلق و از دست مقتضات
 کمالات خود عالم از خودیمه آفریده شوند گان از فیض کمالات دوست و علم است
 بهر آنچه از استعدادها گان از فیض کمالات و از معکوسا آن شود و از اینکه او
 اختیار اصل و ترک فاسد میکند همه باره مختارانه است پس او مدبر و کاره
 است و از اینکه علم او بر حال هر موجود و احاطه میدارد و او مدبر است و از اینکه
 او با دراک خود دیده شوند گان به بنیانی رتبه میداند و بصیرت و از اینکه
 او شنیدگان به شنوائی نیز میداند و وسیع است است و او چنان می آید
 که خودی است و آنکه خودی است بیگونه نیستی و راو نیست پس از این
 به اول و ابندی یعنی به آخر و سیدی یعنی و بی و قدیم است و او شکا
 خواه از حق الهام یا خلقت نداد و فرموده ایم المؤمنین علیها افضل الصلوات
 و السلام و کلیم فی ذوات عقولهم یعنی سخن میگوید با آنها و رزاق آنهاست

بغیر از این
 با فاضل خیار از
 مافعال مختار
 ص

عقل آنها و آنکه خوبستی است عین کمال است زیرا که همه کمالات اعتباراً
وجود اند همچنانکه همه نقائص اعتبارات عدم اند چه نقص یعنی کمی نیستی آنکه
حصه از نبودن است پس هیچیک نقصی را در آن ذات هستی و خلعتوان
بود بالجملة معنی قادر و عالم بودن حق سبحانه قادر بقدرت عالم بودن او سبحانه
نیست چه باین معنی ذات او سبحانه محتاج قدرت و علم قرار دانی شود
و کفر بیکر و ملکه معنی آن نیست که آنوقت نیست که در آن عجز و جهل نیست پس
صفات ذات او عین ذات اوست منزهی خدای سبحانه
از نقائص که این را صفات سلبیه میگویند
او سبحانه جسم نیست زیرا که جسم آنست که عرض مطلق و ضخامت داشته
باشد و در حقیقت یکجا محدود و مقید ماند و خدا تعالی آنست که در
آنزایش تربیت همه جانها همچو مربی بودن هر یک جسمی را فیض هستی و
بقای همه جانها و جسمها در هر لحظه و آن از اوست و فیض از فیاض خود منفک
تواند شد پس آنجا که فیاض جمیع الکوان و فیاض همه کون و مکانست بگویند
در همه جا است و گویی در هیچیک جای نیست پس او سبحانه جسم نیست در ذات
و لطافت بالاتر از جانها است نه جسم که تربیت یابنده و در او دل و چشم

جان است و آنکه انجمن منزه و لطیف است بچشم ظاهر دیده شوند نیست
 همچنانکه خود میفرماید که لا بصر و هو بصرک لا بصر و هو
 اللطیف الخبیر یعنی بالکل نمی بیند و چشمها و اوستی بین چشمها را و او
 لطیف و خبر دهنده است یعنی در طافت از جاها منزه تر و از نهان
 بنیان بهم با خبر است و او سبحانه که بر همه چنان احاطه هستی میدارد و در محل
 و مکانی ممکن نیست تا در محل دیگر حلول نماید پس هرگز حلول نمیکند
 و انقیاد صفت در استقلال هستی و قدم مقدم بر افاضت خود یا لا ترازا است
 که باینده و حادث یک شود پس هرگز باینده نمی نشود و چنین وجود که
 هر موجود از فیض اختیاری اوست غنی از هر گلی است و او را نه جوهر توان گفت
 که خالی از عرض نباشد و نه عرض است که قائم بر دیگر باشد و نه محل
 حوادث بلکه بواجب تغیر گردد سبحان ربک العزیز عما یصفون و سلام
 علی المرسلین و آخر دعوانا ان الحمد لله رب العالمین
 باب الحکم فی توحید کمال خدای تعالی و در ذات اوست اصل و مبدء
 که کمال خدای عز و جل در فعل اوست ازینکه هر چه از ان انا و توانا صادر
 یابد از موجدترین جوئیات تکی و تراوی آن صادر باید باشد و صادر است

از ان خالق البریات بر دو گونه اند اول تکوینیات که در آن کائنات
 را اختیاری نیست همچو آفریده شدن چرندگان با سمها بحیث تسهیل برهم
 روی از برای چرا و ضرر اسبین بحیث خائیدن گیاه و علف و درندگان
 با پنجه و دماغ و از دندان نوک و از تیز لوارم شکار حیات و معیت
 لازم آن و پرندگان را اجنه و پروانه و غیره از برای پرواز و آمیختن که صنایع
 و تها و بند و انگشتانیکه چهار یک طرف و انگشت طرف دیگر کشا و پیش و
 اگر چنین نبی بود هیچکس چپ گرفتن و بکار بردن و صنعت کردن ممکن
 نمی شد پس هر کائنات از تکوینیات بطوری است که باید و شاید است
 بهمین با وجودیکه باندازه حکمانه باری تعالی است و همین تقدیر کائنات
 است و جاری کردنش قضای و سبب آنچه در دنیا با خست همچو ناخن
 و میوه باشد آن خست راجع بسوی الهیت آن خست راجع بسوی مقتدر
 و خالق او چه او همان بوده همچنانکه خود فرموده و مَا خَلَقْنَا السَّمَوَاتِ
 وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا إِلَّا كَذِبًا لِّحَقِّیْ عِنْدَ فَرْدِیمْ اَسْمَاءُ بَارِزِینِ و آنچه
 در میان آنهاست مگر حق این محل سوال از کس نیست که چه چنین شد
 بهمین با حق هر یک به طبیعت عین عدل است و دویم

تکلیفات که بموجب عقل و اسرار و نصب ائمه علیهم الصلوٰه و السلام
 او هر دو ای در آن شده و این بهایست اختیار یک فاعلان مختار و خود
 یا هم هرگاه مخالفت حق و از حق منتهی شد آن پیشوایان محال ثواب
 و عذاب تکلف است اعدل است آن با کمال نظر بلکه در فعال عباد و قدر
 قضای حق تعالی ظل میدارد و این خصوص است نظر اول هر یک پیش از وجود
 حق تعالی نیست هر چند شاید که در حکمت و تدبیر این آن حسیب از آن
 تقریری باید و شاید بود نیست که حق تعالی استوار باید اعطی کل شیء خلقه
 شمرهدی یعنی و او هر چه بر آفرینش را باز بدست آفرینش فرموده و ما تلقنا
 السموات و الارض الا بالحق یعنی نیافریدیم آسمانها و زمین را بکفری و کرم
 عالم من حیث الجمیع خیر حق از خدا کردن خیر و عافیه و شرف و سعاده بیشتر و چه بد
 حرارت خنکی قطعی نمی بخشد و بدون مقابل و من صحت چه نعمت است عظمی
 نمیشود و این اگر سنگی ایچیک تا کولی نعمت نمیشود و چنین است بهایت و ضلالت
 و نیست و فرخ و قوت و بزرگواری و اولی بر باریت مقاصد صلیب اندن و لازم میباشد
 همچنانکه از برای یک آدم چندین علم و طایفه طیب و نجس است و اجاست و الا و ج
 ولدت و قوت این طایفات را یکسان نیست و یکبار که یکبار از برای

پیشینه بخوان این لازم میاید که همه کس انقدر در بیان درین صورت بعلت
 آنکه آنکه بسیار فوائد و این در مقابل خود نمیدارند با حساس و قدر و غیره
 و در پیشینه بنابرین حجت و حکمت آن فی المثلین و حبس گردید که آن نشان
 کسانیکه در حیات کمال اتصال بکلمات استعمال داشته باشند بحجت آنکه
 بنابر اول اعتماد باشند تا بر گردیده بنحیله خود گردانند تا مابری حاصل کردن
 آنکه بسیار فوائد و این از جانب آن نشان امور فرماید و اولو فرم بر گزین
 پیشینه این اندر پنج غنی اندر ابراهیم صلوات الله علیه و سلم و ابراهیم صلوات الله علیه
 صلوات الله علیه و سلم و ابراهیم صلوات الله علیه و سلم و ابراهیم صلوات الله علیه و سلم
 ایشان از ایمان بآن حضرت ایمان بکتابه بنحیله حاصل میشود و در حیات
 ایمان برسد و خاتم بنحیله اول کمال دین آنحضرت از نشان
 بآن خدای بکتابه و اتفاق و نفس و خدای از معرفت نفس و تفرکی از آنها
 هوادوس و خدای از دیکس از جهانها و عدل او جل و علا فریش او هر چه
 از روی حق با آنچه باید و شاید آن چیز باشد و اول امر بعبادات شالسته
 بنحیله با خدای بآسانی و جوابات همه و تا بحد جاهلای استجابا
 از برای مقرران چه گاه و باری شود و شواری بآسانی میاید و تمام

۴
 باعلیت
 در خط
 معاین

نشان ایمان

در اخلاص نیست و نیز به باطل از زوال و تکلیف نفس بفضائل و امر به عدل و
 احسان و ترک مکر و قتل شایسته ترین حقوق و در مقابل تعصباتیکه برکنند
 قیامت با ایشانند و در وقت طاعن در حکام و مقتدایان و مستمندان
 و نگه داری و در اتقاف و مواسات و ممانعت فیما بین و او امر که بر امانت
 داری و تدبیر و حسن تدبیر و در خوردن و آشامیدن و خوابیدن
 و تنگنای و تفریق و تربیت و لباس و اثاث و خلاء و حمام و مثال منیها
 یکسان است پس کلام باینصاف و بدیغیب باشد که بصنایعین و بین
 کمالترین از همه ادیان نگر و در حال آنکه هر یک که سوائه این دین است هر کمال
 نسبت به این پانچین در آن درست نگر و این دین را در همه از ادیان
 و تقریبات و نقص از متناهی بجا ممتدی و کمال بهتر و کاملتر از هر دینی
 بعضی تمیز در ادیان یابد و لکن الله یهدی من یشاء الی صراط
 مستقیم بر آن دو و هم اخبار انبیاء علیهم السلام از زوای
 ترجمه های تصانیفی نیز در کتاب اینها آورده است
 در باب بیستم است موی و فرمود از برادران بنی اسرائیل یکی بنی
 موی معوث شود و ملائکت او کنند این برادران بنی اسرائیل بنی معسر

در این کتاب و در این باب و در این کتاب و در این کتاب و در این کتاب

اند و این مانند موسی بودن بنابر علامت است و وصفیکه مشترک در جمیع نبیین
 باشد علامت مشخصی نتواند شد چنانچہ نیت که این علامت وصف اخص
 در شبیه یکدیگر در امور متعلقه نبوت باید باشد همچو شریعت مستقله و کتاب مفصل
 آوردن و امور جہاد و سیاست بودن و برادری مانند مارون را بر قوم
 خلیفه کردن و قوم از این خلیفه محجی گشتن و آن خلیفه با قوم نجف تفرقه قائل
 نکردن و همچو روزه باطل و تقیاً و دوازه خلیفه از جانب خدا و رسول و دیگر
 قوا رواه شدن و بعد موسی چنین نبی مبعوث نشد غیر از سید و خاتم انبیا
 محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم و در کتاب پیدایش تورات
 در باب هفدهم است حق تعالی بابر ایتیم ز منو و من اسمعیل را مشر خدایم
 ز من و دوازه شریف از من تولد خواهند شد این مشر می بسید لوری و
 دوازه شریف و دوازه ائمه بدی بودن از رجوع کلام بقید بس و در کتاب
 واضح است و در تورات و در کتاب ایشنا و در باب سی
 و سی و یکم است خدا تجلی نمود از طور سینا و طلوع کرد از سمیر و بلند جلوه کرد
 شد نور از کوه فاران پس طور سینا مبعوث موسی و سمیر مولد عیسی
 و کوه فاران از طرف عدن هر حد که مولد مبعوث و حراج گاه حضرت

خاتم انبیاء است همچنانکه در باب بیست و یکم کتاب پیدایش
 تورات است که تمطیل در بیان خاران کن کرد و ممکن است تمطیل غیر از کنه
 جمیع این کتاب این است در باب بیست و یکم کتاب پیدایش
 نگاه بان خدا خدای و شتر سوار را دید بابل سپاه خود انداخت پس
 واضح است چنانکه فرساری از خصائص عیسی است شتر سوار از خصائص
 عرب است این غنایت از جمیع مطلق بسوی فوکان خص بخت رسیده
 خاتم انبیاء نیز در دنیا را از بیت پرستی گوازیان عیسی شده اما از حضرت
 بکان بدین نیزین است در باب پنجاه و سوم کتاب پیدایش
 نبی است که پیدایش فرمود و پیغام ما که دم کس اعتقاد دارد از زمین خشک
 شکوفه دروید بارگنایان پیر و دراز بر بگنایان مکت میشود و یا هزار
 قرار داده شود و نسل خود را بیند و دراز شود و با غازیان تقسیم غنایان نماید
 جان خود بموت سپارد و شفاعت نماید این زمین خشک نبی است
 اندر چنانکه از نبی مرسل است همیشه انبیاء از نبی مرسل است
 پس این زمین خشک و پیدایش اخبار فرمود و از انبیا و شتر سوار
 از زمین خشک و پیدایش آن نشان همان خود را بموت سپارد و جسم را

که از خود گذشته در راه خدا باشد و مصائبش در راه خدا تدارک گنایان
 ماکند و شافع مطلق و دوازی عمر بخت از دهم بعثت و سه عبادت از بک
 آن شافع بنابر نشان وی او فرمود اول اولاد خود بنید و دوم بغازیان
 تقیم غنائم نماید سی و پنجم تبار را قرار داده شود این علامات
 غیر از سید و خاتم النبیین و در تبار باصالت و در فرزند شهباش شهباد
 و بیچینک معونی صدق میکنند و ولالت برین شهادت است که
 در باب چهل و ششم کتاب آمده است که قربانی خدا
 بر کنان نه فرات قرار داده شده و در باب شانزدهم انجیل یوحنا
 است عیسی فرمود من شمار است میگویم که از برای شمار شدن من بهتر است
 زیرا که اگر من زودم فارغیطانم و شما خواهد آمد و چون او بیاید و نیارا بسز خواهد
 رسانید و من چیزهای بسیار با شما گفتی و ارم الحال شمار و شست آن نمیدان
 لیکن چون او بیاید و من روحت آید شمار همه راه را هستی خواهد نمود و من عزت خواهد
 بخشید آنچه از خدا است از من است این جهت گفتم که آنچه از ان نیست خواهد
 یافت و شما نیز خواهد داد ازین لشارت نعم البطل بودن فارغیط
 از عیسی از نیکو بودن فتن عیسی بنابر آمدن آواز من و ادن او اهل منیارا

و همه را با راستی نمودن بکمال تمامتری از عیسی این است معنای
 فارقلیط همچنانکه بین آن بشارت باب و مقرر ۲۶
 همین انجیل یوحنا است نیست که او همه راه های راستی نماید
 و تعلیم همه چیز کننده است و همین معنای احمد یعنی شایسته بجا آورنده درست
 پس مصدق است آنکه حق تعالی در قرآن مجید فرمود که عیسی پریم بشارت
 می آید بآمدن رسولی که بعد از او آید هم او احمد باشد و نصاری
 درین بشارت همین عذر می آورند که این بشارت
 از آمدن روح است نه جسم و رفع کرده می شود این عذر
 آنها از اینکه در اول باب انجیل یوحنا است و ارتباط
 کلام بود و عالم از او پیدای شد و او را نمیدیدند آنکه آن کلام که محشم عیسی
 شد پس ازین تصریح آن از عیسی در تخمین اصالت بالاتر از عیسی روح
 امار روح بود و آمدن آنچنان روح درین عالم غیر از ظهور او بمحض
 زایش این است و همچنانکه در باب پنجم انجیل متی است
 که قرین غسل توبه کردند عیسی از یکی روح القدس شکلی بر عیسی نازل
 شد و در باب دوم احتمال خواندن انجیل است

که روز پنجم است روح اقدس در شکل شعله آتش نزول کرد پس این بر یک
 آمدن روح درین عالم جسم غیر جسم نبوده لیکن همچو یک آید در این با مصداق
 این توصیفات عیسی نبوده که نعم البهل بهتر از عیسی باشد از نیکه همه راه های راستی
 زیاده تر از عیسی نماید و اهل دنیا را بر سر آنها رساند و همچنانکه در باب
 چهاردهم همین انجیل لوح حساست سوائے عیسی فارقیطی و دیگر آید
 که همی عیسی یعنی در فارقیطی باشد که مقتدا عیسی اول آید و
 بکمال تمامتری او بعد و همچنانکه در باب یومیم کتاب بیت
 یوحنا می انجیل است که فرمود عیسی فتحیاب و سفید پوش آید و
 اسم او از کتاب حیوة محو شود یعنی بدو اقامت عیسی مقربا اسم او پیش خدا و
 ملائکه او یعنی کلمه گوی باشد و قبله توانزل کرده شود بمعانت کالشمس بالانوار
 بهمین اوصاف حضرت احمد مجتبی محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم آمد و پس
 و اسم آنحضرت در فعالیت روحانیه اش احمد است
 که عیسی در احوال که هنوز از حانیت عالم تجسم نیامده بود و با اسم احمد وصفش
 فرمود و این است احمد که انفعالیت روحانیه بمعنای جسمانیه آید محمد است صلی
 علیه و آله و سلم پیش از ظهور و معانت کالشمس این بشارات هرگز از انصاری

بآن حضرت نگر و بدترین منکر و از حرف ساز یا لایعنی مژور حلیه و مکر خود
 بود الحمد لله علی وضوح الحجة
 پس اهل کتابان موسی و عیسی است که باین بر این تورات و انجیل گرد
 و با وجود این بکیت و خاتم انبیاء ایستاد و از اهل کتاب بودن خارج است
 برهان سیدو حکم محضات است معجزات عقلیه و غیره مرئی اما عقلا پس آن
 که ان دین سید النبیین است چه هرگاه هیچیک نبی چنین دین کاملین نبوت
 آورده و خواندین دین یک محضره کافیه از برای عقل است اما هر ویه پس آن
 علوه بر تواتر شوق و تسبیح حجر و آمدن شجر و جریان تنخیز هزار نگشتان مبارکه
 آنروز همچنین پیش از هزار محضره همچو سایه لبر و طیب تاسه روز و روز رگبدر
 با وجود میان قدر بودن و در هر جمع بلند نمودن قامت مبارکه آن عالی قدر و
 پرواز نکردن پرنده از بالای سرانور و ظهور نور و حالات مبارکه و خفا
 مغیبات و کفایت اعدا و اشغاف و مضام و احوال و اشیاء که انبیا سلف بر
 بعثت آن سید و خاتم خود دادند پس اینکه همه آن دین فخر و شوق و شاکر و دین
 مرویات صدق و این غنیمت چنان معاین شد که آن اخبار همه مبهرات
 عقلیه مستوجب ایمان و اقیان شد اما هر چه پس کم نیستند معجزات که پیشتر

بودن کتاب است منزل بر آنحضرت و عاقر شدن همه اهل دیان از آوردن مثل
آن در هر زبان و همچنین معجزات ظاهر از مشاهد طاهره اوصیاء و خصایص و آیات
آن ابرار اظهر از زبان و بیان افزاینده ^{میراث} آنچو اعلام حسینیه لایسا از علم حضرت علی
و حسینی عیسی واقع شهر مدرس بهر نظر عاشره ابوالعین بنییم و گوش خود
صدای حسین از آسمان زمین و نوای مرغان حسین ایوا گشته شد و هر
چشم بنییم و هر تپه که متولد شود از حسین ولادت ناشناسی مادرش حجاب
طرف انداخته و بعضی حالات گریستن الله الله همیکه آن مخصوص بدعوت
آن خیر معیوث الهی ضایع شده است میگوید این معانت متولد شدن
هر مولود بر دین آنحضرت است پس آنها یککه با وجود و معانت
چنین معجزات ایمان بآن سید و خاتم رسولان نیاورند چنان بزرگ
سنگین حق میشوند که کافر ترین کافر باشند الله الله الذی هدانا
لهذا وما كنا لنهتدی لولا ان هدانا الله لقد جاءت مرسل
ربنا بالحق اهل چهارم در امامت که بنی تمیم دین و ایام
است و بدانکه بر پنج تبیان است تبیان اول و کرم لطف
امامت امام مخفی نماند امامت تقدم و پیشوای هر گونه بسوختن

بجهان از اهل بیت ریاست حکومت همه موجودین هر زمانه بنابر اصلاح حال و مال
 صلاح پریشان است پس امام علی الاطلاق و ترکون مبدء جمیع فیوض
 از جانب حق و متبک مراتب جمیع مخلوقین از جهت خلقت و رزقان امامت خود
 است و در تکلیف پیش از ختم نبوت نبوت و رسالت نیز ماموت میباشد
 و بعد ختم نبوت بقیام مقام حضرت خاتم النبوة صلی و خلیفه ابن حضرت است
 چه بآیه امامت از کتاب الله و تفسیر کلمات حضرت رسول الله و تفسیر طایفه
 علیه و علیهم افضل الصلوة و السلام امامتیکه بالاتر از عبودیت و نبوت و رسالت
 و خلقت با بر اسم خلیل الله علیه الصلوة و السلام داده شد آن امامت علوه
 بر نبوت غایبه از باب رجوع به تفسیر جو حاصل خود راجع بآن حضرت گردید
 و نبوت بابتها و کمال سیده بر آن حضرت ختم یافت و امامت آنحضرت
 در سلاطین آنحضرت علی و اولاد محضون علی علیه و علیهم افضل الصلوة و السلام
 بوضع انلی جاری گشت و سید تقی عالین و دین شد تبیان و موعظه
 در وجوب جو و امام در هر زمان از جانب ب مناسبت
 و این باب عجل را ضرور بودن یکیشی از برای تفاوت طایفه
 مراتب اهل هر زمان بچونتنی شدن پلهای زردبان بدو جرات آن پس با ضرور

احصا این وجود موجودین زمانه که تحقق میدار و همان از جانب حق سبحانه و تعالی است
 و از جانب خلق نهایت و از او اهل کبریا تحقیق میدار و ازین امین است که
 اهل بر زمانه از امام خود قیام و وجود و بقا میدارند و با یکجا با عقل ازین
 فرموده حق تعالی است یَوْمَ نَدْعُو كُلَّ اُنْثَىٰ بِمَا کَسَبَتْ مِنْ ذُرِّیَّتِهَا فَاِیَّهَا رُجْعُهَا فَاَیُّهَا
 خَوَیْمٌ خَوَیْمٌ هَیْجَرٌ هَیْجَرٌ اَوْ مِیَّانَ رَا بَا اَمَّا اَشْیَانُ و ازین حدیث نبوی مروی
 فَرِیقَتَیْنِ مِنْ مَّائَاتٍ وَ کَلِمَةٍ عَرِیْفٍ اِمَامٌ نَزَّاهُ فَاِنَّهُ فَقَدْ مَاتَ مِیثَاقُ
 جَاهِلِیَّةٍ یعنی هر که مرد و نشاخت امام زمان خود را تحقیق که او مرد و مرد
 جاهلیت بقید مطلقه ازین چنین احادیث عمرت معصومین صلوات الله و سلامه
 علیه اجمعین و با وجود موجود و دشمن خداوند زوالش امام این من را با آنکه اهل
 خاتم الانبیا گردانید بصورت حفظ و از تعدی برگشتگان اهل زمان و
 حکمت لازم امتحان بودن و نهال معاندین که نیا برین درین عالم
 شبیه و فرستاده شد تا ترتیب جزای آخرت برین تحقیق استحقاق هر
 سنجیده و ششمنی شود و لازمه این رفع تسلط ظالم بر آن اودی قاهر و مصلح جابر است
 و برین از آنکه کشته آن اودی مطلق و مصلح خلق را مانند خضر و الیاس و
 علیه السلام تمام تا به پایان رسیدن زمان امپراطور امتحان و درین جهان

غائب فرمود مجتهد این حکمت عظمی است حق و قباحت عدا و فساد و باشت
عیاب آدمی و مصلح کل شدن راجع بسوا شر خلق است و درین صورت
افادات تکوینی آن مقبی عالمین و دین همچو باقی ماندن روز و حال استوار
آفتاب زیر این خلائق میرسد و اصلاحات تحکیمه او تا تمام شدن مهلت ضرورت
درین عالم شهادت و تائیدین زمان غلبه حق و سدا و برکنده شدن
بنار فتنه و فساد و فرزند و توضیح این از تبیان سوم نیز میشود و پیدایش
در شرائط امامت و موصوفین آن و آن علم و معصوم و فاضل
از کل اینان بودن است یا یکبارگی عقل از نیکه احدی بدون
موصوفی باعلیت و بدون نمونه از هر گونه خطا و بدون فضیلت دین
و همه فضایل و یکی مصدق امام علی الاطلاق بودن توان شد و نیز فاقد
این اوصاف محل اعتماد و احی با تابع همه توان بود و با یکبارگی عقل
از نیکه حق و مصلح مایه من یهدی الی الحق الحق ان یتبع اثم من
لا یهدی الا ان یهدی فما لکم کیف تحکمون یعنی آیا نیکه
بایت میکند بسو حق و وارنده تر است یا نیکه متابعت کرده شود یا نیکه
بدایت نکند مگر آنکه خود بدایت یابد چه شده است شمار اینگونه حکم میکند

از کافوت است و همچنین این غربت بی‌مقدور مطلق گیسوی رب العزت است
 ازین سرافرازی بود خداوند متعال است پس ازین بهین مدعا و دریافته شد
 که حضرت سید الوری از حق تعالی مأمور برقرار مقام خود و در پایان مساعی
 و او آخر زندگی خود بود و در این دلائل الحاحی لصب مام قائم مقام خود فرمودند و
 وصی قائم مقام محمّد بنی از جانب خلق نشان از نقل اسلام و تمام اهل کتاب
 بر او لوالالباب امین است و نیز شرط است در امام اهل اسلام
 که اقرب از همه حضرت خاتم الرساله صلی الله علیه و آله وسلم باید باشد
بایکاب عقل ازینکه تاثیر نب بدین است مثل انیکه تخنیکه بکارند
 بان همان درخت میروید که این تخم است و از مرغ و سپا صیل حاصل میاید
 پس هرگاه حق تعالی شرف هر گونه خلقی تا جماد و نبات و حیوان از سلسله آنها
 منقطع نمی سازد و شرف اشرف مخلوقات لایسا از آنکه مرده وجود آدم و علت
 غایبه از خلقت عالم است قطعاً از رساله او قطع نمیفرماید و **بایکاب**
نقل از مصطفی بلطف آل ابراهیم و آل عمران در آیه مبارکه ان الله اخطف
 و فضیلت بلطف نبی اسرائیل و آیه مجیده و فضلتنا هم علی العالمین
 و حبنا بلطف ذریت و خوت درین آیه مجیده دمیر ابائهم و ذریرنا هم

وَأَخْوَانِهِمْ وَارْتَبَتِنَاهُمْ وَهَدَيْنَاهُمْ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ
یعنی از پدران انبیای سلف و از اولاد ایشان و از برادران ایشان و برادر
ایشان را و هدایت کردیم ایشان را بسوی راه استوار تا آنکه بحضرت سید و
خاتم انبیا صلی الله علیه و آله وسلم در آخرین مفیرواید بچند طم اقتدای معنی
پس بوقت رسد نامی ایشان راه نمائی کن پس این راه نمائی بر جمعیت صلوات
بر برگزیده کردن بر برگزیدگی خدای سبحانه اقربین رست و ازین حق بتمام
مقامی آنحضرت اقرب قرابت آنحضرت از برگزیدگی و وجهان بودن
این خود و در احادیث ثقلین حضرت الانبیین صلی الله
علیه و آله وسلم تبیین مبنی می توانیم نمودی فریقین فرمود همچنانکه عنقریب
مبین خواهد شد و تسلط یافتگان قریش از بهمتوی حضرت
الله بعض قریش استلال استحقاق خود بجلالت آنحضرت کردن
مثبت حق بجلالت اقرب قرابت حضرت ختم رسالت بودن بازام
ختم رسالت و ائمه عترت و ولایت رسالت که با اتفاق
فریقین بخیر این دو وارده است از این حضرات
امیرالمومنین علی المرتضی علیه و عترته افضل الصلوات والسلام

حضرت امام حسن المجتبیٰ علیہ افضل الصلوة والسلام حضرت
 امام حسین الشہید بکریاء علیہ وشہداءہ افضل الصلوة
 والسلام حضرت امام زین العابدین علیہ افضل الصلوة
 والسلام حضرت امام محمد الباقر علیہ افضل الصلوة
 والسلام حضرت امام جعفر الصادق علیہ افضل الصلوة
 والسلام حضرت امام موسى الكاظم علیہ افضل الصلوة
 والسلام حضرت امام علی موسی الرضا علیہ افضل الصلوة
 والسلام حضرت امام محمد التقی علیہ افضل الصلوة
 والسلام حضرت امام علی بن النقی علیہ افضل الصلوة
 والسلام حضرت امام حسن العسکری علیہ افضل الصلوة
 والسلام حضرت امام محمد المہدی علیہ وآبائہ
 افضل الصلوة والسلام کہ صاحب الزمان نبی ہوش خدای تو المیز
 دین محمدی را غالب بر ہمہ نویان و ہمہ زمین پرازدل و دود خواند فرمود
 تبیان جہارم در وجوب ایمان پر امامت و وارثہ
 امام غمخوارہ حضرت خیر الانام علیہ وعلیہم افضل

الصلوة والسلام اتباع بدو ازده بران دو عقل و دوازده نقل
 اما دو بران عقل پس اول آن نیست شرائط است
 که عقلا نیز بالا متحقق شد چنانچه صدق آن در غیر این دو ازده امام
 که نمی تواند که نموده آن از برای غیر کند پس اگر پس از حضرت ختم
 رسالت امامی علی الاطلاق باشد غیر ایشان نتواند بود و بوجوب وجود
 امام و بریزان بایجا بیکه عقلا نیز متقدم است همینان بالانصاف آن
 شرائط الهی علی الاطلاق بحق اند و حکم اسلام متفرق بدو فرقه
 مخالف یکدیگر در امامت است شیعه علی و سنت جماعت و عیان و
 پیشوایان سنت جماعت همچون صبیح ثقلی در فصول مهمه و محمد بن ابی
 طلحه در مطالب السؤل و سبط جوزی در تذکره خواص الامه و عجب الزین
 جانی در شواهد النبوة و مثال اینها بر امام طاهر و حق تعالی و غیره و بدو بران
 و معجزات آنحضرت بنام کرامت احترام کرده اند تا بحال بیکه عباد العزیز که
 سر آمد آنها درین صفات شده در کیند شتا و پیغم تحفه خود و نیز در عقیده
 ششم امامت آن بزرگوار است و در شرح حدیث ششم امامت و کیند
 صد و ششم مکتوبین و آنکه علی الاطلاق در جمیع امور دینی و دنیای متداول

دستنی الیه سلاسل جمیع اولیاء الله و حلال مثلان و مظاهر و اثبات
 اسما و صفات الله بودن علی ائمه و زینت طاهره علی علیه وعلیه السلام
 و اسلام قائل شده است و گفته است این حضرات ائمه علی الاطلاق
 دین الله استحقاق امامت و نبویه نیز میباشند لیکن چونکه این حضرات
 مشغول باطن بودند و عوامی امامت دنیا نکردند و بیعت با تبعان
 با دیگران شد و دیگران در نبویات یا در بعض امور دینی امام بودند نه مطلقا
 انتهی و در یکصد و ششم تحفه او اعتراف بولادت امام محمد بن الحسن
 المهدی علیه آباءه افضل الصلوة و السلام و غیره آنجا کرده و شیهه
 قائم بناحق و امامت شدن آن دیگران که از انجمله معویه بن یزید و آن
 و سابقان و لاحقان ایشانند معان می نمایند پس عقل حکم قطعی میکند بر
 اینکه ائمه علی الاطلاق بحق آن ائمه اند که مخالفان نیز منکر انصاف و مستحقان
 امامت ایشان شدن نمی توانند بلکه اعتراف میدارند و نیز معتقدند
 بر اینکه نمل و دیگر خلفای سنیان نه معصوم بودند نه اعلم و نه انصاف
 جمیع کمالات ذاتیه آدمیه از همه افضل بودند بلکه بجهت بیعت مردم و
 تسلط خلفا شدند و پیشوائی در بعض فئون ائمه شده اند پس خلافت

ولایت آنها از روی حق بر همه مثل ائمه اهل بیت بود و ائمه بحق همه اهل انجمن
 اهل بیت اند و از دیگران جدا ایشان را گنیم و شصت و شصت کردن و متابعت
 نمودن سنیان یا آن آقا قاتان مثبت نیست که آن بعیت کرده و شایگان
 و این بعیت کنندگان همه مخالفان حق اند و مشغولی باطن اگر مانع ظاهر
 از برای رسیدن و میراث نمودن اما و در بیان تعلیم پس اول
 آن آیه ولایت است اِنَّمَا وَلِیْکُمُ اللّٰهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِیْنَ
 اٰمَنُوا الَّذِیْنَ یَقِیْمُوْنَ الصَّلٰوةَ وَیُؤْتُوْنَ الزَّکٰوةَ وَهُمْ عَلٰی
 سِیْرٍ خَیْرٍ مِنْتِ الْوَالِیِّ شَهِدَتْ و رسول او و انبیا که ایمان آورده
 بر پیامدارند و از او میدهند زکوة را و حالیکه کوی کنندگان اند ولی
 بمعنی ولی و حاکم و دوست و یاور آمده و بمعنی و راجع ولی خالی از معنی
 حاکم و ولی نمیتواند بود زیرا که ولی بودن رسول و الذین آمنوا معطوف بر ولی
 بودن خداست و بر اول است پس ولایت آن جل جلاله عن از برای ایشان
 منتحق شده است و دوستی دشمن خدای منان بیا بکفایت یافت و
 شفقت آفرینی بر امتحان و الا و هر بانی حاکم بر کونین است و یاری آن
 مستوان کجاست طاقت و توانایی نبودن مگر از آن ذوالشهن است

در هر یک از اینها

و در هر یک از اینها
 و در هر یک از اینها
 و در هر یک از اینها

کیفیت دوستی و یاری فیما بین ما نیست پس درین آیه مبارکه والی همه بود
 الله عز و جل حضرت رسول الله بودن عین والی و حاکم همه بودن است و
 هر چند این ولایت اعم از حکومت و تصرف کون و تکلیف است اما حاکم
 و تصرف بودن حق بیجا نه بذات اوست و در تئول والذین آمنوا بافاضت
 آن را بیجا نه است و والذین آمنوا اگر جمیع است اما مراد از آن سر و امرا
 است و همه مومنان مراد از آن نتواند بود چه تناسخ بایستی دارد که همه بولایت
 الله عز و جل رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم والی و تصرف همه در تئول
 و تکلیف بوده باشند پس مراد از آن بالضرورة یک راس الریس کل مومنان
 است و حقیقت صدق جمع بانفرادشان کلیت و شتم اوست ازین که
 هر چه هست در مرتبه کمال کل آن بمن یکسیت پس این جا کل میارزاد و نیز
 حقیقت است که حق غرض اطلاق جمیع مطیعین خود اغراضه خلیل
 خود و در زمان آن بزرگوار باین فرموده خود فرموده ان یذکرهم کان ائمة
 قانتا لله یعنی تحقیق که بود ابراهیم یک است مطیع از برای خدا و حصر یک در
 صدر این آیه مبارکه است مشیر بهین است و این حصر طوع و ولایت
 مطلقه از برای هر دو یک با موجود بودن چنین الی علی الاطلاق همه است

و مانع نیست از برای محقق قائم مقام جاری دارنده ولایت از جانب حق
 سبحانه به ولایت او و آنکه یک مرد خالص و علی بن ابی طالب و الذین امنوا باشد
 دریافت آن بعضی نقل یک فرق از فقیهین مخالف یکدیگر نتوانند بلکه
 یقین بر آن موقوف بر نقل متفق علیه فقیهین است تا احتمال وضع جعل
 از پس فرق مخالف در آن نقل نماند بنابراین اینجا اندکی فوق توانست
 شیعیان از تفاسیر و کتب عادی و تصانیف معروفه علماء معتبرترین
 سنیان نگاشته میشود تا برخلاف افراد آنها در نزول این آیه مبارکه
 و نشان دیگران نزول این در خصوص امیر مومنان موجب اذعان
 و ایمان حق بویان شود بصفای و زنجشیری و فخر رازی و تفسیرات معروفه
 خود و سیوطی در معنی و طبری در اوسط و واحدی در سیاق نزول
 و تفسیری در معانی التبریز و چنان اعیان سنیان آورده اند که بموجب تفسیر
 ولایت در نماز و جهالت رکوع انگشت بر اسماء خدا و غرض این آیه کریمه
 و نشان اقدسش حضرت سید رسول الله علیه و آله و سلم نازل فرمود پس
 دلی به ولایت ایشان نیز حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم همین
 و علی است و پس قائل امام و از دهم که مهدی آل محمد علیه و آله الطاهین

افضل الصلوة والسلام اندر همه نعمه بحق والیان به طلق بولایت علی علیه السلام
 افضل الصلوة والسلام اندر همه بزرگواراتی بران دو حکم آیه می باشد
 است قل تعالوا انبأنا وانبأکم ونسأنا ونسأکم
 وانفسنا وانفسکم ثم نبئهم فنجعل لعنة الله علی الکافین
 یعنی بگو باین بجهنم فرزندان ما و فرزندان شما و زنان و زنان شما و اوقات
 ما و اوقات شما را پس دعای غلبه حق کنیم و بگردانیم لعنت خدا بر دشمنان گویا
 در ترمیزی و مسلم سنیان و در مشکوٰۃ ایشانست چون
 این آیه مبارکه نازل شد حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم
 علی وفاطمة و حسن و حسین علیهم الصلوة والسلام را طلبیدند و فرمودند
 اللهم هؤلاء هم کبیرتی یعنی اینها اینانند بلیت من و بفرمودی
 که سنیان را و امام مجتبی السنته میخوانند در معالم التنزیل در تفسیر
 این آیه مبارکه میگوید که آنحضرت از اینان حسن و حسین را و از نسایان فاطمه
 را و از انفسا نفس خود و علی را مقصود داشتند علیهم افضل الصلوة والسلام
 و فتح رازی که امام متکلمان سنیان است در تفسیر کبریا که شیعه میگویند
 بتخذ معنی یحیی که بودن نبی و علی از بطلان آنجا و در نفس شجران

آن که اقرب بحقیقت باشد باید گرفت و اقرب بجازات شرکت است و
 نبی و علی در جمیع کمالات و فضائل و شرفات است سوا آن نبوت که آنرا
 دلیل دیگر خارج کرده است چونکه نبی افضل از سایر پیغمبران و صحابه اند علی نیز
 افضل از سائر ایشانند جواب گفته اجماع منعقد است که پیغمبران افضل
 از غیر پیغمبران اند پس علی افضل از پیغمبران نیستند اینجا علامه
 مجلسی رحمه الله میفرماید اجماع مخالفان برخلاف موافقان حجتی نمیدارد
 پس علی افضل از جمیع پیغمبران است سلف اند و در افضل بودن از صحابه
 اینقدر هم جواب نداشته و امامت سوا نبوت است در آن نیز علی
 بانی از انفسا شرکت و استوارند انتہی قوله رضی الله عنه میگویم
 و بالله التوفیق اتحاد یکے شدن و نفس است بطلانش در مقام
 دو شدن است نه در واحد بودن نبی و علی در نورانیت که در آن وحدت
 و تئانی متمتع عقلی با جاودانیت و آن وحدت است که نور معنایی غیر از ظهور
 نمیدارد چه افشا نور ظاهر شده به ذات خود و ظاهر کننده غیر خود است پس
 نور بذات خلقت الیه غیر از ظهور اجماع و اتم خالق عالم چیز تواند بود یا نور
 گفتیم نور ظهور است پس اینکار شمس میگوییم که گوئیم با الله التوفیق و انتها این است

است از انارت و هزار تن که افتاب میدارد و نور قیامت است
 است از انارت و نور لعل از خورشید و نور مردار سبزش و نور الماس
 و لالی از سفیدش این همه این جسم ما و حیوانات و گیاهات و موجودات
 بحسب ظاهر و بدو در فضا این میسر است که محسوس بحسب ظاهر نیستند و
 آنها را محسوسات خود محسوس بحسب ظاهر نیستند بحقیقت است که حق سبحانه
 و تعالی در حق کلام خود را بر روح و نور و صفت فرموده و در حدیث متفق بین
 الفرق آمده که علم نوریت می اندازد از خداست سبحانه و دل هر که بخوابد
 و وار شده برسد از نور است مومن تحقیق که او نظر میکند از نور خدا این نور
 غیر از دیده شدن بر و شامی ان الغایین و اسباطه و غیره بحسب ظاهر نیستند
 پس بحسب شامی و تعالی که فیما بین آنهاست جسمان خود و آلات مناسبه بحسب ظاهر
 است که در هر گونه جانهاست آن فیما بین جانها منزه از جسمانیت و معر
 از یادیت چنانچه فوق المجدات است که جانها فیوض محطه و از آن
 و نیز نور و سبحان و زیان ظهور کمال است در اشعاع و غیره و از آن
 آن در آن نیاید شد و پس در چشم ظاهر و انگاه ششم که نور هدایت
 نهفت این ظهور و جمع و اتم است و این نیز در ششم از انفتاب

پسین میکنیم ازیکه ابتدا یک خداست و اما تو انا حکیم آغاز خلقت
 از ان فرموده اند از احاطت است تا آخر و انتباه همه آنچه ازین
 ابتداء شود و همچنین که بنای خانه که از روی نشو و علم و حکمت بانی آن
 شود و از پایه تا اقصای عمارتش همه لازم حصول و نهایت آن از روی
 این نشو و علم در وه می نویس آن نور هدایت جامع انوار جمیع ظهورات
 خالق از قدرت و حکمت و مراحم و کرم نمائی اوست و اتم از یکیمینکه
 ظهور یک جامع جمیع کمالات حضرت ادریس از جهت خالق ابتدا و از
 جهت خلق انتهای مراتب و درجهها همه خلقت است هیچگونه نقص خلقتی
 در آن نتواند بود پس آن اجمع اتم است و صاحب این نور احد احمد
 جعفری امیر محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم بودن این است ازینکه ظهور قدرت
 و حکمت احدی و هر جمیع احوال و کمال و جمادات و نباتات و بیش
 از نباتات و در حیوانات و بیش از حیوانات در انسان از نمود هر صفت
 کمال خالق متعالی در او بودن معانی است و برگزیدگان آدمیان که فرد
 خدا می بجان بودند یک بعد از دیگر به معنای می شد ندان پسین این است
 که برگزیدگی خلقت تمام شده است و باقیست و اینکه علامت این است که

و آنکه و سلم آمدند آن چنان دیگر برگزیده فرستاده شده حق نیامد
 اگر می آمد آن چنان آفتاب عالم تاب بچجب مثل آن اعلیٰ جناب میشد
 پس مبرین شد که همین صاحب نور بدیت خلقت است که اتم است
 و همین اصل کل است و همه از و افاضت و جو و یافته اند چه آنچه در
 اصالت و حقیقت مقدم است نتیجتاً ظاهر پنجم مقصد و مطلب از کلام
 و آخر میشود پس از اظهار و اتمام در آخر ظاهر و حاصل میگردد
 و بدیهی است که اصالت اجمال میدارد و مستوجب تفصیل خود است
 و تفصیل ظهوری آن نور اجمع و اتم رب جلیل عزت ظاهر و اهل بیت
 رسالتش شدند بمفصلیت بطوریکه لایزال عزت و اهل بیت از کشته
 ستر رسالتش بروز نمیکردند ظهور کمالات اجمع تامة مظہریت
 الهیاش میشد چه سر و سر و عزت و اهل بیت محمدی علی صلی
 الله علیه و آله و عزت تمام باب علم و فلاح و ولایت و شجاعت و هر فضیلت
 محمدیه اند بلالائری از آن که عبد الغزیزه که سر آمد ایمان علمای دنیا
 درین صفحات شد و آخر شرح حدیث ششم امامت تحفه او اعتراف کرده که
 ولایت محمدیه در جناب ولایت آب علی و ائمه از اولاد طایب جناب و

جلوه ظهور یافته و انجذاب خاتم ولایتها فی سابقه و فاتح ولایت محمدیه اند
 و این حضرت اینها اسما و صفات اند و منتهی الیه جمیع سلاسل ولایتها
 همین حضرت هستند و خلافت ولایت حضرت ختمی تابان خاص از بر او علی
 و آئیمه اولاد اطیاب جناب و سیت و در تفسیر سوره مبارکه عم در تفسیر آیه نایقه
 الله گفته نایقه صالح عجم ظهور کمال و شرف صالح نبی بود و علی محب ظهور
 کمال و شرفات محمدیه شدند و در هر شهادتین تصنیفش همین دعا ظاهر کرد
 که شهادت تحفه آن حضرت در حق محبتی و شهادت جلالت آن حضرت است که
 حسین شهید کربلا ظهور کرده میگویم و با الله التوفیق همه یک دین
 خدا کردن و بفرموده حق سبحانه تعالی حتی لا تكون فتنة و یکون
 الدین كله لله و بفرموده او بجهان او بفرموده رسول الله بالهدی و
 دین الحق لیظهره علی الدین كله یحکیم فتنة در دین باقی نگذاشته
 و غالب بر کل دین شدند آنحضرت و دین پر از عدل و داد کردن بجهان گمیشده
 بظلم و جور باشند و خاتم و قائم آن آنحضرت حضرت امام محمد مهدی علیه و علیهم
 افضل الصلوة و السلام ظاهر شدند با عترت همه این است پس اگر این مفضلان
 کمالا محمدیه از کتب معتبره اجماع ائم کلمه شریع ظهور نمیکردند و حضرت اجمع دتم

کل کمالات بودن چنان در خفا میماند که ظاهر نمی شد که آن حضرت
 این کمالات میدارند پس حاصل نتیجه این حقیقت بیانی همین است
 اصل که بالضرورة اجمال میدارد هرگاه بتفصیلش مبین و مبرهن گردد همان
 اصل است که درین تفصیل خود ظهور و نمود کرده و یافته شده پس این مفصل
 بآن اصل و محمل خود در حقیقت واحد است و یک است اینست معنی حقیقی نفسا
 که نمی و علی نفس واحد حقیقت مجازا و در ظهور علوی و کی بتفصیل از مجمل
 و یافته اند اما آن تقدیر در اصل حقیقت نیست فقط در ظهور است و پس همین
 است معنا احادیث متواتره المعنای ائمه هدی اولنا محمد و اوسطنا
 محمد و آخرنا محمد و کلنا محمد لا نفرقوا بیننا و خلقنا واحد
 و فضلنا واحد و کلنا واحد عند الله و بحقیقه فرمود ائمه المومنین محمد انا
 و انا محمد همچنانکه نخستین احادیث در حدیثهم بجا طرق کثیره می دارد
 و بتوافق تواتر شیعیان از ائمه اطهار علیهم الصلوٰة و السلام معتبرترین
 محدثین اهل تسنن هم بطرق عدیده همچو ترمذی در صحیح خود و ابن معاذکی در
 مناقبش و ابن شیره و یه و در فردوس و ابراهیم ابن محمد و در فراد التلطین و
 امثالهم نور واحد خدا سبحانه بودن نبی و علی صلی الله علیه و آله و عترت آنها

و سلم بطریق خود با حق تعالی آورده اند و این وحدت در نورانیت ملغ
 مزاجت جسمانی متعددان در ظهور نیست بلکه مستوجب است چه آن نور در
 ظهور بلازمه اصل بودن شان اجمال میدارد و آنکه مفصل شد در ظهور مساوی
 و جود اینست و حال آنکه هر چه این مفصل است بجز همین شدن ازان اصل
 بذات خود موجود و مفایر نیست بلکه همان اصل است که ازین تفصیل ظاهر شده
 بر خلاف نظام تحتانی که در اینها ناقص درجات نازل و مفایر است معکوس است
 متقابل با نور و هست وحدت نورانی با اصل می تواند داشت و در مفصلی که
 بجز ظهور از اصل نقص ذلت و در وجودش نیست و علی هر گاه نایش دارد و بلکه
 آن اصل و این مفصل هر دو درین عالم ظهور آید بلازمیت ظهور حقیقت
 وحدت آن دو اتصال لازم شد و آن اتصال از وصلت بضاعت علمت
 غایب خلقت خدایه مصطفی با هم نفس علمت تفضلی بجز اوجیت
 سیدنا فاطمه الزهرا شد تا بجاری شدن سلسله رسالتش
 بوزنش درین عالم همان نور ظهور بعد ظهور از اینها کرد با ستماری که تا
 این عالم نیست و آن وصلت باقی ماند پس سیده العترة
 داوره نورانیت صلیه خلقت همچو مرکز در میان قوسین

رسالت و ولایت است پس شرف هر دو طرف راجع باوست
 صلی الله علیه و آله وسلم دانسته شود اگر وحدت نورانیت مانع وحدت
 مزاجیت میبود پس نسبت به درجات نازلانکه حضرت رسول الله پدرازی
 است اندر هیچیک از این امت بر آنحضرت حلال نمیشد حالانکه چنین نیست
 و حکم وحدت نورانیت و ابویت حقیقی در جبهانیت تحقق نمیدارد و
 محققان مانند نور محمدی که خدای سبحان همه خلایق را از آن آفریده آن
 چنان روح الارواحیت که ارواح جمیع انبیاء نیز از همان آفریده شده اند
 و روح مجرد از ماده است یعنی از خاک و آتش و آب و هوا و یا چوب
 و آهن و امثال آن آفریده شده عرض و طول و ضخامت دارند که قابل
 تجزیه و انقسام باشد نیست بلکه به محض امر رب آفریده گردیده و ترتب
 آثارش از حیوات و قوای و حواس موجودیش معلوم میشود و مادامی نیست
 عرض و طول و ضخامت نمیدارد و حصه حصه و کبر و پاره شدن آن ممکن نیست
 پس مناسب دو نصف و چهارده قسمت شدن نور محمدی
 در ظهور است نه در اصل آن نور احدی شان نزول این
 آیه مبارکه که اینست که در

ترمذی و مسلم سنیان و مشکوٰۃ ایشان است چون این آیه مبارکه نازل
 شد حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم علی و فاطمه و حسن و حسین
 علیهم افضل الصلوة والسلام را طلبیدند و فرمودند انکم هؤلا و اهل
 بیتی الیها اینانند این بیت من و بنوی که سنیان و ائمه امام محی السنیة
 میخوانند در معالم التتمیز و تفسیر این آیه مبارکه میگوید که آن حضرت زارتان
 حسن و حسین را و از نسائنا فاطمه را و از انفسنا نفس خود و علی را مقصود
 داشتند اما قوله تعالی قد جائکم رسول من انفسکم این رسول
 از انفس امت از جنس انجد به وحدت درونی آدم بودن است یا جنس بعید
 وحدت در عرب بودن بقرینه صریح ^{اینکه} بقرینه امت بمعنای اقرب مجازات است
 در شرافات و کمالات و فضایل حضرت رسول الله نبودند یا بمعنای حقیقی
 نور واحد یکی بودن در اصل حقیقت بوحده مجمل و مفصل منو و تدو
 در این آیه مبارکه نمایلمه بقدره مبینه اینکه انفس جمع است از برای
 امتثال طلبیدن انفس کم از کم که کس را باید طلبید آن حضرت بجای بر وزن
 کم از کم سه نفس خود را یک نفس خود را و علی را همچنانکه مذکور شد یعنی تفریق این
 کرده بودند با سالیانی است نمی آید که گفته اند یکجا آن حضرت را

حکم خداست جل و علی فرمودند پس از این امین است از اینکه هر کس دیگری
 در مرتبه بنفسین بودن آنحضرت غیاثی را نباشد آن یک در مرتبه حکم جمع
 دارد و همچنین که حق عزوجل مسافریدان ابراهیم کان امت قانت الله یعنی
 تحقیق که بود بر ابراهیم امتی مطیع از برای خدا چه در مرتبه کمال قبولی تعالی
 انی جاعلک للناس اماما غیر از ابراهیم احدی صاحب مرتبه نبود
 لهذا اطلاق امت که جماعت کثیر باشد بر نفس نفس ابراهیم فرمود
 از بیعت است که در مقام تعظیم بر واحد اطلاق میکند همچنانکه شخص معظم واحد
 میگویند شما فرمودید پس اگر غیر از علی در مرتبه بنفسی آنحضرت قیود البتة اورا
 به میباشد و نیز چونکه همین یک همه و تمام صاحب مرتبه بود آنقدر فرید واحد
 یکست صدق جمع شد همچنین از ناسی آنحضرت که آن هم جمع است
 چون غیر از یک صاحب مرتبه نبود و یک سید النساء العالمین صلوة الله
 و سلامه علیه سار و نداد بر و ناسا چونکه دیگری هم مرتبه در آن مرتبه
 نباشد حسین نیز بر و ند صلوة الله و سلامه علیه مالین صدق جمع
 در مرتبه و در و شد از این بیانات واضحی بنفسی است نه وحدت
 جنس العبد بالعبید و السلام علی من اتبع الهدی بر آن سید و کرم

م
 در مقام آنحضرت که میفرماید امتی مطیع از برای خداست
 و در مقام آنحضرت که میفرماید امتی مطیع از برای خداست
 و در مقام آنحضرت که میفرماید امتی مطیع از برای خداست

بَطْمِیْسَیْسَ اِنَّمَا یُرِیدُ اللّٰهُ لَیْذَیْبَ عَنْکُمْ الرِّجْسَ اَهْلَ
 الْبَیْتِ وَیُطَهِّرَکُمْ تَطْهِیْرًا یَعْنِیْ جَزَایْنِ مِیْسَیْ که میخوابد خدای سبحانه
 خود کند از شما این سیت پرستیدی و پاک فرماید شما را پاک فرمودی
 بر وایات متواتره المعنا و یقین نزول این آیه مبارکه در
 شان اهل غباخسته النجباء علیهم افضل الصلوة والسلام شده همچنانکه مسلم
 در صحیحش از عائشه روایت کرده که گفته آمد حضرت رسول الله صبحگاهی و
 بر دوش آن حضرت گلی منقوش از یشتم سیاه بود پس آمد حسن بن علی
 پس داخل فرمود او را در آن باز آمد حسین بن علی پس داخل فرمود او را
 در آن پس آمد فاطمه پس داخل فرمود او را در آن باز آمد علی پس داخل فرمود
 او را در آن باز تلاوت فرمود انما یرید الله الیه وترندی که یکی از ائمه
 محدثین سنیان است و صحیح خود را مسلم رضی الله عنهما آورده که گفت آیه
 انما یرید الله در خانه من نازل شده که شریف آورده حضرت رسول الله
 در خانه من و فرمود اذن بده ایضا که زمین آید پس آمد فاطمه پس مجال منع
 او از پدرش نداشتیم باز آمد حسن بن علی پس جمع شدند
 پس پوشانیدند رسول الله را و ایضا که بر آن حضرت بود پس فرمود اللهم

اینسانند این بیت من پس برز ایشان حبس را پاک فرما ایشانرا
 پاک فرمودی پس نازل شد این آیه و قیتکه جمیع بودند گفتیم یا رسول الله سر
 هم داخل این روا شویم فرمود خدا این انعام نفرمود و فرمود تو بخیری
 و طهری نیز نبرد آورده و آنچه در مناقش از ابوسعید خدری آورده که این آیه
 مبارکه در چختن نازل شده نبی و علی و فاطمه و حسن و حسین و در صحیح
 و او و مقول است و در جواب العقیده بن مصنفش از ابی حمزه و از انس
 آورده که حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم پس از نزول انما
 یزید الله تاشش ماه وقت نماز هر صبح شریف میسر دهند و علاوه و خانه
 علی و فاطمه و حسین را میگردند و میفرمودند السلام علیکم یا اهل
 البیت و رحمة الله و بركاته انما یزید الله الله و نیز احمد بن حنبل و
 و صدی و سیوطی و ابوعلی و ابن عساکر و ابوالنعیم طبرانی و ثعالبی و انصار
 اینها در کتاب احادیث و تفاسیر مصنف خود بطریق عدیده احادیث کثیره
 باین فضیلت آورده اند و نیز مسلم و صحیحش آورده که زید بن حبان
 گفت گفتیم زید بن ارقم را آیا از این بیت رسول الله زمان آن
 حضرت آید گفت نه و الله بحقیقه زن با شوهر از آن میماند هرگاه

شوهر زن را طلاق داد و بر میگردد بسوی پدر و قوم خود این بیت آن حضرت
 کسائی اند که حرام کرده شد بر او شان صدقه و این حجر می در صواعق
 حرقه گفته که اکثر مفسران برین اند که این آیه مبارکه تطهیر در شان علی فاطمه
 و حسن حسین نازل شده باعتبار ضمیر که بهم نکت میگویم و بالله التوفیق
 باین توانستن مفسران و محدثین اهل تسنن احناف چنین احادیث مشهوره
 سحره را در نزول این آیه مبارکه مختص به خمسة النجباء یا با عرض و انکار
 حضرت رسول الله و خواله و تاج خود را در ردای تطهیر و تصریح صحیح مسلم
 سیان بر اینکه زوجات آنحضرت البیت آنحضرت نیستند ادعای
 سیان در نزول این آیه مبارکه تطهیر در شان زنان آنحضرت
 به و ن آنکه حدیثی در کتابی از احادیث مرویه در کتب ایشان هم در
 برین باشد بحضرت خال بن عقیل این آیه مبارکه را در میان خطابا
 به النساء یا آنکه ضمیر که در آن خطابات مستفاده و متاخره به النساء اند همه
 مومنه اند و در ضمیر این آیه مبارکه مذکر اند ازین مبین و مبهر
 است که مخاطب با آن خطابات مومنه غیر مخاطبین به آیه تطهیر اند
 و حضرت بیده النساء العالمین صلوٰة الله و سلامه علیها ذکر داخل

در چهار مردان خطاب کرده شدگان باین آیه مبارکه اند از باب تخیل
 با آن مردان ضمیر جمع مذکر خطاب کرده شد نه همچنانکه در آیه مجیده تعجبین
 من الله المثل البیت و حمد الله بر کاتمه علیکم خطاب است
 که واحد مؤنث تعجبین بسیار از خطاب جمع مذکر علیکم شمول مردانیت که
 بشارت موثر ایشان بسیار از دلادت احوال و تقویست و از یک آیه بسیار پیش پایا بدو نیست
 درین آیه مبارکه پنج سبزه اند اول آنکه از حضر با تا اراده حق جل و علا
 نسبت باین پاکان غیر از تطهیر تعلقی نگرفته و ویم این اراده مکنونیه
 است نه تکلیفیه چه اراده تکلیفیه حکم پاک شدن است از برای
 همه است همچنانکه خدا سبحانه تعالی از برای همه بدون حصر مکررین
 آیه مبارکه است میفرماید یرید الله لیطهرکم یعنی میخواهد خدا که پاک
 فرماید شمار او اگر مقصود همین اراده تکلیفیه از برای این است رسالت
 میبود حصر آن از برای این پاکان ناموجه نیست چه مبین از مکنونیه بودن
 این اراده از برای این است و مکنونیه بودن اراده تطهیر این پاکان
 غیر ازین معنی نمیدارد که حق تعالی باین پاکان چنان قوه قدسیه
 بخشیده که موجب عصمت از هر خطا باشد سیوم دور کردن از هر

از ایشان از امکان ارتکاب پلیدی قیاح از بر لب این مطهر نیست
 از اعیان این پاکان چه امکان ارتکاب پلیدی قیاح مانند ملائکه اند
 از این باز ماندن علوق در سجودی ملائکه که مخصوص آدمی است نباید داشت
 و خدا سبحانه بنا بر احقاق بلند مرتبی این برگزیدگان اقتدار و اختیار
 ارتکاب از جاس قیاح معاصی به جهت شجاعت و غضب هم مانند سایر
 آدمیان باین پاکان نیز داده با فاضله قوه قدسیه دارند از ارتکاب
 جیس هر قبحی که همین محضت است با تخصیص باین مطهران بخشیدن
 همین بردن هر پلیدی از این مطهر نیست با جمله این دور کردن پلیدی
 از این مطهران از امکان ارتکاب پلیدی قیاح این مسترمان است نه از
 غیر غرض این پاکان بعد مبتلا شدن در آن وجوب ایمان با معنی از
 برای سبب نیز از نیست که آنها قائل به محضت نیستند و تحضرت
 در این مطهران چنان داخل اند که به احادیث متواتره العنایم فخرین
 حسین نزول این آیه مبارکه که آن حضرت علی و فاطمه و حسین علیهم
 افضل الصلوة والسلام را با خود در یک رواج فرموده ملاوت این
 مبارکه فرموده و این غیر ازین که واضح ترین دلالت بر یکسانی و بحالی

آن پاکان با خود بکیمی در بطون فرمودند مفادے نمیدار و اعتقاد
 وجود پلیدی و قبا حتمی و نفس اقدس آنحضرت منافی صدق اسلام است
 هر که معتقد قدرت داشتن خداست سبحانه برین جهان منزه داشتن
 کامل ترین مخلوقین باشد و او را ایمان بر کریم بودن او تبارک و تعالی
 بوده باشد متوجیب ایمان بچنان طهارت مطلقه در آن برگزیده قرآن
 خلقت است از اینکه اگر کسی اعتقاد کند که خداست مقتدر قادر بر چنان
 منزه داشتن احدی نیست او سبحانه را عاجز دانست یا اگر گویند که آن
 ذو المنن توانسته آن قدر که مخلوق اقرب بخود را چنان طاهر و مطهر نماید
 آن کریم را الیم قرار داده بهر یک ازین دو مستقیده کافر گردیده پس چرا
 مفاد و در کردن پلیدی از حضرت رسول الله است همان از برای
 این باقی مطهران است چهارم برید و لید نصب و بطیمیر
 در باو می نظرد لالت بر حال یا استقبال میدار و اما بر چه حقیقتین
 موجب نیواند که این حال یا استقبال متوجیب بطیمیر افقی نیست بطیمیر اندکی
 است یا پذیر و الت طهارت مطلقه که درین آیت است متوجیب
 این حال استقبال افقی را نیز کاشمش می نامیم از این که در سبحانه و تعالی

در آیه کریمه دیگر میفرماید یوتی کل ذی فضل فضلک یعنی میدهد
 هر حق فضیلت را فضیلت او پس میگویم و بالله التوفیق آیا این
 دادن بلطفیوتی که صیغه حال و استقبال است مقصود بیان کیفیت معال
 حق سبحانه بایندهگان است همچنانکه تأیید بحق میگوید من حق هر کس را میباید
 بیان زمان معالایانیکه در زمان گذشته فضل هر حق فضلش را و حال امین
 یا خوانده و او پس این شق آخر چونکه رکاکت شر واضح است هرگز مقصود نیست
 پس مقصود بودن شق اول که بیان کیفیت معالیه مقصود حق سبحانه اعم از
 هر زمان است معین و مبین است پس از فرموده حق سبحانه یوتی کل ذی
 فضل فضلک لانی کل ذی فضل فضلک یعنی تحقیق کرده است
 هر حق فضیلت را فضل او نیز در آمدن اوضح و امین است پس من و من در
 آیه دیگر که تطهیر از لفظ برید و ید ید و اذ ید و اذ ید یعنی تحقیق
 در زمان گذشته هم همین خواستن تطهیر و بریدن رجز و پلیدی قباح
 از احقان تطهیر بوده نه بلکه حق سبحانه در سابق مراعات حق ایشان نداشته
 بعد از این مراعات حق ایشان حاصل و سبحانه شد و احقان تطهیر و بریدن
 این است حضرت ختم برالت بهیبتی از خلقت بیک نور با آنحضرت

همچنانکه احادیث بنویسد و اهل سنن نیز تصدیقات است و اعمیافات
 ائمه اهل سنن همچو ابن صباغ و محمد بن بطلحه و سبط جوزی طبرجی ابن
 حجر و عبد العزیز و مثالبه ائمه اهل بیت بودن آل عبا و نه ائمه ذریه حسین
 ابن مرین است پنجم از عمومیت لفظ اهل البیت همچو عصمت و غیره
 برگزیده ترین اهل بیت که آل عبا بودند عصمت مستقبلین برگزیده ترین ابن
 اهل البیت که نه امام از ذریه حسین ناسم ستر قائم محمد علیهم
 افضل الصلوة والسلام اند نیز میرین گردیده چه اطلاق تطهیر ایشان
 همچو اطلاق صدق طاف آل ابراهیم و آل عمران و ذریه بعضی ایشان
 از بعضی ایشان غیر از راجع شدن بسوا افراد کامل ترین امکان نمیدارد
 و آل نبی که غیر از اولاد علی نیستند علی العموم مجبور گردیده عالمین نبودن
 عوام آل ابراهیم بدایت میدارد و این بدایت مبتنی از انقض
 بودن اراده تطهیر سبب الحید از براس خاص ترین خواص اهل البیت
 است و احید از فریقین مسلمین در امامت اهل البیت حضرت
 غیر از دوازده امام بظاہر ترین ظهور کمالات و شرفات و فضائل و معجزات
 علاوه بر نصوص سلف ایشان بر خلفا ایشان پیروی و راسخه پسر

ما یروا شریف طراز و مظهر کرامت و ابرار است با تحقیق نه با تصدیق است اگر چه در حدیث آمده که اهل البیت
 از ایشان حال شرف و کرامت و ابرار است با تحقیق نه با تصدیق است اگر چه در حدیث آمده که اهل البیت
 از ایشان حال شرف و کرامت و ابرار است با تحقیق نه با تصدیق است اگر چه در حدیث آمده که اهل البیت

آن طهارت مطلقه بالضرورة متحقق در همین پاکان است و پس
 بالجمله حق تقدس و تعالی این چهارده را باراده مکتوبه خود مطهر
 و منزه آفریده و پروریده است بماتم از همان است که در همین انزال
 این آیه مبارکه بصنیع حال و استقبال طهارش فرموده و احقاق قد
 اراد و قد اذهب و طهر از صنیع مستقبلا به تطهیر بمجا احقاق قد
 اتی از فرموده یوقی کل ذی فضل فضل علی یقین فرموده پس
 غیر از این مطهرین از هر خطا و خلل احدی نرا دارا ماته مطلقه و جهانیه
 محمدیه نبودن از شرائط امامت اوضح و این است بالجمله عبدالعزیز
 دهلوی که سرآمد پیشوایان سنیان در این صفحا است در تحفه خود در
 بحث از آیه تطهیر پس از عبارات منکره که روان در خورده بر مبصر
 از این آیه مبارکه که بقیل تفسیر بالاندکور شد شده گفته غایت انی الباء
 انکه از آیه تطهیر محفوظ بودن این اشخاص چند یعنی علی و فاطمه و حسن
 و حسین بعد تعلق اراده از حبس و گناه ثابت میشوند پس این محفوظی
 غیر از معصوم داشتن خداست و المؤمنین این پاکان را از هر خطا معذور
 میدارد اما قید بعد تعلق اراده که داده و محفوظین چند شده و باقی

احمد این بیت را واگذاشته مقتضای حق و حقیقت ربی در اینها بود و نیز
 بالا و وضع و این نشان فی ذالک تبصیرة لمن استبصر و القی اسمع
 و هو شهید بر آن چهارم این بیت است خدای سبحان و تعالی میفرماید
 انما انت منذر و لكل قوم هاد یعنی جز این نیست که تو ترساننده و
 از برای هر قومی هدایت کننده هست بوقوع احادیث ماثوره از انچه بدی
 صلوة الله و سلامه علیهم اجمعین محدثین مقبرترین نزد سنیان و اهل حدیث
 در اسباب انزال و ثنایی در تفسیرش و ابویغیم در مائز من القرآن فی
 علی و حاکم و مستدرک و احمد و ابن مسعود و ابن مردودیه در تفسیرش
 و ابن جریر در تفسیرش و دیلمی در رد و سب و ابیت کرده اند که چون این آیه
 مبارکه نازل شد حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم دست مبارک
 خود بر سینه منور خود نهادند و فرمودند منم منذر و باز دست مبارک بر زانو
 علی علیه افضل الصلوة و السلام گذاشتند و فرمودند یا علی انت الهادی
 قبلک یهتدی الیه من یهدون یعنی یا علی توفی اودی پس تو هدایت
 یابنده هدایت یافته شدگان و عبدالحق در مدارج النبوه و شاه ولی الله
 در ازاله الحقا این را روایت کرده اند مخفی نماند این هدایت به قید

مطلقاً اعم از هدایت و وجهانیه است چه از اصلاح و یتوی بخلافت و چه
از ایصال الی الله بولایت پس اگر نگذاشته در هدایت یافتگان داخل اند باید
ازین مادی مطلق متهدی متابعت و طاعت جناب و باشند علی الرغم این
متبوع و مطاع حضرت و سه شدن بر عکس متهدی وضع الشی علی غیر محله ظلم
بیهی است و پیروی از هدایت و غصب خلافت است و لکن الله بجهت
سبب یشاء الی جنواط مستقیم بران نجم آیه اولویت است
خداست تبارک و تعالی میفرماید الشی ولی بالمومنین من انفسهم و
از و جهات متاهتم و اولوا الارحام بعضهم اولی ببعض فکتاب الله
من المومنین و المهاجرین یعنی خود الیه بر مومنین است از ذوات آنها
و زنان او مادران ایشان اند و قرابت داران و الیه بر بعضی ایشان
در قرار داد خدا از جمیع مومنان و مهاجران مبین ترین تفسیر است از باری
این آیه مبارکه حدیث غدیر از اینکه تواتر بخاطر تعیین حضرت سید المرسلین صلی الله
علیه و آله و سلم در غدیر خم از مسلمین تکرار سوال فرمودند آیا ما را از مومنین
و کل مومنین اولی یعنی و الیه برین بذوات آنها دانسته حضار هر یک گفتند
بله پس فرمود هر که من مؤلف یعنی الیه اوم پس علی مؤلف یعنی و الیه بر است

بعضی ایشان را

پس نبی بر اولی مؤمنین از زوات انبیا استقامت از این آیه مبارکه
بود و اولویت نبی که در این آیه مبارکه است چونکه مقید بقصدی نیست
مطلقه است زیاده تر از آنکه بر مومنی مالک متمصرف ذات خود مال و عیال
و اطفال خود است این نبی با ولایت مطلقه و التیرین جمیع مؤمنین است
بحدیکه باید مؤمنین بحکم انسر و جانیهاست خود دهند و مهاجرت و واکذاشت
اهل و عیال و اطفال و اموال خود کنند بهمین سیاق و بهمین اولویت
بنقید مطلقه است اولویت اولوالارحام انسر و باولی بودن بعضی
ایشان بعضی دیگر از همه مؤمنین و ذکر خاص بعد ذکر عام مفید
تخصیص از همه مهاجرین نیز میسر است پس این آیه وافی الهادیه جز امت مؤمنین
نبودن این است حضرت ختم رسالت این و التیرین را که بعضی اولوالارحام
باشند علی اند اولی از بعضی دیگر اولوالارحام از همه مؤمنان در بیان مقصود
این سوال این آیه وافی الهادیه بفرموده خود من کنت مولا فاعلم
مولا اوضح و این فرمود پس حق تقدس تعالی برگزیدگی انبیا بفرموده
خود من ابائهم و ذریاتهم و اخوانهم و اجتبیئناهم و هدینهم
الی صراط مستقیم اخص اولوالارحام آنها که فرموده است از اقطبی

و منتها ان برگزیده است که در این آیه مبارکه باظهار اولویت مطلقه
 سید الوری بر همه باظهار اولویت مطلقه برگزیده ترین اولوالارحام
 و آخرین همه مومنین بودن این فرمود پس صادق و بحق است آنچه بخاطر
 از آنم بدی ما ثواب است که نزول این آیه مبارکه در امرت و و التیری از برای
 علی و اولاد معصومین علی علیه السلام افضل الصلوة و السلام شده است و تمهید
 کردن این اولویت در میراث فقط و عام کردن اولوالارحام که مومنین
 و مهاجرین باشند اگر من باب تفریع بالالتزام نباشد تحریف معنوی در
 این بدیهی است بالجمله سر و گنجایش انحراف از تفسیرش که در روز غدیر
 شده در باری حق بخانه بر آن ششم حدیث غدیر حم است که اقل آنچه
 بتوان اخبار مسلمین و غیر هم از صحاح اهل سنن در شکوة آنهاست این
 است **كَانَ نَزْلُ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ بَعْدَ خَيْرِ**
أَخَذَ بِيَدِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ فَقَالَ أَلَسْتُمْ تَعْلَمُونَ أَنِّي أَوْلَى
بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ نَفْسِهِمْ فَقَالُوا بَلَى فَقَالَ اللَّهُمَّ مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ
فَعَلَى مَوْلَاهُ اللَّهُمَّ وَالْ مَنْ دَلَّاهُ وَعَادَ مِنْ عَادَاهُ فَلَقْنَاهُ
عُمْرًا فَقَالَ نَحْ بِخَبْرِكَ يَا ابْنَ أَبِي طَالِبٍ أَصْبَحْتَ مَوْلَايَ وَمَوْلَا

۵۱
 اسم علم و فی ابی اولی بیکر المؤمنین و من انصبتهم فاعلی قال

كُلِّ مُؤْمِنٍ وَمُؤْمِنَةٍ يَعْنِي چُونِ نازل شد حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم بغیرِ رخم گرفت دست علی بن ابیطالب علیه افضل الصلوة والسلام را پس فرمود آیا ندانستید مرا که من و ابیترام مومنان از ذوات ایشان پس گفتند حاضران بے پس فرمود آیا ندانستید مرا که من و ابیترام همه مومنان از ذوات ایشان پس گفتند حاضران بے پس فرمود هر که من مولا یعنی و ابیترام پس علی مولا یعنی و ابیترام است ابی الله دوست دار آنکس را که علی را دوست دارد و دشمن دار آنکس را که علی را دشمن دارد پس ملاقات کرد با علی و گفت مبارک مبارک بتو ای فرزند ابیطالب صبح کردمی در حالیکه مولا شام من و مولای کل مومن و مومنہ شدی اینقدر از حدیث مبارک غدیر که از بسیار اندک بچو از هزار یک بطواحق و تفاهیل آن کفایت تمامه حجت و ولایت و دو جانی شهنشاه ولایت میکند باین پنج حجیم حجت اولی دانسته شود که اولی مشتق از ولایت افعال التفصیل است بمعنی و ابیترامت و مومن من و عین اولی آمده همچنانکه حق جل و علا فرموده وَ لِكُلِّ جَعَلْنَا مَوْلًا مِّثَارَ لَكَ الْوَالِدَانِ وَلَا تَقْرَبُونَ یعنی از پدر هر یک قرار

دادیم مولی با محبت آنچه بگذارند پدر و مادر و نزدیکتران قرابت
 پس این مولی را از برای ترکه پدر و مادر و نزدیکتران قرابت
 بودن غیر از والیه تران اولی بتصرفان قوله تعالی وَاُولُو
 الْاَكْثَرِ حَاجٌّ اِلَيْهِمْ اُولٰٓئِكَ يَبْتَغِیْهِمْ مَعْنٰی تواند داشت همچنانکه
 ابو عبیده لغوی که در لغت مدرسیان بر قول اوست در تفسیر
 قوله تعالی وَاُولُوْكُمْ اَلْبَنَاتُ هِیَ مَوْلَاكُمْ گفته است که معنی مولاکم
 آنست که آتش جہنم اولی یعنی اولی بتصرف است از برای شما و بیضاوی
 و در مخشری و سایر مفسران بنیان نیز در این تفسیر است
 قابل این معنی شده اند و صاحب کشان گفته که محسن است
 مولا اینست که تو اقاسی مائی ماندگان تویم پس دانسته شود
 در معانی مولی اوئی است معانی دیگر محبت نام و ظاهر چه و حقیقی
 و امثال ابن عباسی چونکه در هر معانی آن بنوعی صدق اولویت آنها
 اطلاق مولی در هر یک آن شده از آنجمله محبت بجهت بیانها و این
 شار کرده شدن میرانند محبت را مولا گویند بجهت ثانیه و نیز
 حضرت سید علی بن ابی طالب علیه السلام معنی مولا را از والیه تران

اولی بتصرف امت معنی دیگر مراد نتواند شد زیرا که آنحضرت از ادلی
 بودن خود از امت بدون تقدیم و تمیز متکبر با اتمام افواش لفظ کلی بر
 انفس مومنین دیگر بار چونکه از آیه اولویت نیز استفاده بودند بلا توقف اقرار کرده
 بر آنستند بودن خود ادلی از ذوات جمیع مومنین بودن امر معلوم هم
 سوال فرمود آنحضرت بدون آنکه بیان فرمایند که مقصود یک باعث استوار
 شده صیت بیفایده بودن ان سوال این است پس بیان مقصود
 باعث سوال الزم و جیب و این لزوم و وجوب بیان مقصود باعث سوال
 همین فرمودند من گفتم **مَوْلَاهُ فَعَلِ مَوْلَاهُ** پس چونکه اهل
 عربیت سچو اهل علم معنی بیان و اصولیان فریقین تفسیر کرده اند بر اینکه
 لفظ مطلق یعنی بقیه که قرینه خصوصیتند اشتباه باشد افاده عموم
 میکند پس هر اولوی که حضرت رسالت پناه ص اولی بامت با جناب ولایت
 آیت پیمان اولویت مولی یعنی بالاترین این امت با مثل هم فرمودند
 آنحضرت آنجناب را بمن گفتم **مَوْلَاهُ فَعَلِ مَوْلَاهُ** پس همین اما بابت
 مطلقه همه است پس ازین تسبیح هم مبین و سبب است که آنحضرت
 جناب ولایت آب دارد غیر غم لصب بر امت این امت است و در غم

سوال از بود

سوال آنحضرت را پس ازین چنین

اما اینجا اکثر آنچه مذکور شد حقیقت که علمای ماضی اند
 عنهم بر منکرین قایلیم فرموده اند از اینجا حجتیکه قایلیم میشود
 از ابهام باین کمترین خدمه دین است میگوید و با الله
 التوفیق که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله وسلم
 درین فرموده اولی بودن خود ثابت فرموده در تنجید این
 من کننت موله خود را مولی فرمودند ازین بین و مبرهن
 فرموده که این مولی بودن خود عین اولی بودن خود است
 والا این مولی بودن آنحضرت نتیجه اولی بودن آنحضرت
 نمیشد و اولی بودن آنحضرت بفرموده حق سبحانه
 الْتَبَّيْ أُولَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ خُفَّانِ وَالسَّعْيِ
 است از اختیار داشتن بر مومنان بر ذاتش و در ضمن
 آن بر مالش و بر اهل و عیالش آنحضرت را زیاده تراقتدار
 بر جمیع مومنانست بحدیکه بر امر آنسرور باید مومنان جاها
 خود دهند و در ضمن آن از مال و اطفال و عیال خود بگذرد
 من وعن بر منیر مولای اولای و التمرین همه مومنین بودند

علی بن ابی طالب تفریع تنبیذ اولویت مطلقه خود از فعلی موله تصریح کافر بودند و همین
 امانت مطلقه و نیاید وین خلافت است پس علی الصراحه
 علی صلی الله علیه و عترته به خلافت خود بر امت خود فرمودند
 و منکرین قرینه قرار میدهند بر مقصود از مولی محب بودن
 علی از دعائیکه من بعد از برائے دوستان علی فرمود **اللهم**
وَالسَّيِّدُ وَاللَّهُ هر چند معنی این دعا این هم میشود **وَالسَّيِّدُ**
وَاللَّهُ یعنی **وَالسَّيِّدُ** باشد از برائے کسی که علی را واک
 و حاکم دنیا و دین گرفته باشد قطع نظر ازین بنظر هر گاه معنی آن
 اینجا دوست دار آنکسید که علی را دوست داشته باشد
 گرفته شود کلام علی حده و اضافه بر کلام اول خواهد بود و این دعا
 بعد بیان مدعا بهیچان که بعد از هر امر خیری دعا کرده میشود و قرینه
 صافه و عامر بنی نبیند یا هر گز نه خواهد شد **باین قول فضل**
 که **بِإِذْنِ اللَّهِ** آن گنجایش کلامی را از برائے منکرین نیست آن
 قول فضل نیست که اگر حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
 سوال **السلام** تعلو فی انی اولی بالمومنین و به کل

المؤمنین من انفسهم بتکرار فرموده بیان دعا از آنچنان
 سوال من کنت مولاه فعلی مولاه میفرمود و در آن
 اجل شان آنحضرت انوال لغو میشد برخلاف این اگر آن
 دعای من بعد نه میفرمود لغوی در کلام آنحضرت هرگز نمیشد
 پس اولویت بیقید السین هم که در سوال مکرر سابق است
 و بیان دعا از آن که آن تصریح نصب امیر المؤمنین برخلاف
 است آن بیان دعا را سنیان منفک از قرینه سباق سوال
 مکرر تواند گفت آنچنان قرینه متمنع الانفکاک را و اگر گذشتن
 و دعای من بعد که اثر قرینه مقصود بودن محبت قرار میدهند
 و حال آنکه آن دعا موقوف علیه کلام آنحضرت نیست زیرا که اگر
 آن دعا میفرمود سکوت صحیح بود پس آن جایز الانفکاک است
 این جایز الانفکاک را با و اگر داری آن متمنع الانفکاک مبنای
 حجت خود قرار دهی اگر مرض نفسانی خود غرضی و اگر داری حق
 نیست پس خیت و میگویم و بالله التوفیق این حجر در صواعق
 محرقه اورد صفحه ۳۶ از شرح آیهی مصرع آورده که مستند صحیح است

که حضرت رسول الله خطبه فرمود یا ایها الناس ان
 الله مولاى وانا مولى المؤمنين وانا اولی بکم
 فمن کنت مولاه فهذا اعلی مولاه ^{فمن} پیشترین حدیث
 مولای خود خدای حق و علامه خود مولای مومنین بودن با بیان
 اولی بامت بودن خود و در نتیجه آن بنائے تفسیر مع بقرق علی مولی
 بودن از بر آبرو سیکه خود مولای او هستند بر دایست امت با آنچه
 بالا گذشت زیاده برین تصریح در کار نیست باید دانست
 آنچه سنیان بخد ف بسیار از نصب امیر غدیر در صحاح خود باقی
 داشته اند اینجا اکتفا بر همان قدر در اقامه حجت کردیم و از معجزه حضرت
 ختم رسالت است که بخیا نکه قرآن بعد حذف و اسقاط بسیار کافی
 بحجیت است اینجا این حدیث ان حضرت هم بعد حذف و اسقاط
 زیاد کفایت بحجیت کرد و سوای این خطبه هر چه این حضرت و نصب
 امیر کل امیر در غدیر که بعضی از سنیان نیز بر دایستند عذیده نقل
 کرده اند و در آن تصریح است بر اینکه خلافت و بادشاهی بعد از حضرت
 حرام است بر غیر علی و اولاد طاهرین علی موجود اند و السلام علی

من اتبع الهدى محضی نماید بر فرزندیکه از بیفهمی و حق
 نسبی مراد از مولی اگر عجب گرفته شود پس دوست امت بودن
 حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بحیث شفق حاکم بر حکوم
 خواهد بودند دوست بودن و مثل هم پس دوستی این حیثیت
 عین اولی تصرفی است چه کلیه اصولیه فریقین است لولا الحیثیات
 لبطل الیعلم یعنی اگر نبود رعایت حیثیات بر آئینه باطل میشد
 علم پس آنحضرت بقدریکه خود را مولی فرمود بهمان طور علی را مولی
 فرمود پس علی صلی الله علیه و آله و سلم را مولی تصرف این امت در صورت
 دوست گرفتن معنی مولی نیز مستند دانسته شود که دعای
 آنحضرت اللهم وال من وال الله اگر بمعنای دوست داشتن
 گرفته شود و آن تقدیر این دعای متبذره کلام علاوه خواهد بود
 اضافه بر کلام اول همچنانکه بعد هر عمل خیری دعا کرده میشود و این
 معنی بالابین شده و آید در بطایین دعا ازین بابین است
 که مقصود آنحضرت و الهی و حاکم گرفتن این امت علی را بجهت
 اگر او خود را پیروده باشد بیک رغبت و محبت ولی که مستوجب ولایت

اللهم شـو باید باشد همچنانکه بعنوان شان نزول آیه مجید **سُئِلَ**
سَائِلٌ بَعْدَ آبٍ وَاقِيعٍ از مقهوری نعمانی قهری حسین خواهد
شد با کجمله ازین همه بینات واضح و براین قطعه در
فردا درون حضرت رسول الله در مرجعت از حجة الوداع جمع کثیر
امت خود را که گاهی آنچنان جمیعت اسلام شده در غدیر خم و منبر
رفیعی در آن محضر ترتیب داده بران با خود بنفس برادر و جهانی
همینکت بارون از خود را بالا بردن بطوریکه اگر غیر ازین بالا بردن
با خود چیزی نمی فرمود از برای قایم مقام خود کردن اشاره تامه بود
باین تصریحات بر اقامه مقام خود علی را فرمودن و ام بامت فرمودن
و بیعت علی از امت گرفتن و از همین باب بود که عمر ادوبان بولای
و جهان گفت مبارک مبارک بتو صبح فرمودی در حالیکه مولای من
و مولای هر مومن و مومنه هستی و امر آنحضرت **سَلِّمُوا عَلٰی عَلِيٍّ**
بِامْرِتِ الْمُؤْمِنِينَ و در همه این امور و ائمه تنیان نیز روایات
کرده اند اگر تنیان تجا بل ازین همه کرده بگویند که این نصب
و اختیاب غدیر محض از برای محبت علی بود پس اندکی انصاف دارند

نصب و اخذ بیعت غدیر محض از برای محبت علی بود پس
 اندکی انصاف دهند و گویند آیا ابوبکر و عمر و جماعت کثیره مثل
 قوم موسی از اتباع آن دو بر بیعت محبت علی قیام کردند اگر
 گویند قیام کردند پس بگویند از برای چه خانه علی را سوختند
 عبد الغزیز در تحفه خود میگوید سوختند اما عمر تخویف سوختن
 کرد اینجای اقتناع بهمین قدر میکنم و میپریم آیا همین قیام بر
 محبت علی بود که تخویف سوختن خانه اهل بیت نبوت کنند
 و در بخاری و مسلم و کتاب جهاد و باب خمس و السهمان تصریح
 است که از ضبط ابوبکر فکرت فی و خمس خبر میراث حضرت رسول
 صلی الله علیه و آله و سلم را حضرت فاطمه زهرا صلوات الله و سلامه
 علیها چنان از رده از ابوبکر و عمر شدند که شش ماه که بعد از آن
 ماندند کلام ابوبکر نفرمودند چون رحلت یافتند علی صلی الله علیه و آله و سلم
 از رحلت آئیده طاهره بابو بکر خبر نفرمود و شش ماه پس از آن
 مصاحت بابو بکر نمیداشتند بعد رحلت سیده طاهره مردم را از
 خود برگشته یافتند و بابو بکر پیام دادند ان تا تارکایا تمام
 احل کرد الله عن حضرت عیسی خطاب اینکه تو بیا و بناید آنو کسی

و این از کراهت آمدن عمر بود و نیز در مسلم و بخاری موجود است که عمر حضرت
 ایلمونین صلی الله علیه و آله و عیسی بن جابر رضی الله عنه عم آنحضرت گفت
 لما توفي رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم قال أبو بكر أنا ولي رسول
 الله فرائيما ه كاذبا غادرا خائنا اثما ولما توفي أبو بكر أنا ولي رسول
 الله وولي أبي بكر فرائيما ه كاذبا غادرا خائنا اثما يعني چون وفات
 یافتند رسول الله گفت ابو بكر من خليفه رسول الله هستم پس دیدید شما دو نفر
 مکار و غلو خیانته کارگاه کنه کار و چون مرد ابو بكر من قائم مقام رسول الله
 و ابو بكر ام پس می بینید شما و مرا کاذب مکار و دغا باز و فاجر و این پس از
 عمر آیا دلالت بر دوستی فیما بین ایلمونین و ابو بكر و عمر است پس مكفایت
 باین صراحات بآنكه او عاكسيان بنيت كه نصب اخذ مبعث فخر
 از برای محبت علی بود حالا گویند این مكث مبعث محبت علی صلی الله علیه و آله و عیسی
 از صراحتا مینه که بالا اند کتری از آن دریافت چرا ابو بكر و عمر کردند و چرا از دنیا
 و شید البغین برگشتند و مكث مبعث کردند و حق جل و علا میفرمود غنم مكث
 فاما ينكث على نفسه یعنی هر كه بشكند مبعث رسول الله پس چرا اینست
 كه بشكند بر ضربی نفس او تا ملكی كنند معنی مولی که اینجاست بنیان و دوست
 داشته شده میگیرند پس میمانند بر گزینوی این جا یعنی درست نمیدهد و محبت

یکی از معانی مولی محب است و در هیچیک لغتی معنی مولی محبوب نیست پس معنای
 حضرت رسول ازین معنی درمیآید که باید علی محب دوستدار همه باشند
 آنکه همه علی را دوست دارند که علی محبوب باشد حال آنکه او قائم آنهاست
 که از نصب غیر مدعیان حضرت دوست داشتن بر علی است و آن ازین مولا
 محبوب بودن علی و نیاید باین معنی و نه او معنی در حاصل و نتیجه نبوت است
 صلی الله علیه و آله سلم باز هم دعوی دینداری نشاید پس صادق و حق است
 لقد حق القول علی اکثرهم فهم لا یؤمنون یعنی ثابت شده بر اکثر آنها
 حق و آنها ایمان نیاورند حجت ثالثه بوفق توانیز و شیعیان تعالی انهم
 هر یک در تفسیر مشهور خود و واحد در سبب از قول احمد بن حنبل و غیره ازین
 در تفسیر کبر و شال اینها بطریق کثیره روایت کرده اند که ای مساکره
 یَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ فَإِنْ لَمْ
 تَفْعَلْ مَا بَلَّغْتَ يَرِئِ اللَّهُ وَاللَّهُ يَعْصِي أَمْرًا مِنْ النَّاسِ یعنی ای رسول
 برگزیده برسان آنچه نازل شده بسوی تو از جانب پروردگار اگر رسانان از پس
 رسانیده باشی مطلق رسالت خدا سبحان را و خدای بجا حفظ خواهد فرمود و را
 از شر مردم چون در حجه الوداع نازل شد پس نصب فرمود رسول الله علی ابوالفضل
 و بیوطی در مدینه و از عبد الله بن مسعود آورده که گفت ما در عهد رسول الله این

را چنان میخواندیم یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک
 ان علیا مولی المؤمنین فان لم تفعل الى اخره و هرگاه مدبر بداند
 در اینکه چه چیز باشد که از رسانیدنش رسالت حضرت رسول الله کان لم یکن شود
 غیر خلافت آنحضرت که اقامی بین خدا و اهل رسالت آنحضرت شود چیزی دیگر
 در یافته نمیشود پس قطعا نصب آنحضرت علی را از برای خلافت حجت بعد
 فخر رازی در تفسیر کبیر و ابن عباسی در مناقب ابو نعیم و جلیه الاولیا و احمد
 حنبل و مسند و مسائل اینها بوفی و روایات متواتر است که بطریق کثیره روایت
 کرده اند چون نصب فرمود حضرت رسول الله تولیت را از برای علی خدای
 تبارک تعالی این آیه نازل فرمود الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت
 علیکم نعمتی و رضیت لکم الاسلام و یتلوا فی امر و نکاح و کرم از برای شما
 درین شمار او تعلم کردم شما نعمت را و راضی شدم باسلام از دین پس کامل گردان
 عین بولایت علی در روز غدیر و شاهدان در تمام بخود رسید و حاصل از خلافت
 است پس نصب حضرت رسول الله علی را بوجه اتم و اتم از برای خلافت بود حجت
 خاصه ثعلابی که از ائمّه تفسیر و مقدمه تفسیر برین بیانست و تفسیر مشهور
 و تفسیر مجیده تسلسل سائیل بعد از این واقعه آورده است که چون در غدیر
 خم حضرت رسول الله علی را نصب فرمود نعمان قهری که بزرگ طایفه انصار

بود حاضر حضور آنحضرت شد و گفت ابا سلام و حکام آن دعوت کرد
 اجابت کردیم باین کیفیت نموده دست برادر خود گرفت و بر ملتفا و قیادی
 آیا این از جانب خداست یا از جانبی حضرت فرمود از جانب خدا عزوجل
 گفت آه اگر محمد رست میگوید برین سنگی از آسمان بنیداز اینرا گفت و رفت
 سوار شود تا شش رن سیده بود که سنگی از آسمان بر او افتاد و بر سر
 مین است که انهار این عین او از بر آسمان در نصب میرود
 محمد یحیی بجهت یکبار و نظر عذر آوردی مخالفین از بنود بعضی در احادیث صحیح
 آنها اتفاقا کفایت آنقدر کردیم که در صحیح سنن است و در آن چنان اتفاق
 قاطع و قاهر نمودیم که بعد از آن انکار خلافت بلکه فیصل علی عنایت پسران
 بهفتم حدیث است تو ابر اخبار فریقین بجا آید و جمیع صحاح سنن
 و اصرح صحاح ایشان مشکوه است متفق علیه است که حضرت سید النبیین صلی
 علیه و آله الطاهرین فرمودند یا علی انت منی بمنزلة هارون من
 موسی الا انک لا نبي بعدی یعنی علی توان من بمنزله هارون از موسی
 هستی زیرا که نیست هیچ نبی بعد از من و این حدیث متواتر اللفظ
 و لیسنی پنج حجت است حجت اول در مثلث هارون از
 موسی هارون را موسی خلیفه خود و قوم خود قرار داده بودند بچنین آنکه

این حدیث در صحاح سنن است و در آن چنان اتفاق
 قاطع و قاهر نمودیم که بعد از آن انکار خلافت بلکه فیصل علی عنایت پسران
 بهفتم حدیث است تو ابر اخبار فریقین بجا آید و جمیع صحاح سنن
 و اصرح صحاح ایشان مشکوه است متفق علیه است که حضرت سید النبیین صلی
 علیه و آله الطاهرین فرمودند یا علی انت منی بمنزلة هارون من
 موسی الا انک لا نبي بعدی یعنی علی توان من بمنزله هارون از موسی
 هستی زیرا که نیست هیچ نبی بعد از من و این حدیث متواتر اللفظ
 و لیسنی پنج حجت است حجت اول در مثلث هارون از
 موسی هارون را موسی خلیفه خود و قوم خود قرار داده بودند بچنین آنکه

حق تعالی میفرماید و قَالَ مُوسَىٰ خَيْرٌ هَٰؤُلَاءِ مِنْ خَلْفَتِي فِي قَوْمِي يَعْنِي كَفَتْ
 موسیٰ برادر خود مارون را خلیفه من باش در قوم من پس بصدق سید برل
 و اینجیست علی خلیفه آنحضرت درینست اندر قوم موسیٰ از خلیفه بر حق نبی خود
 مارون این فرموده خبیث از تو لعل برگشته گمراه گردید از آنقدر فتنه تو ملک
 یا موسیٰ و أَضَلُّهُمْ الشَّامِرِيُّ عِنْفِي تَحْقِيقًا اَز مودیم قوم ترا ای موسیٰ تحقیق
 گمراه کرد اینرا سامری واضح است که اطلاق قوم لا اقل بر اکثرین شود پس
 بصدق حضرت سید انبیاء اینجیست است آنحضرت اجمل کرد و برگشت
 از خلیفه منصوب نبی خود باغوائی تا لامری و گمراه گردید یکی باینفرموده حق
 جل و علا در بیان قول مارون سُبَّانَ الْقَوْمِ اسْتَضَعَفُونِي وَ كَادُوا
 بَقْتُلُونَنِي یعنی به تحقیق که قوم ضعیف کرد مرا و نزدیک بود بکشند مرا صد
 حضرت رسول اللہ درینجیست معائن شده مارون بدگشتگان بخوف تفرقه
 و قوم قتال نکرد همچنانکه حق غر و جل بیان قول مارون موسیٰ میفرماید اِنِّي
 خَشِيتُ اَنْ تَقُولَ فَرَّقْتَ بَيْنَ بَنِي إِسْرَءِيلَ یعنی رسیدم
 ازینکه بفرمائی بپراگندگی انداختی در بنی اسرائیل ای مارون و عمو من
 مشول میدارد بر گنجین مهر و صعب معارک غیر از علی بفرموده حق عز
 و جل قول موسیٰ اَلَا اَمْلِكُ اِلَّا نَفْسِي وَ اَخِي نَبِيَّ مَالِكٍ نَمِي ثَوْم

مگر ذات خودم و جوارسکونت نبی و علی و معبد سچ موسی و مارون بفرموده
 حق سبحانه باین دوزرگواران آن **تَجْعَلُوا بُيُوتَكُمْ قِبْلَةً** یعنی قرار
 دهید خانه های شما را قبله و از حدیث نبوی که در مشکوٰۃ اهل تسنن هست
یا علی لا یجنب فی هذا المسجد غیری و غیرک یا علی جنب نشود
 در این مسجد کسی سوا من و سوا من تو و دوازده امام محمد بن یحیی و دوازده
 اسباط و لقبانی نابان موسی بفرموده **حق تعالی و الا سباط و ما اوتی**
موسی النجم و بفرموده اهل و علا و قطعا منهم اثنی عشر اسباطا
و قوله تعالی و بعثنا منهم اثنی عشر نقیبا حجت دوم در
عمومیت منزلت نبی علی از احاطت بر جمیع منازل
فیما بین موسی و مارون استثنائیکه در این حدیث از در آوردن نبوت
 از منزلت باین موسی و مارون است همه منازل فیما بین موسی و مارون میان
 محمد و علی علیهما و غیر آنها افضل الصلوة و السلام ثابت و متحقق گردید باین
 بیتنه مبرنه اگر گویند اهل فلان خانه آمدند هرگاه بعضی آنها بیایند آن تولد
 صحیح میشود اما اگر یک کسی از اهل خانه را از آمدن استثناء کنند ثبت آمدن
 کل البقیه میشود زیرا که سوا من آن ستنی اگر دیگری نیامده نبود داخل استثناء
 میشد چون نشد بفرموده داخل آیندگان است پس جمیع منازل فیما بین موسی

و مارون سوای نبوت فیما بین نبی و علی کل آن را استثنای نبوت فقط است
و حقائق یافت با بعد تکیه از اطراف مستثنای نبوت و این حدیث مصرح است
اگر گویند نبوت عزالت است نبی عزالت نیست و چونکه در حدیث استثنای
نبی شده استثنای نبوت پس این استثنای منقطع خواهد بود و این مثبت عموم عزالت
نمیشود میگوئیم و بالله التوفیق در صحیح بخاری مسنیان در دو طرز
این حدیث لا اله الا الله نبوة بعدی نیز است اگر احیاناً این هم نبی بود
چونکه نبوت قائم ذات خود نیست بلکه قائم بر نبی است پس استثنای نبی عین استثنای
نبوت است پس این بالا صالحه این استثنای متصل بودن این و برین است
حجت سوم در رفع تعلل اهل تشیع در خلافت باین
حدیث متواتر مسنیان میگویند که من تشرف برون حضرت رسول الله
بنزد بنگرگاه آنحضرت علی را با حدیث خلیفه فرمود پس آن خلافت تا معاود
آنحضرت بودند و بعد آنحضرت میگوئیم و بالله التوفیق اگر این حدیث را
همین یک موردی بود و در آن صورت هم از برای اینکه این تعلیل از برای اینها
نبوده باشد آنحضرت بلفظ صریح بعدی در آخر این حدیث تصریح میکند
و من تشرف برون از موسی از برای علی از آنحضرت متدا و بعد آنحضرت
نیز است فرمودند و الا از برای اینکه خلافت آنحضرت از برای علی تا مرگ حجت

از این معنی است که بعد از آنکه از این معنی خبری است
از معنی همین حاصل میشود که غیر از آن حضرت بلا قید زمان هیچکس نیست
و بطلانش بدیهی است و از جمله این مجموع منسبت است
برشته شده قوم بودن خلیفه بحق و ضعیف و نزدیک بقتل کردن قوم خلیفه
بحق را و با این قبیل نکردن خلیفه بحق با آن بر شکان خوف تصرف و پر اکنه
قوم است و وقوع این سبب ازل مستوجب بعدیت غیابیه و زانیه با عیبت و ازین
زود و بعدیت است زیرا که وقوع این منازل فیما بین موسی و مارون فیما بین محمد
و علی غیر از کلام الله است و آخیری و شایسته زمان است و بنویس است
بشبهه بیارون شدنی نبود و لهذا صدق حضرت سیدنا مستوجب بعدیت زانیه
الا و صعب معارک هرگز بخیر و یک برادر با برادر و اندن و خانه برد و معبود و
و تعاضد و پشت پناهی خارج از بعدیت زانیه و بنویس و داخل در بعدیت غیابیه
و نیز داخل در بعدیت زانیه است و مستثنی فیما بین موسی و مارون فیما بین محمد
و علی در زمان آنحضرت نشد پس و چون بعد از رسول الله و جب می کند
اعم بودن این بعدیت را از بعدیت و نیز از بعدیت غیابیه که اینهم از بعض
آنست و بطلان بعدیت زانیه را با بیند و میگویند مجموع منسبت موسی
و مارون در محمد و علی علیهما و غیر تمام افضل الصلوة و السلام ثابت نمیشود زیرا که

آن حضرت باشد ذکر بعد محال است اگر گویند که آن بعدی بمعنی خبری است
از معنی همین حاصل میشود که غیر از آن حضرت بلا قید زمان هیچکس نیست
و بطلانش بدیهی است و از جمله این مجموع منسبت است
برشته شده قوم بودن خلیفه بحق و ضعیف و نزدیک بقتل کردن قوم خلیفه
بحق را و با این قبیل نکردن خلیفه بحق با آن بر شکان خوف تصرف و پر اکنه
قوم است و وقوع این سبب ازل مستوجب بعدیت غیابیه و زانیه با عیبت و ازین
زود و بعدیت است زیرا که وقوع این منازل فیما بین موسی و مارون فیما بین محمد
و علی غیر از کلام الله است و آخیری و شایسته زمان است و بنویس است
بشبهه بیارون شدنی نبود و لهذا صدق حضرت سیدنا مستوجب بعدیت زانیه
الا و صعب معارک هرگز بخیر و یک برادر با برادر و اندن و خانه برد و معبود و
و تعاضد و پشت پناهی خارج از بعدیت زانیه و بنویس و داخل در بعدیت غیابیه
و نیز داخل در بعدیت زانیه است و مستثنی فیما بین موسی و مارون فیما بین محمد
و علی در زمان آنحضرت نشد پس و چون بعد از رسول الله و جب می کند
اعم بودن این بعدیت را از بعدیت و نیز از بعدیت غیابیه که اینهم از بعض
آنست و بطلان بعدیت زانیه را با بیند و میگویند مجموع منسبت موسی
و مارون در محمد و علی علیهما و غیر تمام افضل الصلوة و السلام ثابت نمیشود زیرا که

نارون برادر حقیقی و بزرگ و افصح از موسی بودند میگویم و باشد که موسی
 جز این نیست که اعتبار و جثه تشبیه است و این حدیث مبین از نسبت حساب
 عمر نیست بلکه مبین از قدر و منزلت است و واضح است که وجه شباهت
 دادن برادر حقیقی بمقدوری بنفسی و نور با صداقت اخوی فی الدنیا
 و الاخره بودن علی با نبی با حدیث نبویه مروی سیان نیز است و
 موسی در قدر و منزلت از جمله ون بزرگ بودند اینچنان نبی از علی در
 قدر و منزلت بزرگ اند اما افضلیت پس آن از اصل کل کمال است بشریه
 بودن حضرت سید نبیا و مفصل آن شدن جناب علی همچو ظهور ولایت
 انامدینه العلم و علی بابها و فاتح ولایت محمدیه و دست بزرگ
 بودن ظهور نصرت آنحضرت نیز در علی شده است و مستغنی از بیان است بیک وضوح
 بر خیزی در غرض آن میشود و در اصل آن که مجملش باشد این است که ابن ابی حمزه
 که مرآت فصحی متنازین است در شرح نهج البلاغه در وصف کلام امام تفسیر
 میگوید و ن کلام الخالق فوق کلام المخلوق یعنی با همین کلام خالق و بالا که
 کلام همه مخلوق است حجت چهارم و زائل شدن خلافت حق
 از حاصل شدن تسلط بر حیک فی شعور می شسته توان باند همچنان
 خلافت موسی بر گشتن قوم از نارون از غلبه تسلط یافتن آن غلبه حق بر کفر

ز ائمه من و عن خلافت محمدیه از مارون منزلت محمدی از اعاده عمل قوم کو
 در بر گشتن از خلیفه بحق خود با جماع ضالین است فارسیه ایل می تواند پس جماع
 است ضالان در خلال خلافت مارون منزلت محمدیه بخبر اعانای جماع حجت خیم
 و کفایت انجیدیت از برای ایمان بخدای سبحانه
 و برهول او و با امام از جانب حقیقانه از نیکو بر گشتن است
 از ضیفه بحق و الضعیف و نزدیک قتل کردنش و کتال و جدال کردن آن
 بارون محلات محمدیه بخوف تفرق و در دست ضال که تمام این واقع شوند بعد
 حلت حضرت ختم رسالت صلی الله علیه و آله و سلم بود خدای سبحانه اخبار از وقوع
 همان در تشبیه حضرت سید انبیا موسی از این فرموده خود فرمود انما ارسلنا
 الیکم رسولاً شاهداً علیکم كما ارسلنا الی فرعون رسولاً و یا ایاکم
 خلیفه کردن موسی برادر خود و بر قوم خود و بر گشتن قوم موسی از خلیفه بحق و ضعیف
 و نزدیک قتل کردنش و کتال کردن آن خلیفه بحق بخوف تفرق و در دست سبحانکه
 از بالا مبین شده میآید از آیات دیگر واضح نمود و حضرت سید انبیا صلی الله
 علیه و آله و سلم نیز بر وقوع همین مغیبات واقع شونده پس از حلت خود در
 تشبیه برادر خود به مارون نسبت بخود از این حدیث مندر بطوری بسین فرمود
 که احاطت بر همه این واقعات واقع شونده بعد آن حضرت نمود و شمال این حدیث

این حدیث موسی از خود

که سنیان نیز بعد وقوع آن وقعات همچین حدیث را که مبطل در ایشان
 بهیئات مبنیه مصدقه است جعل کرده و در اصل صحیح خود کرده باشند
 همچنانکه محتمل تواند شد که این کتاب ثبوتات بحث حضرت ختمی کتاب را جعل کرده
 و در اصل تواریخ و تخیل نموده باشند پس این حدیث چنان ترجمه یا قیاسی بودیم
 ایتمه است که مستوجب قطع و یقین است بر حق بودن کتاب الهیکه
 مبین از بهر این میباید است که واقع شدند و بر صادق بودن منزل علیه
 و خبر رسیده از آن بر حق بودن خطیفه تحقیق این اخبارات اخباری او
 حقیرانه و رسول و فرمود میراثان **ششم حدیث نقلیست**
 بهیچیک کتابی از کتب احادیث تمسکه و یقین نیست مگر اینکه در آن
 بطریق مبعده هیچ حدیث منقول شده از انجیل در مشکوٰه که اصح صحاح اهل
 سنن از بیرونی نتجایک بدو طریق منقول است که حضرت سید الشیخین در
 حجه الوداع در حالیکه بر او و تصوی میسوار بودند خطبتهای طاعام اسلام
 میفرمودند **لَا تَارِكُ خِيَاكُمْ مَا إِنْ أَخَذْتُمْ إِلَيْهِ لَنْ تَضِلُّوا**
بَعْدِي كُنَّا اللَّهُ وَغَيْرِي أَهْلِي بَنِي أَحَدَهَا أَغْطَى مَدِينٍ
الْأَخْرَجِينَ يَنْفَرْنَا حَتَّى مَرَدَا عَلَى الْخَوْضِ فَاَنْظُرُوا كَيْفَ
تَخْلَفُونِي فِيهِمَا بَنِي تَحْقِيقًا سَكَنَ أَرْضَ دَرِيَانِ شَمَاوُ وَخَيْرُ سَكَنٍ أَوَّانُ

چنان چیرست اگر بگردید از اینجا گمراه نشوید بعد از من این کتاب خدا
و چنان نزد دیگران قرابت من اندک صاحبان خانه من اند یکی از اینها
بزرگتر از دیگری است و این دوازده یکدیگر جدا نخواهند شد تا جوش کوشش من بخیر
شوند پس بنشین چگونگی پاسداری حق من از این من انچه الفت من خواهند کرد
در حق این دو در بنیشت ده حجت است حجت اول و نتوانستن
این نسبت حفظ خود از ضلالت بدون پیروی عترت
ظاهره آنحضرت از اینکه بدون متابعت چنان عترت حضرت
رسول الله که هیچگاه از کتاب الله جدا نشوند این است نمی توانست که از ضلالت
محفوظ ماند چنانچه جمع شدن بر آنرا باشد زیرا که لغو نبود که آنحضرت گمراه
نشدن این است مشروط بتابعیت آنچنان عترت خود فرمود حجت
دوم در ولایت کردن ضلالت این است بر ترک
پیروی عترت از اینکه وقوع ضلالت بقاد و فرقه دلتا بدیده
میدارد بر اینکه متابعت این عترت مادی از ان در ضلالت متروک گردید
چرا بیان بعدی نیز رسولان استوجب ایقان این است اگر اینها متابعت
عترت مادی آنحضرت میکردند گاهی گمراه نمیشدند حجت سوم در
نتوانستن این است تمام و کمال اینها می از کتاب



خدا بدون مہندی شدن از عترت سید الوری
 از نیکو این است راقا بلیت این نیست که با ابتدا از عترت اہلبیت رسالت
 با پنج باید و شاید از کتاب اللہ مہندی شود و اگر است قابلیت این مہدیت
 شتر اط آنحضرت پیروی چنان عترت خود را کہ غیر مفارق از کتاب اللہ باشد
 در گمراہ نشدن بہت لغو بشود زیرا کہ کتابی کافی با ایشان کفایت بہت
 میکند نہ بدون ایشان قولہ تعالیٰ للعلما الذین یستنبطونہ منہم یعنی
 برائینہ سید اند آمدہ اکسینکہ استنباط میکنند از ایشان و راز این بہت کہ
 کتاب اللہ بر دل اقدس حضرت رسول اللہ نازل شدہ است چنانکہ حق تبارک
 و تعالیٰ میفرماید نَزَّلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ عَلٰی قَلْبِكَ یعنی آورد آمدہ از جبریل
 بر دل تو و عین کتاب اللہ حقیقی کہ بر آنچنان دل اقدس نازل شونده است آن غیر از
 دل چنان حجاب دلان در طاق و او طاق ماندلیت و پنچین کتاب را
 آنحضرت با خود از اینچہاں بہر و نہ بلکہ در دہا اہلبیت رسالت کہ عترت آنحضرت
 اند و ولایت فرمودند و بغیر از چنان پاکان کسی را مہدس آن نمیتواند شد
 چنانکہ حق و تقدس و تعالیٰ میفرماید اِنَّہِ فِیْ کِتَابٍ مَّکْنُونٍ لَا یَسَّہُہٗ اَکَ
 لَظَہْرٍ یعنی تحقیق کہ کتاب اللہ در کتاب مخفی است من میکند آمدہ کسی
 غیر از پاکان مقید علی الاطلاق پس آن کتاب اللہ حقیقی روحی است کہ از آن

حق تبارک و تعالیٰ نور دل پاک حضرت سید و خاتم انبیا گردانیده همچنانکه
فرموده وَكَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ رُوحًا مِّنْ أَمْرِنَا مَا كُنْتَ تَدْرِي
مَّا الْكِتَابُ وَلَا الْإِيمَانُ وَلَكِن جَعَلْنَاهُ نُورًا يَهْدِي بِمَنْ نَشَاءُ
مِّنْ عِبَادِنَا لِيَعْلَمَ الْإِنجَانِ نازل کردیم بسوی تو روحی را نمودی که بدانی یعنی
بدون آن که صیت کتاب صیت ایمان لیکن گردیدیم آن روح را نور
یعنی روشنائی دل تو هدایت مینمائیم بآن بر که اگر خواهیم از زندگان پس
خبر این صیت آنچه آنحضرت کتاب الله را با انتقال از دل بزبان قرأت
فرمود و قرانی شد که لبان عربی مبین معجزه شریف است و آن منتقل از
روح و نوری است که فی الاموال کتاب الله ثبت بر دل اقدس حضرت
رسول الله است و آنچه از آن قرأت نوشته نقل و نقل آن شد اصل آن
که نور دل آنحضرت است مبین کل شیء است همچنانکه حق عزوجل میفرماید وَكَذَلِكَ
عَلَّمْنَاكَ الْكِتَابَ نَبِيًّا نَّا إِلَيْكَ كُلَّ شَيْءٍ یعنی نازل کردیم بر تو کتابی را که
میان کننده هر چه که کل چیز است و کسی که گفت حَسْبُنَا كِتَابُ اللَّهِ یعنی بس
است ما را کتاب خدا و اتباع او که لا محاله اهلان از او شدند و خوانند
و نمی توانند که حد در کجاست بخاز و نصایب هائی گوده و اشغال آنها از ضرورت
ترین ضروریات و غیره از قرآن مجید در آورند پس از کجا که کتاب خدا

که همین از کل شیئی است همین از برای او و ابتلاع او باشد و آن کتاب
 غیر از ستودن عان جدا نشوند کالش با جدی میسر نتوان شد و مخصوصان
 و ایان کتاب الله است که حق عزوجل میفرماید بل هو آیات بدینا
 فی صدور الذین اوتوا العلم یعنی لکن آن آیات روشنی است در
 سینه که نیست که داده شدند علم و شان غیرتین نیست آنکه خدا
 تبارک تعالی میفرماید و کل شیئی اخصیناه فی اقسام همین یعنی
 سرخیزان کنجی ندیم در امام همین روشن این امام همین امیرالمومنین باب
 علم محمدی علی باب اول و اطباء استجاب اند چه مخالفان نیز در این باب از اجاد
 بنوید روایات دارند حجت چهارم در وجوب بودن
 معصومین و عزت آن حضرت از این دو تبیین اول
 آنکه آنحضرت فرمود اگر متابعت ایشان کنند تا بمانند ایشان هیچ گاه گمراه
 نشوند پس اگر در ایشان خطای دلو سهوی می بود پیران ایشان در لای
 گمراه می شدند پس صدق حضرت رسول مد مثبت معصیت این عزت است
 و دوم آنکه آنحضرت فرمود که این عزت و اعلیت خود هیچگاه از کتاب الله
 نخواهند شد و بدیهی است که این جدا نشدن بدو امت حاصل نیست چه
 حل و حلال آنست که موجب گمراه نشدن پیران حاصل آید و الله اعلم بالصواب

حَقَّقُوا قُلُوبَهُمْ وَتَقَالَى فَرَمُودِ مِثْلِ الَّذِينَ حَمَلُوا التَّوْرَةَ كَمَا كُنْتُمْ لَمْ
 يَحْمِلُوهَا كَمِثْلِ الْحَارِ يَحْمِلُ اسْفَارًا لَيْسَ شَيْءٌ كَسَانِكُمْ بِرُؤُوسِهِمْ
 تَوَلَّيْتُ رَأْسًا بَزُورٍ كُنْتُمْ مَانِدٌ خَرَيْتُمْ كَمَا بَرَزْتُمْ بَارِكًا بِهَا
 بَلْ كَمَا مَقْصُودُ أَزِينِ جَدَانِ لَنْ يَعْلَمَ عَمَلُ سِتِّ وَبِحِجَابِ جَدَانِ لَنْ
 كِتَابِ اللَّهِ لَعَلَّ عَيْنَ عَصَمَتِ سِتِّ حِجَّتِ نَحْمُ وَرَأْسِ عِلْمِ سِتِّ
 عَمَرَتِ بِرُؤُوسِهِمْ كَمِثْلِ عَمِيرٍ شَهَادَتِ أَزَانِكُمْ بِرَأْسِ عِلْمِ سِتِّ
 حَقَّقُوا كَمِثْلِ عَمِيرٍ بِأَسْمَاءِ عَالَمِ شَهَادَتِ أَخْفَرَتِ وَبِلَيْتِ
 رِسَالَتِ أَخْفَرَتِ عَالَمِ بَرَزِيدِ لَيْسَ عَمِيرٍ بِأَسْمَاءِ سِتِّ هَتَمَتِ كِتَابِ اللَّهِ
 كَمِثْلِ عَمِيرٍ وَتَفْصِيلِ وَحْشِي كُلِّ شَيْءٍ سِتِّ وَبِحِجَابِ رُؤُوسِ عَمِيرٍ
 أَزَانِ جَدَانِ لَنْ يَعْلَمَ أَزَانِ جَدَانِ لَنْ يَعْلَمَ بِرَأْسِ عَمِيرٍ
 بَعْضُ نَفْسٍ لَيْسَ أَزَانِ جَدَانِ لَنْ يَعْلَمَ بِرَأْسِ عَمِيرٍ
 سِرِّ زَوَاتِ غَيْرِ مَقْدُوقِ أَزَانِ جَدَانِ لَنْ يَعْلَمَ بِرَأْسِ عَمِيرٍ
 بِرَغِيبِ شَهَادَتِ وَبِأَسْمَاءِ عَمِيرٍ أَزَانِ جَدَانِ لَنْ يَعْلَمَ بِرَأْسِ عَمِيرٍ
 حَقَّقُوا مَقْدُوقِ عَمِيرٍ وَبِأَسْمَاءِ عَمِيرٍ أَزَانِ جَدَانِ لَنْ يَعْلَمَ بِرَأْسِ عَمِيرٍ
 أَعْلَمُ كِتَابِ اللَّهِ فِيهِ خَبَرُ السَّمَاءِ وَخَبَرُ الْأَرْضِ وَخَبَرُ الْبَنَاتِ
 وَالنَّارِ وَخَبَرُ مَا كَانَ وَمَا يَكُونُ أَعْلَمُ ذَلِكَ كَمَا أَنْظَرُ إِلَى الْكَفَى إِلَى اللَّهِ

يَقُولُ نَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ فِيهِ تِبْيَانٌ لِّكُلِّ شَيْءٍ يُغْنِي زَادَهُ هُت
مرا رسول الله و من بیدارم کتاب را در آن خبر آسمان است و خبر زمین و خبر جنت و
دوزخ و خبر آنچه شده و خواهد شد میدانم همان را همچنانکه نظر میکنم کف دست من
بتحقیق که حق تعالی سیر میگردان روشن کند همه خبر است حجت ششم مقصود
از این عترت غیر معصومین نیستند ازینکه مقصود از این عترت و اهل بیت
غیر از معصومین اعلیٰین جایز خطایان تواند بود چه از آیه صطفیٰ آل ابراهیم و آل عمران
غیر از چنان برگزین برگزیدگان ایشان که برگزیدگی خدای ماست در شایسته افتاده
و ایشان انبیاء و اوصیاء اند و آل ابراهیم و آل عمران مقصود تواند بود اگر می بود غیر معصومین
نیز مقصود از این عترت می بود از پیروی جایز خطایان اجدی گمراه شدن صادق نمید
حجت هفتم در وجوب موجود بودن اجدی در اینجا از این
عترت معصومین در هر زمان از آنکه سلسله این عترت طایفه که خلفان
انحضرت و اینجا انذالی بویم بقیمه یا اینجا سلسله باشد که در هیچ زمان اینجا
خالی از این سلسله نباشد تا بودن حضرت رسول الله و جدا نشدن کتاب الله
و عترت خود تا اخی شدن با حضرت بر عرض کونر صادق آید حجت هشتم وقوع
اسامت قوم موسی در این مهت و خلافت سلسله اینها شده
از آنکه حق تعالی انحضرت را از جمیع اینها تخصیص نمودی تشریف داد و بیان

و یقول

قول موسی است چنین فرموده قال لیسر ما خلقتمونی بعد فی بنی
 موسی ای قوم بدست آنچه خلافت و عقب داری من کردید پس از من پس حضرت
 ختم رسالت آنکه در آخر انجیث فرمود فالنظر و کیف تخلفونی فیها یعنی
 ای است بنید چگونه عقب داری من خواهید کرد و حق کتاب الله و عتبرت
 من مبین از وقایع است است موسی در ضالین
 این است است پس خلافتی که معنی خلاف است از این است بعمل آمد
 تحت نهم و احتوی تخلیف سید انبیاء عترت خود را بر همه
 و کتاب خداست از اینکه تخلف حضرت سید الهین عترت خود را
 با حادیت ثقلین کتاب الله احتوی می دارد بر همه آنچه در کتاب الله از امور و جهات
 است چه از مصالح و دنیوی و خلاف و چه از اوصاف و طرق تقربات الهیه و ولایت
 زیرا که تخلیف کتاب الله شمال میدارد جمیع آنچه در کتاب الله است و غیره
 از امور دنیوی و دینی و کتاب الله و ارث نیست پس آنکه علی الاطلاق دین قرار دادند
 آنکه عترت و الهییت آنحضرت را و آنکه دنیا قرار دادند سنیان دیگر از اباطل
 آنکه دین را دنیا همینانند حجت هم و اعظم بودن کتاب الله
 و عترت ظاهر از یکدیگر بمقتضای آنکه آنحضرت فرمودی از کتاب الله و عترت
 ظاهر اعظم از دیگر است و نه شد کتاب الله و روحی و نوریت که بر دل

اقدس رسول الله نازل شده چونکه بدون آنحضرت نمیدانستند که وصیت کتاب
 وصیت ایمان این اعتبار است بآنحضرت عظم است باعتبار آنکه آن وح
 و نور منزل بجز اینچنان صاحب دل نتواند ماند و جوهر مقرر این چنین هر صاحب دل
 است که بدون این چنین صاحب دل کتاب الله منزل را قهر نتواند بود
 پس چنین صاحب دلان عظم اند و چون حقیقت میدارد عظم بودن یکی از کتاب الله
 و عزت غیر مفارق از کتاب الله بلا تعین تعالی ازین دو و عظم بودن
 کتاب الله که در اصول آمده باعتبار اول است و آن را در سوار عترت آنحضرت
 فرمود ان کتاب الله الناطق و لهذا کتاب صامت یعنی من کتاب الله
 ناظم و این کتاب صامت است باعتبار انانیت مجلای عظم بودن هر عقلی از دو و از دیگر
 خود که این دوای اعتباری است نه حقیقی بهر حیثیت جداگانه ازین دو حیثیت که با
 بسن شده تحقق و مصدق است برمان نیز حدیث و وارده خلیفه
 است که بوفق تو اترز و شیعیان اثناعشری در جمیع صحاح
 اهل تشنه نیز بطرق کثیره منقول شده و از انجمله حدیث در
 مشکوٰۃ ایشان منقول است که حضرت سید النبیین صلی الله علیه و آله وسلم فرمودند
 لَا يَزَالُ الدِّينُ قَائِمًا حَتَّى تَقُومَ السَّاعَةُ أَوْ يَكُونَ عَلَيْهِمْ
 اثْنَا عَشَرَ خَلِيفَةً كُلُّهُمْ مِنْ قُرَيْشٍ يَعْنِي هَميشه خواهد بود و این سلام

از روی قیام تا آنکه قائم شود قیامت یا بشوند بر اهل اسلام دوازده خلیفه
 همه ایشان از قریش خواهند بود این حدیث مسین انداز تشبیه دادن حقیقتی
 سید انبیا را بخصوص از موسی و یقین موسی دوازده سبط قوله تعالی
 قُولُوا آمَنَّا بِاللّٰهِ وَمَا اُنْزِلَ اِلَيْنَا وَاِلٰى اٰبَادِهِمْ وَاَسْمِعِلْ وَيَقُوْبَ
 وَاَلَسَبَّاطُ شَدَنَدَ که هیمان دوازده سرداران رازدان قوله تعالی وَبَعَثْنَا
 مِنْهُمْ اثْنَيْ عَشَرَ نَفِیْسًا شَدَنَدَ ویز از فرموده حقیقتی بار ابراهیم همچنانکه در باب
 شاهرهم کتاب خلقت از تورات است که هفتی و تعالی فرمود دعا مرا در حق آسمانی
 شنیدم شمر خواهم کرد او را و ده دوازده دوازده سرداران را و تولد خواهند شد و از اینکه
 حضرت سید انبیا که از دوازده قریشی همچنانکه از آنحضرت تا بقریش دوازده پشت
 فاصله است باید از آنحضرت تا دوازده پشت امتداد تیاج قریشیت باشد
 و آن همچنانکه در تبیان بیوم امامت مبرهن شد این خص قریشیت جز در اخوت
 و ذریت حضرت سید سل محل نتوان داشت همچنانکه نشان دهنی لغت حضرت
 ختم رسالت در توبیت نشان قریب از ناشی مطلبی بودن نشانه بلکه از نبی
 اسمعیل بودن نشان بعید شده جوئنده یا بنده را علوی قدر گنه و راز
 یابی باشد اینچنان در این احادیث از قریشیت نشان بعید داده شدن
 موجب علوی ثبوت مومنان این خلفا بحق است و آنکه سینان با عرض

ازین خلفا بحق وائمه دو جهانیان این دوازده خلفا با ملائک شاهی میوه و مروانیه و
 نبی عباسیه میمانند بدیهی ابطال است علیو بر بنیاد بر بنیه سابقه باین بنیه
 بنیه که آنحضرت درین احادیث غایه قیام سلام کمی از دو چیز فرمودند آمدن
 قیامت یا تمام شدن دوازده خلیفه پس اینکه پیش از آمدن قیامت دوازده
 خلفا مفروضه سنیان تمام شدند و دین سلام قائم ماند و زایل نشد پس مقصود آن
 خلفا نبودن این است و شارح عقائد نسفی بعد از این گفته اما بعد خلفا
 العباسیه فاکلام مشکل گوئیم و باشد التوفیق بگردیدگان ائمه بحق اثنا عشر
 و نیاد آخرت شکلی نیست و از اطلاق اثنا عشر باین غیر از فرقه ناجیه فرقه متبادر
 فاطره اصدی میشود و السلام علی من اتبع الهدی برهان هم حدیث
 وجود امام در هر زمانه است بطریق نفی و ثنائیه و احادیث شواهد
 روئیده و باین قاطعه عقیده در صحیح سنیان و در شرح عقائد نسفی ایشان نیز
 منقول است که حضرت سید و قائم ابنی صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند من مات
 و لم یعرف امام زمانه لقیته فمات میتة جاهلیة یعنی هر که مرد
 در حالیکه شناخت امام زمانه خود را تحقیق کرده است بموت جاهلیت آید
 جهالت چونکه مقید بقیدی نیست جهالت مطلقه یعنی جهالت هرگونه که کفر هم یک
 جمعی جهالت از است پس وجوب بودن امام در هر زمانه و قائم بشر مطلق جهالت

یافتن بر آنکه آن پیشوای کل خلق را شناخته باشد ازین حدیث واضح و این
 است اما تعلق اهل تسنن ازینکه قرآن امام همه زبانه‌هاست نیز چهل تا چهل است
 که بفرموده‌ای بجا نه کتاب موسی با موسی و مارون دیوشع و چنان بگزیدگان
 که وارثان کتاب بودند بفرموده خدا سبحانه و او را ثنا الکتاب الذین
 اصطفینا من عبادنا امام بودند بدون ایشان پس کتاب الله باعث و اینست
 چه بر کتاب الله باطنی کفایت بیست می‌کنند محققان بجا که در حدیث خود
 از این کتاب الله بجزینهای اهل آن بودن این باین فرموده تحقیقی اندکی کتاب
 مکنون یعنی تحقیق که آن در کتاب مخفی است نه کتابی و آن کتاب مخفی
 در سینهای این باطنین بود مبرین ازین فرموده تحقیقی بل هوایات بینات
 فی صدور الذین او تو العلم لیکه آن آیات و در سینهای صاحبان علم
 و ازین باطنین است که کتاب الله استنباط کرده میشود بفرموده تحقیقانه
 لعلمه الذین یستنبطونه منهم یعنی بر آئینه دانستند که کتاب الله را کس نمی
 استنباط آن میکند از ایشان پس باین ده برهان که بیک حقولی از
 اغیار نیز به مجال انکار در آن وارد و به بحث و شبهاتی کردن هیچکدام این برهان میتواند
 بعد این بر این از احدی امکان آن نماند که غیر از جناب ولایت مآب دیار ده
 اطهار طبیب فرزندان آن جناب علیه علیهم افضل الصلوة والسلام که دوازده هم

ایشان امام این زمانه صاحب این اند کسی را خلیفه بحق امام مطلق دنیا و دین دانند
 و از وجود امام در هر زمانه بالقدر اعداد و از ده یقینان و مصلحتان دنیا و دین
 از کتاب الله و سنت مطهره پی برین صلی الله علیه و آله و سلم آمده بحق چنان
 شناخته شدند که غیر از ده امام عمره خیر انام اولهم علی و آخرهم مهدی امام
 علی الماطل فیک بحق باشد نیست و از محض این عدد و آنکه بحق است که اثنا عشر
 ناجیان است و بقا و دود و ذوق ضال ناریه میشود که از اثنا عشری گفتن غیر
 پیردان دوازده الهی قبا در خاطر احدی نمی شود پس از هر بیست و دو
 شیعه اثنا عشر نیست ولیکن الله یهدی من یشاء الی صراط مستقیم
 بتیان بحکم و الباطل استدلال اهل تشن و رد جوهر طاعن در
 خلافت باجمالی است که لال باین الباطل پنج عنوان بنمایم عنوان
 اول و الباطل استدلال اهل تشن به آیات مجیده مداح و مداح مباح و
 انصار و خبر بودن این است و بعیت رضوان و مثال آن بگویم و باشد التوفیق
 هر چه در قرآن مجید در مدح و علوی قدر ایشان با و بعد چنان آمده آن کم است
 نسبت بفرموده فدای سبی نیست بنی اسرائیل انی فصلک علی العالمین
 و فرموده سبی و فصلکنا هم علی العالمین و فرموده او سبحانه ان الله
 اصطفی ادم و نوحا و آل ابراهیم و آل عمران علی العالمین و سنیان

با سلامیکه دارند متوانند گفت که همه بنی اسرائیل یا اکثر ایشان همچو قوم موسی
 که بعد از خلیفه بنی برشته و گمراه شدند متحققان و فضیلت بر همه و برگزیدگان
 جمیع عالین بودند و سنیان مفر ندارند غیر از آنکه گویند این فضیلت بنی اسرائیل
 و برگزیدگی آل ابراهیم آل عمران بر همه عالین مخصوص انبیاء و اوصیاء چنین نیست
 که انچه فضیلت و صطفای خداست بخدا در آنها یافته شد و آن فضیلت صطفین
 جمیع عالین دارند خود و برادران بنی اسرائیل آل ابراهیم کمتر از یک و کر و کر و کر
 بود و صمد پس من دعای اذعان و ایمان داریم که در مباح و انصار و اهل محبت
 رضوان خیر است موعودین حب انچه ایمان قلند داشتند همچو نیکو تقدیر و تقاضا
 سیفیر اید الله الذین امنوا و عملوا الصالحات و قال لیل ما هم یعنی آنها نیک
 ایمان آوردند و عمل صالحات کردند کم اند انچه کمترین کم بوده اند و او بجا تعریات
 بر وجود منافقین و اصحاب مباحین انصار بودند و آیات کثیره فرموده است
 و در صحیح سنیان و مشکوٰۃ الشیخان و رباب حشر و نیز در باب کوفه منقول است که
 حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله فرمودند که روز قیامت توها از همت من
 اصحاب من بوده باشند و آنها را من شناسم و آنها را من شناسند و بدترین حالت
 بر من وارد شوند و من گویم اصحابی اصحابی هتالی من فرماید انک لا تدبر فی
 ما احدثوا بعدک انکم اذتدوا علی اعقابهم الله عز و جل

یعنی توفیق دانی که اینها چه احداث کردند پس از تو اینها مرتد شده اند بگشتن پس
 پاسبان خود پس آید سنیان میتوانند که گویند آن مدح از برای اینچنان اعرام
 مہاجر و نصاریست و عجب اینکه اهل تشن بخلاف چنین احادیث متفق برین
 شوق که مثل چنین احادیث که محبت در جانبین نتوانند از سناوش آنحضرت زیادت
 کرده اند که اصحاب من مانند ستارگان اند هر کدام ایشان که اقتدا کنید هدایت
 یابید و حال آنکه در اصحاب اقوام و قبایلیکه صحابیان آنحضرت بودند و بعضی این دو
 حدیث چنان کفر نمایان داشتند که بعد آنحضرت احداثها و ردین آنحضرت که چند
 و بان فی الحقیقه عند الله مرتد شدند و انجین بودن آنها حقیقتی روز قیامت شکاک
 فرایند یا مبتلا بعت برکدای از اینچنین اصحاب است هستند شکی مصدق توان شد
 گو ارا باد با اهل تشن اقتدای چنان اصحاب یا محرومی از اتباع ائمه اطهار اطباء
 و فارسی خوانان محض میتوانند آگهی یابند که در جذب القلوب ایشان منقول است
 که حضرت رسالت پناه و قیام اطهار خاتمه بر ایمان یافتن شهادی احد بحسب و تحمید
 این شهادت نمودند و ابوبکر رسید آیا چنان شتم آنحضرت فرمودند نمیدانم که
 شما بعد از من چه خواهید کرد میگویم و بالله التوفیق این مدائش
 آنحضرت و حجت الی الخلق است که نبوت است و از اتصال بعد الهی که ان مقام
 هیچیک در مرتبه حامل و حاصل نمیدین الله است و در بین اتصال تبارک

از عالم الغیب افاضه علم غیب باحضرت بصدق این فرموده حق تعالی **عَالِمُ الْغَيْبِ لَا يَظْهَرُ عَلَى غَيْبِهِ أَحَدٌ إِلَّا مَنِ ارْتَضَى مِنْ رَسُولٍ** و در امرتبه همه رسول
 با تحت حضرت و نید و آن مرتبه ولایت مطلقه و امامت کل از منه بودن آنحضرت
 است و در همین مرتبه امامت ابراهیم که بالاتر از رسالت و خلقت بود من باب
 جمیع بر خیر باصل آن بسوی آنحضرت و متخص آنحضرت شهنشاه ولایت
 با حدیث **يُشِيرُ بِهِ رُؤُوسُ الْفَرِيقَيْنِ رَاجِعٌ شَدِيدٌ مَرُودٌ حَقٌّ نَحْيٌ آتَى جَاءَ عِلْكَ لِلنَّاسِ**
 و از قول ابراهیم و من ذریعتی و در امرتبه تفریق من الله و من آنحضرت بفرموده
 حق تعالی **يُزَيِّدُونَ أَنْ يَقْرَأُوا بَيْنَ أَفْئِدَةٍ وَرَسُولِهِ فَأُولَئِكَ هُمُ**
الْكَافِرُونَ حَقًّا كَفَرُ حَقِّقِي است پس خراب این نیست که نفی مذاستق درود
 حدیث مذکور الصد از آنحضرت و مرتبه نبوت است که جهت الی الخلق
 است نه از مرتبه ولایت و اما آنحضرت که جهت الی الهی است و تحقق این
 مرتبه ولایت در بطون بطون آنحضرت است که آنحضرت در و حدیث مذکور
 الصد مروی عنینان هم آنچه در قیامت خواهد شد خبر فرمود پس رسیدند
 و فرمودن **حَقٌّ سَاحِي** نه تو نمیدانی که اینها بعد از توحید احداث در دین کردند
 صادق در مرتبه نبوت است نه در مرتبه ولایت آنحضرت بنا بر اظهار حال
 آن گروهی ضلالت مآلان بر این محشر است و حال آنکه آنحضرت از مرتبه

ولایت عالم الغیب مرتضیٰ یعنی برگزیده از جاحذا علمنا که من لدنا علما
 این را سید استند که پیشاپیش اخبار از آن فرمودند عنوان دوم در ابطال
 آنچه سنن ارجحیت اجماع استدلال میکنند آن باینه شوری است
 با ادعای اینکه آنحضرت فرمودند من بر ضلالت اجماع نخواهد کرد و میگویم
 و بالله التوفیق حکم بر شوری در چنان امور شده که در آن امور حکمی از حق سبحانه
 و رسول آویخته باشد و با وجود و نزد و حکم و امر شوری در اخذ یا ترک آن
 کردن از برای آن حکم را مقبول و معمول دارند و باید که در هر دو مورد
 است و قضی و تعالی میفرماید ماکان لم یؤمن و مؤمنین ^{لله} و مؤمنین ^{لله} و مؤمنین ^{لله} و مؤمنین ^{لله}
 و رسول الله ان یمکن لکم الخیرة یعنی نیست از برای مؤمنی و مؤمنه چون
 حکمی فرماید خدا و رسول اداینکه بوده باشد از برای او اختیار پس برخلاف این
 بعد نصب حضرت رسول الله خلیفه خود را در دنیا و حکم حق جل و علا همچنانکه در تصور
 میرسد بالا از کتاب الله و احادیث نبویه مقطوعه اوضح و این شد اکثر نامزدگان
 بمسئله برائی فساد در خلافت رسول الله کردن و بآن از آن ضعیف گشت
 و این اعاده عملی قوم موسی را اجماع نام نهادن با اجماع چنان ضلالت و ضلال
 بود که بآن بنا ضلالت و ضلال و در دعاء و فساد و سلام شد تا بحدی که
 سنج بشهادت کر بلا گردید و بخذولی و مقتولی و مجوسی و مسومی ائمه عزت طاهرا

رسول الله انما میداین بیدینی نای بدیهه رستی بمصالح سنجی دینیه نیست
 و امرشوری بفرموده حق جل و علا و شایو نه هم فی الامم بحضرت رسول الله
 شده است من باب ترویج و مصالح اندیشی درست و امور دنیا بنا را آنکه اگر هستی
 در خاطر کی آید دیگران حالی شود یا وجود این اگر فیما بین مختلف ماند موعظه مشورت
 که حضرت رسول الله اندیشه صلح بودن بر آنکه ملاحظه فرمائید امر بر اخذ آن فرماند
 علی بن ابی طالب را حکمی لازم میدارد که او بر قوت بر آن حکم نمایند بر کثرت که او را در کثرت
 نفوس چون نقاط اطراف که مجموع آن دایره شود چون که در طرف افراط و تفریط اند
 فاسدات این دایره که در مرکز که بر نقطه واحد تواند بود و مرجع دست یکیت و عدل
 و آن دایره نفوس اهل بر زمانه قائم مقام حضرت سید امام المعمر زمان است و بدست
 دایره نزدیک بحر کز قلت میدارد و دایره در برابر کثرت میدارد همچنین است
 دایره بعد دایره پس از تخریج و صلاح قلیلان و اقل قلیلان ماند و شر و فساد در کثرت
 باز کثرت باز در اکثر از ان است همچنانکه حق جل و علا مدحت میفرماید قلت
 از اشال این نمیه مبارکه اَلَا الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا وَعَمِلُوا الصَّالِحٰتِ وَ قَلِیْلٌ مَّا هُمْ
 و زیادت میفرماید کثرت را از اشال این آیه مبارکه وَاِنْ تَطَعَ اَکْثَرُ مَنْ فِی الْاَرْضِ
 یُضِلُّوْا عَنْ سَبِیْلِ اللّٰهِ بِاِحْمَادِ اَنْفَابِ رُوشَن تر است که اکثر نفوس بعین
 اهبوا و طلب تعلیلات نفسانیه شریره و فاسده یافته میشوند و اقل قلیل نفوس عادل

و صالحی الخافین هو او تابعین مولا بودن این است پس اجتماع کردن است بر صلات
 اگر برعم سنیان حدیث نبوی هم باشد معنایش نیست که گاهی چنین نخواهد شد
 که احدی از مسلمانان بر حق نماند و اقل قلیل فرموده خدای سبحان اَلَا الَّذِیْنَ
 اٰمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَ قَلِیْلٌ مَّا هُمْ که با حضرت امیر المومنین علیه
 افضل الصلوة و السلام بر امر اطمینان و ولایت آنحضرت ثابت قدم ماندند و محترز
 از بیعت و سقیفه شدند کافی از برای جمع شدن همه امت بر ضلالت است
 و آنکه در صحیح مسلم و بخاری اهل تسنن است که پس از شش ماه حضرت سیده
 نساء العالین علیها افضل الصلوة و السلام از بیعت میراث فکرتی و خسر خیر
 آنکه در آنجا بود که رحلت فرمودند حضرت امیر المومنین علیه افضل الصلوة و السلام ناچار
 با ابوبکر مصاحبت کردند و این مصاحبت مرویه خود بر سنیان معیت نام نهاده اند
 و آن بنا بر تفسیر قوله تعالی لَا یَتَّخِذُ الْمُؤْمِنُونَ الْكَافِرِیْنَ اَوْلِیَا اِلَّا اَنْ یَتَّقُوا
 سِقَاةً یعنی نگیرند یومنان کافران دوستان گرانیکه تبرند رسیدنی
 بقدر امکان کم کردن شر از دین و پیاده مومنین و یومنین و یومنین بود مصاحبت
 یان عمل واجب و نه در صحیح بیضاوی و تفسیر همین قوله تعالی اِلَّا اَنْ یَتَّقُوا
 و نیز فرموده سبحانه اَلَا مَن اَكْبَرُ و قَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْاٰیْمَانِ بنا بر حفظ
 وین از خوف اضمحلال ملزوم تفرقه یا قیام جنگ قتال فیما بین مسلمین بود

و حال آن صالح حال صحیح بود و این ازین اقرار صحیح عمر بن خطاب برین
 میشود که در همان باب خمس و سهمان صحیح مسلم و صحیح بخاری سنین است که
 عمر بن خطاب امیر المؤمنین و بعثش بن عبدالمطلب گفت فلما توفي رسول
 الله قال ابو بكر انا ولي رسول الله فلا تيمناه كاذبا غادرا خائفا
 اثما ولما توفي ابو بكر انا ولي رسول الله وولي ابي بكر قسما مني
 كاذبا غادرا خائفا لئلا ينسبوا الي من وفات فرمود رسول الله گفت ابو بكر
 خلیفه رسول الله هستم پس دیدید شما دارد و عمو مکار خیانت کار گنهگار چون
 بمرد ابو بكر بن خلیفه رسول الله و خلیفه ابو بكر ام پس دیدید شما دارد و عمو مکار و خیانت
 کار گنهگار پس اوضح و این است که آنحضرت ابو بكر را بعد مردن ابو بكر عمر را سلب
 بناحق شدن باظهار و اقرار عمر میدهند ولی رسول الله حق خلافت و
 بیعت بر خلافت کردن در کمال صادق میامد که باحق دانستن باشد ایما کراره
 جبار کفار صحیح رسول الله کردن عمارت عباسی بن همسجیانکه از تفسیر میضادی در
 تفسیر آیه لا من اکره مصرح است بر تفسیر مستحق سب دانستن عمارت حضرت رسول الله
 را میشود و حال آنکه حق تعالی نفی قباحیت این فرمود و اینفرموده خود الا من اکره
 الخ و نیز باقران مفسر میضادی حق سبحانه نفی فرمود قباحیت محب نمایان کردن
 را با کفار در حال فرودست تقیه و آنرا صحیح خود دانست و این فرموده خود را بخوان

الْمُؤْمِنُونَ الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ إِلَّا أَنْ تُقِيمُوا تَقَاةً يَعْنِي تَكْرِيمًا
 کفار را دوستان مگر اینکه تقیه کنند در محل نگهداری و حفظ با کجمله بجمله
 موجب ترک جهاد و ایمانی علیه افضل الصلوة و السلام با ثلاثه و جهاد بخصرت
 با عایشه و معاویه و خوارج و صلح حضرت امام حسن مجتبی بعد جهاد با معاویه و ترک
 صلح حضرت سید الشهدا با یزید و ترک جهاد باقی ائمه چهار موجب باقی ماندن
 اول فقدان انصار از بر اجداد با ثلاثه و طبقا عن طبق اجماع است بموسی
 بر گشتن و ضعیف و نزدیک قتل کردن این است مارون بن مرثد محمدی را
 انصار کافین از بر اجداد نگذاشته بود و از برای جهاد با عایشه و معاویه از برای
 حضرت امیر المؤمنین و نیز از برای حضرت امام حسن مجتبی انصار جمع آمده بودند چون در
 آخر گشتند ترک جهاد اعاده معاخذ حضرت رسول الله و صلح حدیبیه نمودند و از
 برای جهاد سید الشهدا با وجودیکه انصار کافین از بر اجداد با یزید نمانده بودند
 و چون یزید در حالی بود که پرده در بی بی خود را از امر قتل آنحضرت و حضور بیعت
 نکردن با او در حالیکه علانیه نشر انجاری و قمار بازی می بخپانک ابن حجر آورده تروج برادر
 با خویش می نمود و آشکارا دستاویزی بودن شیاخ و دیدن مقام فتح بدر بر ملا عام و
 بر خلاف ثلاثه و معاویه میسایید با این اگر حافظ و متقی دین بر فزع تابع اومی شده
 درین پرده شسته میشد پس بجا رفته و انقادین بر حفظ نفس و اول انصار خود حفظ و

نذرت

اختیار نمود و بشهادت خود اعلان بناحق بودن سلسله خلفای مسلمانان
 از گردآوری عائد دنیا طلبان و از حق پرستان گمان که این آخرت بی پایان است و فرمود
 سفک دمه لیست نقد عبادته من الجباله و حیرة الضلالة یعنی
 ریخت خون خود را تا در آوردند گمان خدا از جهالت و حیرت ضلالت و باقی نمی ماند
 بدی ای که از برای آنحضرت انصار دین جمع نمایند و مسلمانان بر دنیا که معایر
 این خیرات از موانع نیست و بیگانه می شود و اولی دنیا نیز از اعلان خروج
 بنده بی خبر و بی ادبی خود باز نمانده بودند و ضرورت جهاد یک سید شهادت و ایامین
 بر طایفه دهنده نماند و ترسش فرموده و بسم داده آمدن مسلمانان معاصرین خود شهادت
 یافتند و لا اثم علی من لایم من این زمین از برای بقای مین و دنیا حاصل و دنیا
 تا و سبخی شود و محفوظ داشت و دویم از برای حب باطلان و المیزانین از خوف
 ضحکال دمه و المیزانین از انداختن این ایمان نامزدگان مسلمین در بدایت اسلام
 که هنوز حجت جاہلیت بعد از حجت اسلام ظاهری نشده بود و منافقان و کفار
 اطراف و انکار بر این اسلام در قابو جوی خود می بیند و قوت اسلام از قتال
 نیامین بدل بضعف شده منافقان و کافران قابو می یافتند و انقضای اسلام میکردند
 و نیز مسلمانان و افعال در آن نامزدگان اسلام بودند و حاصل میشدند بر خلاف این
 مدت مدیده قریب سی سال از آن زمان گذشت و توالد و تناسل در اسلام شد

۲
 ملاحظه فرمایید
 ۳

علی الدین کله و قوله تعالی و یكون الدین کله لله زمانی آید که در آن
 وعده حق بتبارک تعالی در بدل کردن آن ذوالنهن از برای ایشان خوف را به این
 غلبه دین حضرت ختم رسالت بر همه ادیان بحدی که سوادین اسلام در عالم دینی نهانند و دنیا
 پس تمکین و تسلطیکه درین آیه مبارکه موعود است از برای آن معنی است که سادات
 مومنین اند از برای اعمار مومنین و از برای عموم مومنین بودن این و از برای ان سادات
 مومنین نبوده صادره متیقن است **عنوان سیوم** در ابطال خلافت ثلاثه
 و نهضت و پیروی و مر و انچه عباسیه از فتوح بعضی ممالک بطلان این
 این است ازینکه بعد از آنکه بعضی قرآنیه و احادیث نه متیقن الروایه من الفرقین و برین
 قضیه نبوت اتفاق ثلاثه شد بفرار از غزوات و نسبت بهیوگویی و دادن بحضرت رسول
 و در بعضی اظهار شک و نبوت حضرت شکستن بیعت و غیره و بعد غصب خلافت
 غصب فیک و فنی و محراب نبوت و سوتن خانه ابلیت نبوت بحضرت انیکه سلمان افق
 غزواته کردند و اینها از جا خود پای برین نهادند بخلاف آنکه حضرت سید رسول و مکرل
 خود بجهاد التشریف میفرمودند و نیز اول و دوم از ثلاثه این باب بود که در صحیح مسلم
 و غیر آن از کتب صحاح و معتبره ایشان مصرح است که حضرت سید النبیین صلی الله علیه
 و آله و سلم فرمودند ان الله یؤید هذا الذین یرجل فاجری یعنی نه
 سبحانایه میفرمایند این دین شخصی فاجری و در احادیث نبویه دیگر آمده

بدرجالی لا خلاق لکم یعنی کسی نکرده باشد از برای ایشان بهره‌ای
وین پس محض فتوح لازم نیاید بکلی بر گران از دین حق به خلافت رسول الله شوند
چه آنها تسلط ایشان بر نبوی بدون فردگی ایشان با سلام مکان نمیدانند و اگر
مانع جاری شدن امر مطلق حق نمیشدند در انصورت ظهور فرموده جعبارک و تعالی
يَكُونُ الدِّينُ كُلُّهُ لِلَّهِ اِزْوَاجُ الْخَلْفَاءِ مِمَّا فِيكُمْ وَ اِزْوَاجُكُمْ مِنْكُمْ
خلفا حق بر از تمامیت مبهلت ضروری است بر یمن و خندان و عازین بنابر ترتیب
جرا و نژاد عقیقی بطور استحقاق بر یکی در دنیا خواهد شد اما انقاد امر آنها و استحقاق
حشر الارض و خلیفه حق پس آن وضع است که این حشرات با فوج و اربابیم و موسی و عیسی
نشان دهند و با سبطین بناحق میباشند و عیسی فرمودند من حرف تمامم هم با شما نمی‌نم
پس از نیت سانی شما من غیر از با ضعیفی نمی‌دارد و اولی ثلاثه گفت چون دیدم که اکثر
نام منجس هستند و علی آنچه منستند از این جرات کردم و علی را بنیاد نشانیدم و در حق
است که این حشرات کینه‌های بدریه و احدیه و خنیه و خبیثه با سایر دین دشمنند و نیز این
ابی‌الحدی در شرح نهج البلاغه گفته که سبب ساری مردم با امیر المؤمنین بود وقت است
آنها نکردن بود بخلاف دیگران و نیاز بر دین و اهل زار اهل این اختیار میکردند با چنگ
اگر زیاده بر حق بود جمعیت و کثرت مردم بر حق بودن بر سبط سابق و لاحق بجهت داری کثرت
و جمعیت خلق و الا فلا عتوان چهارم و ابطال است کمال اهل استن

از وعده خلیفه کردن خدای سبحان مومنان را و زمین و
تمکین ایشان بدین اندک خدای سبحان فرمود و عذالله الذین آمنوا
منکم و عملوا الصالحات لیستخلفنهم فی الارض کما استخلف
الذین من قبلهم و لیمکن لهم دینهم الذی ارضی لهم و
لینبذ عنهم من بعد خوفهم امنا یعنی وعده داده است خدای سبحان
که نیز که ایمان آورند از شما و عمل آورند صالح را که خلیفه گردانند ایشان از زمین پس
خلیفه گردانید که سایر که پیش از ایشان بودند و تسلط و بد ایشان را بدینیکه برگزید از
از برای ایشان بدل فرماید از برای ایشان بعد خوف امن میگویم و بالله التوفیق
سرور از این آیه مبارکه در کما استخلف الذین من قبلهم است یعنی همچنین
خلیفه گردانید که سایر که پیش از ایشان بودند و اول آن خلیفه آدم بود و بعد از او نوح
جاء فی الارض خلیفه و ویم داود و عیسی و بعد از او داود و انا جعلناک
خلیفه فی الارض یوحنا و ویم داود و عیسی و بعد از او موسی و عیسی
حارث لخلیفه فی قومی و یحیک از ایشان مقرر شده در انجیل از جانب
خلق نبود و همه ایشان را تسلط مفسدین و خلافت ایشان از ایشان ایل شوند
بنمودن و یحیک خلافت مارون سلوک گشت و از مارون چون قوم گشت مارون
بجوف تفرقه جبال و قتال قوم کرد و بر او حیا انبیا که همینان خلفا آن بزرگوارین

و بعد از او عیسی و بعد از او موسی و عیسی و بعد از او داود و انا جعلناک

انهار النبلاء اقرب قرابت خود از جانب حبشی نصیب کرده می آیند پس من
 عن محمد خلیف الله و خلیف انبیاء سابقین خلیف الله و خلیف حضرت خاتم الرسل ما وجد
 مسلط شدن دیگران بچنان معصومین و افضلین از بخت ارادت حبشیان
 و اقربین ان سید الوری و سادات مومنین اند موعودان ازین آیه مبارکه که بچهار اول مومنین
 بودن موسی اول و مقدم تر از درویش اهل ایمان پس درای جمیع اهل زمانه بوده اند بعد از آن
 آن موعودان چون که آن وعده چون بوقت بوقتی نیست و لا محاله در وقتی از اوقات
 و فایاقتی است و از بدو آن وعده گاهی از برای احدی از مومنین تمکین و تسلط بر کل
 زمین همچو ملوک چین و اورس میباشند بلکه از برای بعضی مومنین بعضی روزین شدن
 اوضح و این است اگر تمسک را از اصول آن وعده خدا کافی دانند آن در وقتی از
 اوقات از برای حضرت امیر المومنین علیه افضل الصلوة و السلام که متصف بجمیع المیهت های
 خلافت موعوده بودند و اشیاء آن حضرت در آن وقت کفایت کرد و مسلط بیکه فاعلان و
 مینه کما استخلف الذین من قبلهم بودند و بر عکس جعل خلق از تقدی بناحق و مسلط
 شده می آیند موعودین انچنانست نتواند بود بلکه آن وعده تمکین و تسلط بر زمین که بپایند و
 مسلط است موعود حق تبارک تعالی تسلط و تمکین کل زمین است و از برای هر آید خلیف الله
 فی العالمین ان مقین و فایاقتی است ان یقلم یروونه بعیداً و نزله قریباً
 یعنی تحقیق که آنها آزاد و می بنید و از آنزد یک سیم عنوان منجر و در جواب

اما و عده
 تمکین بر
 تمام مومنین
 ان
 در خلافت بشیر و فساد اهل اودان بر خوف و ضرر از درگاه ۴۰

بعض مطاعین که اهل تشن میبندند و اما اینجا اختصار بر چهار طعن جامع
 بنمایم طعن اول در فرار ایشان از غزوات و این بحسبیت که ابن ابی الحدید در
 شرح نهج البلاغه از جابلقا نقل کرده است که او گفت پوشیده شدن ابو بکر در غزه
 بدر زیر عرش نقبل بود از شمشیر زدن علی در مقابل بنجره ابوعبدالحق در مدایح التوبه
 اقرار نموده که در غزه احد عثمان گریخت و عمر در غزه احد بنو شهرت و او نقل کرده که گفت
 بگوئی بگو که امید دیدم و در ایامی که بنجره زیمیت و فرار اهل ثمانی و باقر از این
 رو و حضرت رسول الله صریح صحیح صحیحها فرمودند لا عطفین الی اعدائکم
 یجب الله و رسوله و یجب الله و رسوله که در غیر فرار
 یعنی برائت خوام و او علم اسلام بیکه دوست میدارد خدا و رسول خدا و دوست میدارد
 خدا و رسول و با پیغمبر جنگ کننده گزیده این است و تا خوشی در شرح خبر تفریح نموده
 است که در غزه حسین با حضرت رسول الله بخارنه کس کشی نموده و آن کس ابو بکر و عمر
 و عثمان بودند و بسته شود و خدای سبحان فرموده خود احسب الناس ان یترکوا
 ان یقولوا لا ایماناً بهم ولا یفشتون و صدق ایمان متحکم خواهد داده اگر پس از
 ایمان بی ایمانی مغشوش در آمدگان ران صدق کنند آن از ایمانش نمیشود و لغو در
 فعل کبرائی امکان نمیدارد پس ایمان نه شستن آن گریختگان محتاج بیان نیست چه
 تشن درین زمین است که خدای عز و جل در گریختن از غزه احد فرموده و لقد عفی

در بیان این
 در بیان این

عَنكَ مِیْکُویم و بالتَّوْفِیقِ چندان غفور از گذشته در دنیا
 از مواخذه گزراجه و مغایرتی ندارد از لغو بودن امتحان مدعیان ایمان اگر چنین این
 معشوق در آمدگان حضرت رسول الله را در طغیان کافران و کائنات شناسی اگر این مصداق
 بی ایمانی آن که گنجینگان نشود امتحان خداست که نخواهد شد بای ایمانی غفور و آخرت عمل
 نماید و بچنانکه حق صل و علا میفرماید قل للذین امنوا ان یغفر الله لذنوبهم لا یخرج
 ایتام الله لیجری قوماً بما كانوا یکسبون یعنی بگو کسانی که ایمان آورده اند که غفور
 کند یعنی غفور گذشته نمایند از برای کسانی که بعد از کافرانند از دنیا خلاص شوند
 یعنی در آن روز که زمان پادشاست با نچه بودند کسب کنندگان بر واضح است این
 مغفرت بر غفور گذشته در دنیا مغفرت آخرت نیست این اگر فرض کرده شود که
 آن غفور از گنجین مغفرت آخرت است آن در گنجین اول که فرار غزوه احد بود و آمد
 و در فرار از گنجین در جبین لقول تعالی شد ولیتم مدبرین و خیر و ذات
 سلاسل و گزیرا چنین اینهم نیامده که خطا پس از خطا و خطا صدق و خطا می کند
 و ویم تخلف جیشهاست متوجه از اخبار از یقین سخن بگو این ابی الحدید از کتاب
 احمد بر روی در شرح نهج البیاضه خواندی و هیچ خود و غیر اینها تصریح نموده که حضرت
 رسول الله بجز قطع فرموده بود که عمر را با جمعی از مهاجر و انصار تابع ما را از برای
 غزوه مقرر کردند و فرمودند ان الله من تخلف عن جیش الاسلامه و جیش انصار

با اسامه کوچ کردند اسامه را بیرون مدینه و اگر شتند و برگشتند و اسامه
 بعد رحلت آنحضرت در جواب طلب جمیع بابو برگرفت که رسول الله صرا
 و ترا بهر مشیتا خند و مرا بر تو میسر ساختند و با وقت و تا خود بیعت او نکرد
 میگویم و با الله التوفیق خلافت که آثار و ریاست بر همه است هر چه در تحقیق
 آن پیغمبر است همین تحت آثار اسامه بن زید ثنای خود قرار داد و حضرت رسول الله صلی
 علیه و آله سلم ابو بکر و عمر را است بر خدا آنکه آنحضرت همین خلد را از او میفرمود علی بن
 الصکوه است ام را از راه دیگری روانه کردند و فرمودند هر جا که طایق این دو لشکر شود آثار
 برد و لشکر از برای آن برادر و جهانی خود باشد علی الرغم این ظلم بدیست که آن با تحیان
 متبشی زاده حضرت رسول الله امیر و رئیس شوخند بر نفس و برادر و جهانی آنحضرت و چنان دانای
 آنحضرت که بعل التول بود و در میان سلسله ذریه آنحضرت محفل اهل بیت شد
 و آنحضرت در آن قرب رحلت خود با آنکه متوافقی چهار نفر یقین تصریح بر رحلت غمگین خود
 میفرمودند و بگویم عمر را با اسامه فرمودان و اندین به بلاد بعیده روانه فرمودند و
 مصلحت مبرمنه همان نیدار اول آنکه قابلیت و استحقاق آن بود و بتخصیص ظاهر شود
 و دوم آنکه بود در آنجا در مدینه حقیقت خود مصلحت نمیدارد و این چنین شود که معتمد
 عظیم آنرا در اینها بدین بر سلام بر پناه شد بر خلاف آن از آن اگر اسکان
 اسامه بیرون مدینه که آنحضرت را ابو بکر و عمر را در آنجا آنحضرت از برای

پیشانی را می داشت و در آن حالت آنحضرت افتاد یافته بمیمی تشریف آوردند از محراب خود
 کشیده خود آقامه نماز فرمودند که از بخاری آنها نیز رسیدن است این را مسلمانان دلیل بر
 استخفاف خلافت ابوبکر قرار میدهند با آنکه او آنها در روایت آنکه آنحضرت بکریم ابوبکر
 نماز فرمودند و حال آنکه پیش از بیاضی در خلافت و آثار نماز نمیداد و بر خطا ظهور عدم استحقاق
 آن چنان بیان تابع نماز در آثار و روایری بر همه مسلمانان روایات کرده اند و معتقدانند
 که حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم در حدیث قدسی او نماز فرمود پس این را چه
 مخالفت و خطا است هر چه در استحقاق خلافت معتبر است آن تحت آثار اینهاست
 چنانکه اگر اعتدالاتی است بر فلان بیان تا بعد از نماز فرمودن ابوبکر و عمر و اسیروم
 نگذاشتن عمر نوشته شدن چنان کتاب که حضرت رسول الله فرمودند و
 نوشته شدن آن صحابه ائمه در مسلمانان گمراه نشود و صحیح بخاری این است
 و صحیح مسلم ایشان در چنان کتب صحیح و معتبر اینها بطریق کثیره و مصرح و بس است که
 حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم در قرب حلت خود حکم آوردن اسباب کتابت فرمود
 از برای نوشتن چنان وصیت نامه که در وصف آن فرموده اند که مکتوب مکتوب کتابان
 فیما بینکم و فیما بینکم از شما چنان کتابی را که بآن صحابه گمراه نخواهند شد بعد
 و عمر بنا بر عمل کرده نشدن بر این حکم آنحضرت بردم گفت قد خلت بکلیه الوجوه حجتنا
 کتاب الله یعنی بخاری و او علیه که دست بر این است ما را کتاب خدا از این خدا و فرمودند

فرمود میگفت امتثال حکم حضرت رسول الله از برای نویساندن وصیت ناکند و فرمود دیگر که
 عمر و ابوبکر و عقیله بن ابی رباح و دیگران بنیاد نویسانده شود یکدیگر در بخاری و در شکوة نیز است
 قالوا نحن الله هم موه قد هبوا مردون علیهم یعنی گفتند آبا آنحضرت بدان
 میگویی بدین شهادت از پس رفتند و جای که رو میکردند بر آنحضرت در شکوة است که این حال
 در جای که با شک چشم خود و شکر زبانی من را ترسید و میان این اجرا می نمود و همین میگفت
 ان الذیلة کل الذیلة ما حال بین رسول الله و بین ان یکتب لهتم
 ذالک الکتاب یعنی بزرگترین کل مصیبتها آن بود که واقع شد در میان رسول الله و میان آنکه
 بنویسد آنحضرت از این کتاب یعنی از بدو بعثت تا حلت اقدس از قیامهای گوناگون از
 تکذیب روحی اقدس بزمین المیدان ابو جعفر جمعیت کرده آمدن شرکان از بر اقل خیرترین
 از ان هجرت فرمودن آنحضرت و در احوال و در ان مبارک آنحضرت شکستن و حرمه و جعفر علیهما السلام
 را به سادات رسانیدن از برای این مصیبتها آن بود که در قریب حلت اقدس عمر و
 ابوبکر و عقیله بن ابی رباح و دیگران بنیاد نویسانده شود یکدیگر در بخاری و در شکوة نیز است
 آنحضرت را به سادات گویند و او را در کنان بر آنحضرت رفتند و بنی آنحضرت را با کام و حال در
 سامعی ادا نمود آنحضرت در قریب حلت اقدس کردند و محمدا درین حجت مومنان
 بر عمر و ابوبکر که ایمان بران بیدرولان است و حجت اعتقاد اینست که اگر گنجین و صفت این است
 شدنش آگاه گویا شود نوشته میشود از وجوب صدق آنحضرت گواه میشود بر این

نوشته نشدنش که عمر شد اصل کل ضل مغتاد و در فقه این است همین مصل است
 و این با چهار ضرب است **ضرب اول** از آنکه نسبت به زبان اول و التبع او
 بحضرت رسول الله گفت تحقیق غالب شده است بر آنحضرت مریض تصریح
 اند و مشکوٰۃ همین موجود است گفتند باندیان میگوید رسول الله پسرید از او این گفتند
 و در کتب آن حضرت فرمود عمر **ما یباین** بین غدری آورند که آنحضرت مثل این بوده
 و از بشر خطای سر نیزند بحمدی که عبد الغزیز درین بحث گفته که در بسیار جا آقرآن برای حضرت
 عتابها شده از آنرا و آنی احوال و افعال آنحضرت نازل شده گویم و با این **الخطوب**
 بشریت چنان که الله است که مستوجب سجودیت است که است **لولا تعالی فی خالو**
بشر امر ضلصال من حاکم مستنون اذ استوتت و تحت فیه من روحی
فقد عو الله ساجدین پس در آیه مجیده اولی تمثیل آنحضرت با دمیانیست که در
 اودیت با خدا و ابعالی قدری از ملایکه است و داعی شهنش و خضعتا تقریبی بحسبیت
 ملائکه و بوسی خدا و اوست باشد تا بی بری ای مجزوی بسوی کلی راه تصدیق و وحی کردن شدن
 آنحضرت دارند که تمثیل خطاکاران یعنی اودیت کرده شدگان بفرموده حق سبحانه
حسبتم ان اکثرهم یسمعون او یعقرون انهم الا کالانعام بل هم
اضل بعد باشد پس این فرموده حق فاطمی باشد خطاکاری علمی و عملی از بشر است خارج
 و در کمال انصاف بلکه در عورتی از چهار یکی داخل میکنند درین تشبیه آنحضرت نمائند است

محو کردن بوده است از اینکه در مقام اتمی است که مقصود و عمل بر خلاف مقصود
بودن بقیام قرینه برین میشود همچنانکه حق جل و علا در سه جا قرآن مجید میفرماید فَاتَّقُوا
الْفِتَنَ كَمَا كُنْتُمْ مِنَ الشُّكْرِ نِينَ ظاهراً این امر آنست که کفار و کفر و عناد باقی مانده
مستطرا آن قهر و عذاب الهی باشد و قرینه بر حال بودن امر فرمودن حق تعالی قریح قائم است
برایکه مقصود از آن امر بازگدار این است که کفار از بدبختی قهر الهی تبرئه و از کفر
و عناد باز آیند و مستطرا آن عذاب الهی نماند همچنین بر مقصود بودن فعل ظاهر امر
محموی کتب رسول الله قرینه است که آن سالار دین اگر محوی آن میفرمود ضعیف اسلام بر کفار
ظاهر میشد و از محو نفوذش حال خاطر کوافرشد که این سالار کرات و مرا خود مارا
بر میت داده و گزرا نیده چنین مصاحبت نخواست و متعبر بقال استیصال خود است
با این امر ضعیف میت که رسول الله چنین مصاحبت میفرمایند بلکه داعی تخرت برین مدارا
با خود با بنابر خون نیزی نشدن در حرم کعبه است و حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله
از شان این در وانه خانه حکمت خود که سعد بن قنوت بود میپرستند که لوگای محو
نخواستند کرد و از حکمت حکم آنحو فرمودن و از محو کردن بر کفار مصاحبت سلام شود و بر
صبر است وضع است که درین محو کردن غیر از استحکام قیامتی همچو تاسیس ضلالت سلام
عالم نشد و عمر را نماند و احترام ضعیف استخفاف بی نام علیه و آله الصلوة و السلام جمع گردد
بر خلاف این از نگه آشتن پیشین و خستن رسول شش گسالی که بیان است گاهی گزیده

تاسیس ضلالت از برای اسلام از نسبت یهوده گوی و ادن سید و سمرنا طق
 بوحی خدا شکست و استخفاف بآن حضرت عائد شد و هر ضلالتها بر بنما مرتبت اول
 تا آخر گردیده ضرب و کیم کتابی که با نوار و سهرار خود از اشارات حصاب کل شی سید
 نه بصراحتا پس می آید بکتاب الله تعالی کلشی دارد اهد از عمر یان کن لامحاله اعلمها از سر
 و ایشانند نمیتوانند که عدد رکعات صلوٰه و نصبت زکوة و شتاها را از این کتاب محصی
 کلشی در آور پس بطلان بدی دارد و تکرر دست که عمر در رو حکم آنحضرت گفت جیسا
 کتاب الله کتاب ضلالت است و تحقیق که منع فرمود حضرت رسول الله
 صلی الله علیه و آله و سلم از کسی که در مقابل حدیثیکه از آنحضرت باو
 رسد گوید پس است او را او کتاب الله بخواند و صحیح تر ندی اهل تسنن و ابواب
 علم منقول است که آنحضرت فرمودند الا اهل عسی رجل يبلغه الحديث عنی
 متکا علی اریکه فیقول یسینا و بینکم کتاب الله فیا وجدنا فیہ
 حلالا فی کتاب الله استعملناه و ما وجدنا حراما فی کتاب الله فنعنی تیسینا
 خوا بدشد یعنی نشود و بگوید بد شخصی حدیثی از من که او یکبار کرده باشد تکبیر پس بگوید
 و شما کن ضلالت است پس بگوید یا بیم در آن ضلالتش کنیم و بگوید یا بیم در آن ضلالتش کنیم و در
 او اهل صحیح این نام اهل تسنن در باب تعظیم حدیث منقول است که حضرت رسول الله
 صلی الله علیه و آله و سلم فرمود لا الفین احدکم یاتیه الا امر ما امرت باو

نهیت عنه فیقول لا ادری ما وجدنا فی کتاب الله اتباعناه یعنی نیام کسی از
 شما که بیاید و حکمی از آنچه که حکم کرده باشم یا نه منع فرموده باشم از آن پس بگوید نمیدانم آنچه
 بیایم در کتاب خدا متابعت کنیم و نیز حدیث دیگری در همین ابواب همین مضمون ذکر کرده است
 پس مسلمان نتواند بود کسی که با وجودیکه هر آنچه در کتاب الله است نتواند دست یابد و در فرموده
 حضرت رسول الله گوید کتاب الله را را بر است لایسما عمر که شهر است آنکه عبد الله بن عمر
 نسخه او قبول میداد که در موضع غلطیهایش میگفت لو اعلی لهلك عمر و در وقتیکه
 بر سرش میگفت برزخیک را بر سر سخت است نذر و او پس ابراهیم تسنید انگاه در این فرموده
 حق صریح و علامت از آن است که احدی بحدیث فطائر افلا تاخذ و منه شیئا
 یعنی اگر داده باشید یکی از زنبای پست گلور کرده طلا پس نگرید از آن اندکی را نبرد
 این بزم شدن اعتراف نمود باینکه گفت کل الناس افقد من عمر حتی المحذرات
 یعنی همه مردم از عمر فقیرتر اند حتی که زمان پرده نشین عیون برین به بطور زی در تذکره
 خواص اثر آورده که عمر میگفت اللهم لا تنقنی لمحضلة لیس فیها ابو الحسن الهی
 باقی ما را در تشبیه که باشد در آن ابو الحسن و عبد العزیز و تحقیق قبول میداد و قول او لو لا
 علی لهلك عمر عبد الحق در جذب القلوب آورده که ابو بکر گفت کاش از رسول الله میرسد
 که آیا عمر برادر زاده را میراث میرسد یا نه ضرب سویم از اینکه اصل فضل عبد حضرت سید
 همین فضل این است چه ایمان صدق حضرت رسول الله متوجبا و عان ایمان

که اگر آن کتاب نوشته می شد بصدق فرموده آنحضرت^۳ این است همچنان
 گمراه نمی شد جواب سنیان در این همین است که لا عیشور میگویند
 بآیه اکمال دین کامل شده بود و چیزی از دین باقی نمانده بود پس مقصود
 آنحضرت^۴ از نوشتن آن کتاب غیر از امر دنیوی امر دینی نبوده عمر بخواب
 که در حالت بیماری در امر دنیوی با آنحضرت رحمت نویسانیدن بشود و ضلالت
 بعضی بی صلاحی دنیوی نیز میآید همچنانکه اولاد یعقوب^۵ با پدر گفتند که تو در
 ضلالت قسیم هستی میگویم و بالذات التوفیق نزول آیه اکمال
 دین در خصوص نصب فرمودن سید النبیین^۶ در غدیر خم امیر المؤمنین را
 علیهما و عترتهما افضل الصلوة والسلام بروایات معتبرترین محدثین و مفسرین
 نزد سنیین بودن بالامتن و مبرهن است اینجا از سننیها همین میسر
 آیا در اکمال دین گمراه نشدن داشت بعد آنحضرت داخل است یا نه اگر گویند
 داخل است صریح عبیدی البطلان است از اینکه وقوع ضلالت بمقتضای
 دو فرقه ناریه نفس^۷ نه نزول آیه اکمال دین بعد آنحضرت شده یا اگر گویند
 داخل نیست پس سدرایها و رخنهای ضلالت امت اهرم و الزم از برای آن
 حضرت بود باینکه تدبیر گمراه نشدن امت با خلل مغلین در آن اکمال که
 تبلیغ لسانی شده بود به تحریر صریح که باقی ماند فرامیند تا گنجایش و امکان

گمراه شدن از صراحت آن تحریر از برای است نماند و نیز بداند
 تمام کردن و بحال رسانیدن چیزی همچو نوشتن و صحیح کردن کتابیکه
 امریست علمیه و تدبیر راه نیافتن تهاپی و غلطی در آن کتاب که اوراق
 آن منتشر نشود و آزار کم نخورد و بدیسی تدلیس در آن کتاب نتواند و از
 سپردن آن کسی که مقاصد حقیقی آن پیراهل بقدر اطمینان و غلط
 فهمی و کجراهی را در آن راه نهد و بر اعمال و انفاذ او امر آن کتاب قائم باشد
 که هر یکی ازین ضروریات حفظ و لواحق اکمال و اتمام آن کتاب است
 امریست علمیه پس بآیه اکمال دین که دین کامل شده بود آن اکمال
 کفایت منع اخلاص من بعد در دین نمیکرد که بعد از آن هفتاد و دو فرقه نامیه
 باخلال مغلین در دین درآمدند و حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله
 و سلم از برای ستاین ضلالتها آن کتاب را میخواستند نویسنده مانع و
 مزاحم نوشته شدن آن کتاب که عمر با تباعش بود و نگذاشت که آن کتاب
 نوشته شود از منع و موقوفی آن و برپاشی فساد بنیاد همه ضلالتها راه همه
 گمراهی های من بعد گشودارین نیز مقصود آن حضرت حاصل شد از اینکه
 مضحک بنیاد همه ضلالتها در است خود از فساد و اوداشی شونده بود نشان
 داد و از مانع آمدن و موقوف کردن او کتابی را که بآن کسی گمراه نشود

اورا بهر نمود عمر باین میگویند اگر نوشته شدن آن کتاب ضعیف و رتی
 سیداشت چرا دیگران بعد از رفتن عمر و تابا عشق آنرا ننویسند میگویند
 و بابت التوفیق ننویسند امیر و مومنان بعد از گمراه کردن عمر
 است را از رد حکم آنحضرت نتوانستن مومنین قتل و اخراجش از مکه تا اهل
 اتفاقش اصل موضوع حکم نویسانیدن آن کتاب که بآن کتاب است گاهی
 گمراه نشود برداشته شد و آن حکم باقی نماند همچنانکه حکم آوردن دوا و آنحضرت
 مریضی پس از مردنش مرفوع میشود و اتمثال آوردن آن دوا بعد از مردن
 آن مریض حماقت است نه طاعت بهین بر آن بعد از گمراه گردیدن است
 از پیروده گوشت و جبر و قرار دادن عمر حضرت رسول الله را نویسانیدن
 آن کتاب مانع هر ضلالت بجا و بیجمل گردید ازین جهت حکم نویسانیدنش پس از
 اضلال عمر بوقوع ضلالت در است که پایه و اصل کل ضلال من بعد است چنان
 برداشته شد که بعد ازین نویسانیدن آن عبث میشد و قوی اولاد یعقوب
 علیه السلام آنک فی ضلالت القلیم پس لفظ قدیم دلالت دارد بر
 مقصود داشتن غایت محبت یعقوب به یوسف علیهما السلام و این مقید
 ببقیه چنین ضلالت مثل ضلالت گاهی وقوع گمراهی شدن در است از آن کتاب بی
 هر ضلالت بعد حضرت رسول الله ببقیه بمومنین از هر ضلالت من بعد

دینی و دنیوی نبودن این است و چه عجب اولاد یعقوب در حال کشتی
 عظیم خود ضلالت مطلقه مقصود داشته باشند ضرب چهارم
 بعد اخبار آن حضرت از گمراه شدن هفتاد و دو نفره باین امت امر این
 کتاب گاهی گمراه شدن امت همین سفاد میدارد که آن حضرت طایرین امر
 مضل این امت باین امت نمودن مقصود بود چه آن حضرت دو جا
 است که لن تضلوا بعدی را فرمودند اول از احادیث نقلین
 در این امت صادر بدایت که عزت جدا نشوندگان از کتاب الله و پیغمبر
 در این امت مصدر کل ضلالت در این امت از منع او و موقوف
 داشتن او کتاب گاهی گمراه شدن احدی از این امت را تا
 از او از اضلالت او بهترین محذور و مجتنب بری باشند اگر نمی نمودند
 بادی و سراج نیز بودن آن حضرت بود چهارم غضب خلافت و فک
 و ناراض و آزرده رحلت فرمودن حضرت سید کونین
 ازین دو لعین و ظهور و رحمت پس از رحلت حضرت سید
 کونین حضرت امیر المؤمنین مشغول تجمیع آن حضرت شدند ابو بکر با عمر سجد
 رفت و بر منبر سوار شد و گفت بنود محمد مگر رسولی و گدشته اند پیش از او
 پیغمبران تحقیق که محمد مرده است این گفت عمر و ابو عبیده جراح چنین

اهل اتفاق خود را از نصاریز برد و انصار بابرزگ خود سعد عباد جمع بودند با آنها
 گفتند باید احوال کسی را خلیفه رسول الله قرار دهیم علی خلافت نمی خواهد
 از اینک درین وقت نیامد پس از گفتگوی بسیار انصار گفتند منا امیر و منکم
 امیر از امیری و از شما امیری باشد اینها گفتند عرب قبول خواهند کرد که رسول
 الله که از قوم قریش باشد و خلیفه او از قوم دیگر یا که قوم قریشم احق بخلافتیم
 چنین که ابو بکر کلام تا اینجا رسید دست عمرو ابوعبیده بگیرفت و گفت بفرمود
 ازین دو قریشی خواسته باشید بیعت کنید عمرو ابوعبیده باو گفتند که تو
 پیش از ما قبول اسلام کرده و در غار بار رسول الله بودی و پیشتر دختر سید
 دادی تو اولی بخلافی دست توبه تا با تو بیعت کنیم ابو بکر دست دراز
 کرد عمرو ابوعبیده باو بیعت کردند از آن راه چنین بیعتی از شد تا دیگران نیز
 باو بیعت کردن گرفتند کیفیت و حکم این بیعت حق سبحانه از ظاهر
 و اقرار عمر باو و سوسل اساس این بیعت بود ظاهر فرموده در کتب
 معتبره احادیث و فرائد سنن حتی در کتب لغات در بیان معنی فلتة حمود
 است و عبد العزیز در تحفه اثنی عشری در مطالعن قبول میدارد که عمر گفت
 کانت بیعت ابی بکر فلتة و فی الله المسلمین شترها من
 محامد مثلها فاقبلوه یعنی بود بیعت ابو بکر یک کار ناگهانی نگذاشت خدا

مسلمانان را از شر آن هر که دیگر بار اینچنین کار کند پس بکشید و را پس از این
چنین بیعت ابو بکر به مسجد رفت و نشست و امیر المؤمنین و فخر اقدس حضرت
رسول الله ص فرموده در مجلسی که او نشسته بود تشریف بردند و اقامه حج برایت
خود بخلافت فرمودند آخر آن حج همین بود که بنا بر برگردانیدن حجت که آنها بر
انصار از برای اخذ خلافت آورده بودند آنها فرمودند که شما بدلیل قریشی
بودن خلافت از انصار گرفتید هرگاه از هم قومی استحقاق خلافت بشناسند
پس من که علاوه بر هم قومی اقرب قربای حضرت رسول الله هستم حق
بخلافتم میگویم و بالله التوفیق این اقامه حجت اخره عین حجت
قامره بقوله تعالی النبی اولی تا و اولو الارحام بعضهم اولی بعض
و نمودن حضرت رسول الله و الیترین اولو الارحام خود بوالیتری خود بر همه
بفرموده من کنت مولاه فهذا علی مولاه و در غیر خرم عین نصب
بر خلافت در احق بخلافت بودن اقرب خود است الحمد لله علی و علی
الحجّه تا اینجا هر چه از کیفیت بیعت ابو بکر ظاهر کرده شد همه از کتب کلامیه
اهل تسنن با خلافت احدی از سفیان در آنست در تقرر خلیفه پیغمبر و سفیان
اختلاف این مینمایند که اصحاب دیندار از مهاجر و انصاری گفتند این چه
پیشگامی است که شما بر پا کرده نید ما چه میرسد که تقرر خلیفه رسول الله کنیم

اقامه حج

خود رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم خلیفه خود فرمودند و در غدیر خم بیعت پر عمر و داماد و
 ابوالسبطين خود از ما و شما گرفته اند و ما و شما را امر بر سلام کردن بر او و بختاب
 امیر المؤمنین فرمودند ابو بکر و عمر با حلیفانش گفتند خود علی خلافت را نمی
 خواهد اگر سنی است درین وقت که فساد برپا شده است از برای اخذ خلافت
 میاید اصحاب بنیدار گفتند او هنوز مشغول تجمیع حضرت رسول الله است چه
 طور دفن اقدسش نکرده از برای دعوی با شما میاید انگاه همه بدان ابو بکر و
 عمر گفتند که او خود را همچو رسول متصرف میداند و متقیان را کرم خواهد داشت
 و بزرگان انصار و مهاجر و بزرگان قبایل را تکبریم نخواهد کرد از بیت المال غنائم
 نخواهد خواست و ما مثل هم هستیم این بزرگان را هم میاست خود پنداریم این را
 که شنیدند بسیاری لغزیدند و گفتند که زود باشید که مباد کسی آید که نه از ما باشد
 و نه از شما یعنی علی چون او آید خلافت از شما و ما ستاند و بشیر ابن سعد معاذ
 که از قبیل اوس بود و اندیشه این داشت که مباد ابیعت با سعد عباده که از
 قبیل خزرج بود شود لهذا این اندیشه ترغیب انصار از برای بیعت با کسی از خزرج
 میکرد این اول کسی بود که از انصار بیعت با ابو بکر کرد و انگاه قبیل او شروع
 به بیعت با بکر کردند و سعد عباده بیمار و فریض بود از جمعیت حشرات بیعت
 با بکر نزد یکدیگر پامال شود عمر گفت بکشید سعد را خدایکشد او را سعد فرزند

ای پسر خجاکه ترسان و گریزان در جهادات بودی و در محلی امنی جری هستی بنی
 خزر ج سعد را برداشتند در آن حال سعد میگفت اگر میارزید می قوت برخواستن
 داشتی مردم در که چاهی صدای اخراج شما با از مدینه میشنیدند یعنی از جاری
 کردن حکم حضرت رسول الله مقارن نسبت بپایان دادن در دکنان بر آنحضرت
 رفتن عمر و تابا عیش و بختی که در شکوه سنیان موجود است که فرمودند دعوی
 درونی فالذی انافیه خیر مما تدعونی اجزوا للشربکین
 من جزیوة العرب یعنی بگذارید مرا بگذارید مرا حالیکه من بدانستم
 بهتر و فکوتر است از آنچه نسبت آن بن منیدید اخراج کنید شما را از جزیره
 عرب میگویم و بالتد التوفیق آنچه از مستغفات فریقین در غضب
 خلافت بالامه کور شد پنج مبصره است اتول جرأت و بیایگی اشهر عمر که
 بانی مباحی بیعت ابوبکر بود در اظهار حقیقت خلافت ابوبکر و اقرار او بآنکه
 گفت کانت بعهة ابی بکر فلتة و فی الله المسلمین مشرکان
 عادمثالها فاقتلوه یعنی بود بعهة ابی بکر یک کار ناگهانی نگه داشت
 خدا مسلمانان را از شر او که دیگر با چنین کاری کند پس بکشید او را بن حجر در
 صواعق اقبال این قول عمر میکند و عبد العزیز دهلوی در تحفه خود این را منقول
 میآورد و میگوید که عمر نیز او را در وقتی گفت که مردم گفتند که اگر عمر میرد ما کسی را

خلیفه خواهم ساخت پس بنا و بنیاد خلافت ابی بکر بقول عمر بنیان کار ناگهان
 و طوفان بیستیزی و کج ادائی شد که پر شر بود و اعاده کننده چنین کار مستوجب
 قتل گردید و آنکه گفته که خدا مسلمانان را از شر آن بکشد داشت این خدای
 جل و علا را و بلفظ آنکه داشتن ادا کرده و حال آنکه بر همین خدایان آتخان ایمان
 و بی ایمانی است فرموده همچنانکه موسی که شبیه سیدانیا بود فرمود انا
 فتنا قومک یا موسی و اضلهم السامری یعنی بتجفیک از منم
 قوم ترا این موسی و گمراه کرد آنها را سامری پس همین کار ناگهانی پر شر مستوجب
 قتل احشرات اکثر من فی الارض کسان کسان تا به عمر و عثمان و معا
 و یزید و مروان مطرود و مرد و در رسول خدا و اولاد آن مطرود و بی چنان باغیان
 و طاغیان که قتله ائمه صخره طاهره بودند بروج سابق رسانیدند و بهمان
 خلافت خیر سبعوث قوله تعالی ارسل رسوله بالهدی و دین الحق
 لیظهر علی الدین کله و قوله تعالی حتی لا تكون فتنه و ینکون
 المذین کله الله تا اتمام آتخان ایمان و مهلت معاندان معطل ماند تا آنکه
 خدای جل و علا از حق بخلافت الله بخلافت رسول الله ازین را پر از عدل
 داد همچنانکه پراز جور و ظلم شده باشد خواهد فرمود و ویم تابع اسامه فرمود
 حضرت ختم رسالت ابوبکر و عمر را که همین منصب نائی است و دور فرمود

آن از برای
این بود که
۸۰

آن تابان اسامه را از مدینه ولایت واضح دارد و کلاً آنها با اتفاق هم سازشان خود
چنین رحلت یافتند پس غلبت نتواند سویم اهل این بیعت اغراض مالیه و
جاهیه در خلیفه کردن ابوبکر داشتند بمعاضدت اینکه همین که عثمان برخلاف شریک
خود کردن ابوبکر و عمر در مال و منصب اهل بیعت خود را در صرف جاه و تمول
خود و اقارب و پیچ و مروان مطرود و مردود پرداخت همه اهل بیعت و از و
برگشتند و با قاتلان ایشان خفتند بلکه معاون قتل او شدند و از حضرت امیر
المومنین علیه افضل الصلوة والسلام بموقع نه اشتن گرفتن بیدریغ و خفتند
چهارم ناچاری صلح نامی قوله تعالی لا یخذل المؤمنون الکافرین
اولیاء الا ان تنقوا تفاهة یعنی نگیرند مومنان کافران را دوستان
مگر اینکه بترسند رسیدنی در تفسیر این بیضاوی اعتراف کرده که این تفصل
بر تفسیر و این را بیعت با جماع امت نام نهاده اند و بآیه شوری که مفاد آن در
امور دنیوی است و آن اظهار رای مشاورین بر صواب دید خود با اختیار
است نه بناچار کردن اعراض و احتراز کنندگان از آن این ناچار کردن
دلیل حقیقت قرار داده اند و حال آنکه امامت چنان اصل دین است که بر اصول
دین از آن احتیاق میدارند پس چنان اصل اصول دین شور آشغال نیکه شور
کنند و اینکه رسالت رسول الله را قبول ندارند با عدول از ایمان بر آن کنند

کفر است پس از راه پراگندن در امر ناگهانی خلیفه شش اختن تیز و نیرومندی
 تحصیل دنیا است نه امامت بحق پنجم حسیت داشتن ابو بکر و عمر از
 اجماع متمثلان قوم موسی برخلاف جنس نداشتن امیر المومنین و برگشته و
 دل کنده بودن اکثر من فی الارض از آن ولی خدا ولی بحق مسمو درین
 و دنیا و از بدیهیات است کثرت نفوس فارسیه و قلت نفوس صابریه و لکن
 بالله یهدی من یشاء الی صراط مستقیم غصب میراث
 و فک و غیره در کتاب جهاد و در باب جنس و سهرمان صحیح
 مسلم و تجاری سنیان از عائشه منقول است او سلت
 فاطمة الی ابی بکر ان تطلب فداک و جنس خیبر و ما افاء
 الله علی رسولہ و ما ترک رسول الله صلی الله علیه و آله
 و سلم فقال ابو بکر سمعت رسول الله یقول لا نورث
 و ما ترکناه صدقة یا کل ال الرسول من هذا المال فان
 ابو بکر ان یؤفع الیها شیئا منها فوجدت فاطمة علی
 ابی بکر و لم تکنه حتی توفت فلما توفت دفنها و حبا
 علی بن ابیطالب و لم یوذن بها ابی بکر یعنی بفرستاد فاطمه نزد
 ابو بکر بطلب فک و جنس خمر و غیره آنچه و از خدای سبحان رسول شد

بدون لشکر کشی و مالیر که بگذشت رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم پس گفت
 ابو بکر شنیدم از رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم میفرمود و ما میراث داده نیشویم آنچه بگذاریم صدقه است
 میخورند آل رسول الله ازین مال پس انکار کرد ابو بکر ازیک بدید فاطمه چیز را از آنچه
 دعاوی آن شده پس آورده شد فاطمه بر ابو بکر هرگز کلام نکرد با ابو بکر تا آنکه وفات
 یافت و چون وفات یافت آن سیده دفن فرمود آن سیده را شوهر آن
 سیده علی ابن ابی طالب و اطلاع فرمود از وفات آن سیده با بکر را
 میگویم و بالله التوفیق از چنین احادیث متفق علیها فریقین که بقوله
 کفایت از آن از صحیحین سنن حجت آورده شده است حج بر ابو بکر بایان قائم اند
 حجت اول جو ابو بکر در جواب غیر کافی مخفی عوی آن مدعی بلائینه مخالف
 کتابت است اما جواب غیر کافی دادن پس بر وایت صحیح مصدره مروی از صحیحین
 اهل تسنن واضح است که حضرت سیده النساء العالمین صلوات الله وسلامه
 علیها دعوی چهار حق خود را بر ابو بکر فرمودند فدک و خمس و فقی و ترک که همین میراث
 حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم فرمود و ابو بکر فقط چهار دعوی طلب کرد
 بمحض دعای این داد که از حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم فقط آمدی شنیده که آنحضرت
 فرمودند که ترک و میراث انبیاء بتیغ انبیاء نرسد و غیر از او هیچیک را وی این را از آن
 حضرت روایت نکردن از صحاح سفیان نیز این است بلکه حضرت سیده النساء

العالمین تکذیب این ادعا که او فرمودن تجدید که علاوه بر عدم قبول آن آزرده از او
 رحلت فرمودن از صحاح سنیان نیز همچو صراحت حججی که از ان اقامه این حجج
 میشود مبرهن است و از اهل تطهیر بودن سیده النساء العالمین با آنکه همچو دیگر
 سنن عبد العزیز نیز در تحفه اثنا عشرتیا عتراف بر محفوظ از هر خطا بودن اکل عباد
 بحث آیه تطهیر کرده مثبت افتراء بودن آن ادعای ابو بکر است و قطع نظر ازین
 اگر چه مثل ابو بکر ادعای فرمودن رسول الله اینرا میکردند کتاب البشایع همان
 را و بیان در آن از مخالفت بقرآن مستوجب رد میشوند از آنجا که حق تبارک
 و تعالی میفرماید و عدوت سلیمان داود یعنی دارت شد سلیمان
 داود را و بر هیچ یک با خبر مستتر نیست که مال داود نبی علاوه بر ملک او شان
 سلیمان که فرزند آن بزرگوار بودند میراث بردند و لو با وارثان دیگر باشد و
 سبط جوزی که از اکابر علماء سنیان است در تذکره خواص الائمة روایت کرده
 که حضرت سیده النساء در تکذیب ابو بکر و آن ادعای او فرمودند انی
 تو فکون و کتاب الله بین اظهركم یعنی از کجا دروغ میگویند و کتاب
 خدا بغایت وضوح در میان شماست و آنکه سنیان ادعا میکنند که میراث
 انبیاء از نبوت بوده از مال این ادعا محض غرض از قرآن مردود
 که در هیچ یک خبر از احادیث و تفاسیر سیر اهل اسلام و کفر نیامده ای که بجز آنکه

انبیاء و وفات می یافتند خست و فرسخ اسبابیکه انبیاء می داشتند انرا اختیار می کردند
 و اولاد ایشان از خانه های ایشان بجهت اینکه خود را میراثی نیست و ماندن خود در
 آن بناحق است بیرون می آمدند بلکه در کشف آورده که از او و علیه السلام
 بسیدان علیه السلام اسپه پارسید و آنکه عبدالعزیز در تحفه خود از اصول کافی نقل
 می آورد علماء و رثه انبیاء هستند و ارثان مال انبیاء نشوند جز این نیست و ارثان
 علم انبیاء میشوند این معنای العلماء و رثه الانبیاء را در وراثت فرموده
 انبیاء چه دخل بلکه استدلال آن باین جهل است حجت و ویم رجوع او برگرد
 اکتفاء بر افتراء حدیث منع میراث حضرت نیز با وجود دعوی تخلیه همه
 فرمودن حضرت سیده النساء العالمین صلوٰة الله و سلامه علیها از اینیکه
 خوشحی در شرح تجرید در شرح الحجت محقق طوسی علیه الرحمه و خالف ابو بکر
 کتاب الله فی منع ارث رسول الله بنحبر و او منع فاطمة فذلک
 مع ادعاء النخلة لها و شهد بذلك علی و ام ایمن و صدق
 الازواج فی ادعاء الحجرات نخلة لهن و یبذرنها عمل
 عبد الله بن یحیی شارح مواقف و شارح مقاصد قبول میکند دعوی همه
 فرمودن حضرت رسول الله کردن سیده النساء فذلک را بخود و شهادت او
 امیر المؤمنین و ام ایمن بضر صدق این جواب میگوید که در این دعوی فاطمة

و روشها و توحلی و اتم ایمین بر آن ازین جهت بود که شهادت گیرد و یکن از برای
 ثبوت دعوی کفایت نمیکند میگویم و بالله التوفیق مسلمانان در این
 بهمین قدر ایمان و دین خود را در تصدیق خدا و رسول و عتره طاهره بکار برند
 و بعد اختیار دارند که مومنان بخدا و محمدیان و علویان و فاطمیان باشند یا
 بویکین بوده باشند از اینکه حق سبحی و غورسی نمایند آیا دعوی فاطمه الزهرا
 بتیطلب باید باشد یا غیر از تصدیق شک در آن کفر است اگر بتیطلب است چرا
 حق تقدس و تعالی نزول تطهیر از برای آن طاهره فرمود و چرا حضرت رسول الله
 در باره آن طاهره همچنانکه در مشکوٰۃ اصح صحاح سنن است فرمود یدینی ما
 اوابها شک آورد درین هر چه شک آورد در او باین دعوی او اگر کافی به
 تصدیق نیست فائده این فرموده حق تعالی و رسول او چه شد و چرا عبد العزیز
 تخنه او در بحث آیه تطهیر گفته که آل عبا بتطهیر خدا محفوظان از خطایند من و من
 بهمین بر این در کفر بودن و شهادت تنهای امیر المؤمنین است چه همه سنن
 معتبران آیند که حضرت رسول الله بنجریمه بن ثابت فرمود شهادتک بشهادت
 یعنی یک گواهی این جاندار امیر المؤمنین در صفین بدو شهادت قبول شد
 و شهادت امیر آئین و جمیع مومنان که به تسلیم جمیع سنن در حق او رسول
 آن و مکان فرمودند الحق مع علی و علی مع الحق و الحق ید و

حیث دار یعنی حق با علی است و علی با حق است و حق میگرد و بهر جا
 که علی بگردد آیا شهادت تنهای علی قابل رد است یا همین ایان است که
 ابو بکر و خدا و رسول و با جابه النبی آورده بود آیا هیچگاه حضرت رسول الله در
 چیزی از علی طلب گواهی یا معاذ الله رد گواهی آن حجت خدا فرمود و ام
 زن مقدس بود که حضرت رسول الله فرمود و از اهل بهشت است و در این
 مخصوص ابو بکر در شهادت حسنین سید شباب اهل بهشت هم کرده است پس
 گردیدگی با این مدعی نقیض گردیدگی بخدا و رسول و عمرت من متخلف نم
 عرق است خلافت عمر و عثمان و معاویه و نیزه عمر که اصل کل
 ضلالتهای امت و دعوتیه محمدیه بود بنگیزه داشتن او نوشته شدن کتابیکه حضرت
 سید رسل در قرب حلت خود فرمودند بنوشته شدن آن کتاب هیچگاه این است
 که راه نخواهد شد در حال جان کندن ابو بکر بنویسایند او تقراین را بر خلافت
 خلیفه بنویسایند ابو بکر و صی خود گویند عمر را در حال جان کندن خود مستمسک
 تابعین او شبیهین سابقان آنها بیعت عمر کردند و لاحقان آنها ازین او را خلیفه
 میدانند و حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم در قرب رحلت قدس امر
 احضار اسباب کتابت از برای نوشتن کتابیکه فرمودند بنوشتن آن کتاب
 هیچگاه است خود که راه خواهد شد عمر با تبعاش مانع آن آمد و فساد عظیم بر پا کرد

و نگذاشت که آن کتاب نوشته شود و ردکنان بر آن حضرت رفتند و واضح
 است غیر از امر خلافت هیچیک امری چنان نیست که با حکام آن سدر باشد
 رخنه‌های گمراهی امت نشود و آن حضرت پیش از ابو بکر ضرورت حکام و تقرر خلیفه
 میدانستند پس مسلمانان نیستند که مجوز آن نویسانند بویک شوند و مجوز مانع
 آمدن ردکنان این نویسانند حضرت رسول الله ص پشند و سرخیل آن رد
 کنندگان حضرت رسول الله را از بر عکسی رد کردن نویسانند خواستن رسول
 الله بخوری نویسانند ابو بکر در حال جان کمنی از بیباکی خلیفه بحق میدانند
 و عمر پس از مردن ابو بکر بجز امیر المومنین و عباس عم آن حضرت گفت شهادت
 ابو بکر را کاذب و خیانت کار و گنهگار دیدید و بعد از او مرا کاذب و خیانت
 کار و گنهگار می بینید و این در بخاری و مسلم و در باب خمس و سهول
 موجود است و خود آن مانع وصیت حضرت رسول الله و تخیلت آن حضرت
 در حالیکه بضربا بولول و رحمة الله علیه شکمش دریده شده بود و جان میداد و شهادت
 شش کس که بعد از عثمان و سعد و طلحه و زبیر و امیر المومنین جانشند
 مقرر کرد که اینها کسی را خلیفه قرار دهند و حکم بر کثرت آراء باشد و اگر کسی از آنها
 بطرفی و سبک دیگری از آنها بطرف دیگر شوند طریقه عبد الرحمن در آن باشد حکم
 آن طرف بعمل آید و از بدایت محاسن اکثر اهل این شهر با عثمان است

عبدالرحمان تقرر خلافت عثمان نمود و پس از مردن عمر عبدالرحمان اینهارا جمع
 کرده با امیر المومنین گفت یا علی باشا بیعت میکنم این شرط که بر کتاب الله و سنت
 رسول الله و سیرت ابو بکر و عمر خلافت کنی و آنحضرت فرمود بر کتاب الله و سنت رسول
 الله و علم خود قیام نمایم نه بر سیرت ابو بکر و عمر پس عثمان بهین را گفت و بر سیرت
 ابو بکر و عمر قبول کرد خلیفه اش ساخت ابو بکر و عمر سازش و آئینش و سلوک و ملامت
 با مجانسان خود که میداشتند عثمان قیام بر آن سیرت ایشان ننمود و از این باعث
 همه مهاجر و انصار از او دل کنده شدند با اتفاق و با قاطان او ساختند پس
 خلافت عثمان نیز از قبولیت حکم بناحق عمر در حال دریده شدن شکمش و جان
 دادنش و اقتال عبدالرحمان و قبول کردن فاسقانان خلیفه ساختن عثمان را
 شد بر خلاف نگذاشتن اینها اقتال امر رسول الله را از برای احضار اسباب
 نوشتن کتابیکه بآن امت گاهی گمراه نشود هرگز صدقی از اسلام نمیداشت
 گشتند با امیر المومنین علیه افضل الصلوة والسلام بیعت در خلافت نمودند
 و طلحه و زبیر که بانیان قتل عثمان بودند مردم را بسوی امیر المومنین کشیدند
 شب بخدمت آنحضرت از برای صلوة خود آمدند آنحضرت در آنوقت حساب
 بیت المال میوشتند چراغیکه روشن بود و آنرا آنحضرت خاموش فرمود
 چراغ دیگر از بیت الشرف طلب فرمودند اینها سبب این پرسیدند فرمود

آن چرخ غایت لال از برای نوشتن حساب آن بود نخواستم در صحبت
 و شهاب سوز و آن هر دو از طمعها خود از آنحضرت یابوس شدند و عایشه بسبب
 قطع کردن عثمان مبالغه کثیره مقرر کرده ابو بکر را آنی دختر خود عایشه از
 بیت المال بجان اشتن عمر از احین محاصره کردن مسلمانان بر عثمان
 نیگفت اقلوا انفسکم قتل الله یعنی بکشید این ریش را از را بکش
 و او را خدا او را بر خلاف این ابر انگیرنده بر قتل عثمان را آمده مقابله با امیر المومنین
 بنا بر طلب خون عثمان نمودند و از مکه بمصر آمدند و امیر المومنین که در آن
 زمان از برای دادن سزا بغاوت بمعاویه عازم بسو کشام بودند آنحضرت
 منعطف بسو ابصره بضرورت دفع شر عایشه فرمودند آنجا عایشه بر شتر
 سوار شده که در مکه مقابله با امیر المومنین میکرد و تحریر لشکر خود بر قاتل
 المومنین مینمود تا آنکه شکست خورد و طلحه و زبیر کشته شدند و آنحضرت
 غیر این نیز نشی نفرمودند که فرمودند انکذا امرک و رسول الله یعنی آیا
 این چنین حکم فرموده بودند ترا رسول الله او حالا که از تبلیغ کتاب الله فرموده
 بودند و قرن فی بیوتکم که زنهای آنحضرت در خانهای خود قرار گیرند
 آنکه بابت کتاب جنگ رسول الله همچنانکه در مشکوٰۃ اهل بیت است آنحضرت
 بشه شاه ولایت فرمودند بجز یک حربه که جنگ با تو جنگ با من است

کافر شود و مطلقاً حضرت گردد و پس از این غزوه که معروف بغزوه حمال است
 و معاویه بجهت قتال با امیر المومنین به پادشاه طلب جنگ عثمان بصفتین آمد
 حضرت بدفع او از کوفه تشریف بردند جنگهای متوالیه شد در آخر نزدیک بود
 که هزیمت کلی عدو شود و آنگاه از سارنشان کوفیان که لشکر این امیر المومنین
 بودند و خوارج شدند قرا نهار نیز با بلند کرد و منادی نمود که در میان من و
 علی قرآن است کسی از قرآن فیه این من و علی حکم کند خوارج دور رسید
 المومنین را گفتند ما از این جنگ با متوالیه تنگ آمدیم کسی احکم فرما تا حکم فیه این
 کتاب شد کند حضرت فرمود حکم کتاب شد منم انا کتاب الله التاطق و
 هذا کتاب صامت کسی را چه حد که برین حکم نماید و خدا مکر کرده است
 کارش تمام نمایند آن بیدینان حاضر شدند حضرت بالا در مظفر مالک اشتر رضی الله عنه
 فرمودند که دست از جنگ بردار عرض کرد چیزی از فتح باقی نمانده این وقت چه طور
 از جنگ باز آیم فرمود و در امیر تر گرفته اند صلاح وقت اینست که دست از
 جنگ بردارید تا آنکه از جانب معاویه عمر عاص حکم شده آمد و خوارج از امیر ^{مومنین} ^{مومنین}
 درخواست حکم کردن ابو موسی اشعری لعنه الله کردند حضرت فرمود او خائف
 و فرار کرده از من است مالک اشتر یا عباد الله این عجب است احکم از طرف من
 کنید گفتند قبول نخواهیم کرد که ابو موسی را و حکم بودن پور عاص و ابو موسی بیهوده

و سرکشی نویسانیدن آن هر دو بیدین رفتند ابو موسی ملعون حکم بر خال امیر کونین
 کرد و بفرموده حق سبحانه و من لم یحکم بما انزل الله فاولئك هم
 الکافرون کافر گردید و بگریخت و پور عاص معاویه را نصب خلافت نمود و شام
 رفت و معاویه را خطاب بامیر المومنین نمود امیر کونین و مکان بکوفه مراجعت نمود
 قتل خواهر حیکه از بغی در نهر وان جمع شده بودند فرمود از قبیل آن خوارج قطائنه
 ملعونین عبد الرحمن ابن ملجم را در و ام عشق خود آورده آن ملعون را بر گماشت تا آن ملعون
 قاتل بوجسته در حال نماز بر سر اقدس الی کونین ضربتی رسانید آنوالی کونین اکبر
 سبطین حضرت امام حسن علیه الصلوٰه و السلام را بوسایت بر خلافت بحق نصب
 فرمود و شهادت یافت و امام زین حضرت امام حسن از معاویه طلب بیعت نمود
 فرمودند آن طاعنی باغی که داشت از برای جنگ حضرت بعراق آمد امام از برای
 سزاسازی آن نافر جام شکر فرستادند آن باغی عدد و با سر کرده آن بی بیچ لک بهم
 دادن بمکر ^{تفتت خود} با سرش کرده او را رفیق خود گردانید و لشکریان عرض حال بخصومت
 گماشتند امام باز لشکری با سر کرده دیگری فرستادند این سر کرده را هم آنغدا
 بطامع بسیار بسو خود برگردانید نگاه خود امام از کوفه بیرون تشریف آورد
 و لشکر گرانی بسر کردگی این عباس بن فخش فرستادند و خود در سابط توقف نمود
 این سپهر عباس را هم بطامع بقیاس ملحق نمود ساخت اما قیس بن سعد عباده

رضی الله عنه که در آن لشکر بودند لشکر را نگهداشتند و مجاهدات باید و شاید
 با آن عدوی دین کردند تا آنکه بمیدین راه از لشکریان قیس رضی الله عنه آن بمیدین
 برگذاشت تا آنکه قیس اشعبد کرد و لشکر پاشید و امام به این تشریف بردند و
 با اخذ عهود و موافقت از آن عدو از خلیفه نکر و نش از برای مابعدش پورش
 یزید را و موقوف کردن سبب میر المؤمنین که بر منابر میکرد و اذیت نموسانید
 بشیعیان و یک دینار بهر سال بآن امام دو عالم رسانیدن مصالحه با اهل فرقه
 و آن بمیدین در باطن در پی شده چند بار بآن سید اهل از بر رسانید تا آنکه
 آن عدوی اشتران سبط اکبر را بسم شهید کرد و فارسی خوانان نیز این را در
 روضه الشهداءی کبیر ملاحسین کاشفی که از عظمای علمای سنیان است
 هرگاه بمیدین و آن لعین بعد از عهود شکنی قبور شهدای اهل رابعه او تکیه داشت
 بیبانه آوردن نه کندید عبدالحق در جذب لقلوب بیز ابراحت نگاشته است
 و نیز خلاف عهد بیعت یزید از برای مابعد خود از عامه الناس گرفت همین که
 این بمیدین لعین مرد پس خیره سرش که بر ملا بر سر مجلس شهاب میخورد و در میان
 و سخاخواهر با برادرش کرده میداد و انکار رسالت حضرت سید النبیین
 صلی الله علیه و آله و سلم بحسب آیات تنبیهم بقولش لعن الله قوما
 علامت جاء و لا وحی فی ذلک نمود هر که خواهد این را در صواعق محرقه بمیدین طلب

بیعت خود از سبط دیگر خیر البشر کرد از نیکو بوی که عالم مدینه بود بلکه اگر حسین یا
 فرماید سرانورش این نزد خود نبرد پس اگر آن بقی دین بیعت این چنین
 بنشین بر ملا میفرمود دین خدا از میان میرفت و بیدینی او دین میشد انکار
 بیعتش فرمود حجة از وطن بالوف خود که حرم رسول شد بود طلب که فیان نیز
 از حرم الله بنا بر تخیل است نیا فتن آن لعین بیدین بر ملا فرمود و راه لقا
 رب خود بکر بلا پیمود با انصار بنظیر آن در خدائی و جگر گوشگان رسالت
 پناهی با محرومی از آب و غذا از بقیتم تا و هم محرم میبود و در سجده میبود و
 سلب الاشراف قدس و شمشاد و انیدن اسپه بر جسد اطهر آن را کب
 دوشن رسول تقد کردند و دختران پیغمبر را اسیر کرده با سرهای انور ستید
 شهداء بکوفه و شام در مجامع عام بودند نوبت ورود در بار عام سلیمان اکرام
 شام رسید در صواعق محرقه در صفحه ۱۳۵ بطبع آهنی مطبوع
 این جوزی و غیر او موجود است افه لما جاء و اسل الحسین جمع
 اهل الشام و جعل بنکته براسه بالخیزران و يقول ابیات
 مشتملین علی صریح الکفر یعنی چون آمد سر حسین جمع کرد نرید
 اهل شام را و میگشود لبهای انور آنسر و از خیزران و میگفت ابیات که
 مشتمل بر کفر صریح اوست چندین بیگانگان اسلام از یهودیان و نصرانیان

در آشنای راه و در بار آخر ازاده بیدین این بملرا واسر انیک بزرگی خدا
 از آنها میبارید و بمعاجز که از سرانور سبط خیر البشر ظاهر میشد بشف اسلام
 شرف میشدند و جانهای خود میدادند و زن او بنده بنت عامر سر برهنه
 در مجلس آلعین بیدین آمد ملعون بیدین این جو اسن باخته شد و ردای خود
 بر سر او انداخت و گفت حرمت مرا ضایع کردی سر برهنه در مجلس عام در آن
 آن زن گفت این دختران پیغمبر اند برهنه سر در مجلس شومت داخل شده اند و
 این سرانور زیبا غوش پیغمبر است و من بسبب اینکه زن تو ام در پرده نشستم
 از اینچنین برهمی عالم بر خود ترسید اهل البیت را با امام زین العابدین حضرت
 داود زانی نگذشت که با انواع ابتلا در قهر خدای جل جلاله در این سرانور بدرک سفلی
 حجیم رسید پس آن بیدین لعین معاویه نام داشت پس آن داخل نشد
 چنگه میدان شام آمدند که با او بیعت کنند قبول بیعت خود نکرد در
 صواعق محرقه در صفحه ۱۳۷ مطبوع مذکور در قصه معاویه بنی
 صرح است و من صلاحه الظاهر لها ولی عدا المنبر قال
 ان الخلافة حبل الله وان جدی معاویه من اهل
 الامرا هله و من هوا حق به منه علی بن ابی طالب و
 و کب بکم ما تعلمون حتی انتم منته فصار فی قبره رهینا

بدنبوبه ثم قلد ابی الامر وکان غیر اهل له ونازع ابن
 بنت رسول الله فقصف عمره وانبتر عقبه وصار رهیناً
 بدنبوبه ثم بکی وقال ان من اعظم الامور علينا علمنا
 بسوء مصرعه ویش منقلبه وقل قتل عمره رسول
 الله وایاح النجر وخریب الکعبة یعنی چون والی شد رفت بر
 منبر وگفت بتحقیق که خلافت رسیان خداست وچون معاویه خلاف کرد
 در این امر با کسی که اهل بود خلافت را و با کسی که او احق بود بخلافت
 از او علی ابن ابیطالب سوار کرد شمار بر آنچه میدانید تا آنکه آمد او را موت
 او پیش شد در قبر و در روی گناه خود پس در گلو انداخت پدرش را و اهل قایل آن
 نبود پس تمام شد عمر او و ابتر کرد عقبهای خود پس شد روی گناهان از بزرگترین
 مصیبتها است و انساق با انجامی او را و بدعا قبی او را بتحقیق که او
 قتل کرد و عمرت رسول الله را و جائز کرد شرابها و منهدم کرد کعبه را بر روایت
 دیگر مادرش را و گفت کاش توفیق میبودی گفت آن خوب بود از آنکه چنین
 پدید شدم مروان بی ایمان با آن قبح ساخت همان وقت اندرون عده
 او را از بنی خود گرفت و با پسر او خالد که شش ساله بود بنام او بیعت خلافت
 گرفت همان زمان آنسگ تولد مروان را و او را بسم گشت بر دوش این

در این امر با کسی که اهل بود خلافت را و با کسی که او احق بود بخلافت

بی ایمان خود را خلیفه رسول الله نماید و در اندک زمانی مرد پویش عبد
 الملک خلیفه شد در همین زمان که عبد الله بن زبیر از شهادت شید جوانا
 بهشت عالم را بریزید سلیل الزنای پلید شورا نیده بیعت بر خلافت خود در که
 میگرفت مختار دیندار رحمة الله علیه در کوفه بنا بر اشقام از قتل قره العین ^{اص}
 و نور دیده ولی الله و بتول علیه الصلوة و السلام خروج کردند و ابراهیم
 ابن مالک شتر که سالار دین بودند سپهسالار مختار شدند این دو محسن مردم نه
 قروح دل مومنین جمیع قتل سید مظلومان را با انواع تغذیات کشتند و عهد
 الملک شکرهای گران از برای جنگ با مختار دیندار نزد عبید حرامزاده ^ج
 که در جزائر بود فرستاد مختار سالار دین ابراهیم مکن این رضی الله عنهما بفتح
 آن لعین و ملا عین فبعث کرد آن سالار دین آن عساکر را حزمیت داده
 عبید الله حرامزاده را ^{که} ^{نیم} ^{سایه} ^{و سر} ^{خبیث} ^{و نزد} ^{مختار} ^{رحمة} ^{الله} ^{علیه} ^{فرستاد}
 و مختار دیندار و فاشعار آن سر پلید را بحضور امام اطهار امام عباد سید سجاد
 علیه الصلوة و السلام فرستاد و ندیپل ز چنان تبلیغات قهار باز با مصالح
 خدای متعال مصعب بن زبیر که از جانب برادر خدا رشن در بصره بود
 و بعضی قتل حسین ^{بن} که از دست مختار رحمة الله علیه فرار کرده و پناه بان بن
 فروخته بدنیای نابکار آورده بودند پس از شهادت ابراهیم سالار خفجی

بنحار و فاشعار لاحق شده بود در این حال قابو یافته بالشکرگران با باقی ماندگان
 از قتل امام مظلومان بکوفه بر سر مختار آمد مختار مردانه بقتل و قمع آن لعینا پرداخت
 و بقیه قتل امام خود که از آن جمله محمد ابن اشعث و عمر ابن حجاج بود و اصل
 النار نمود و فرمود مدعیان من حاصل شد بعد هر چه بشود شود و کوفیان لایق
 بحیثیت بیوفای خود از نزد مختار فرار کردند و مصعب آن دیندار و فاشعار
 شهید کرد و عبد الملک حجاج ابن یوسف را بجاز و عراق بنا برد و دفع عتد
 بن زبیر و اتبا عشق ستاد حجاج عبداللہ بن زبیر را در که و مصعب زبیر
 در کوفه کشت مروانی که از بنی امیه بودند سلسله اینها تا چندین پشت جاری
 بود تا آنکه صفاح از بنی عباس سر کشید حاکم که آخرین بنی امیه بود او را و همه بنی
 امیه را کشت و سلسله عباسی از تسلط بخلافت ناحق جاری شد
 بیدینان عترت معصومین و ائمه طاهرين را آواره و وطن بنمودند و
 پیهم بسم شهید میکردند ظاهر و زور جمعیت خدای تبارک و تعالی میفرماید
 و نذیر ان یمن علی الذین استضعفوا فی الارض
 و نجعلهم ائمة و نجعلهم الوارثین و نری فرعون
 و هامان و جنودهما ما کانوا یحذرون یعنی میخواهیم
 منت نهیم بر کسانی که ضعیف کرده شدند در زمین و بگردانیم ایشان را

اما مان و بگردانیم ایشانرا و ارثان و بنماییم بایشان فرعون و ما مانرا و
 لشکرهای آنها را با نچه بودند آنها حذر کنندگان میگویم و یا التوفیق
 که صبح مستقبل این آیه مبارکه مخبر از گذشته نیستند بلکه مخبر از زبان آینده
 نزول قرآن اندگو این آیه مبارکه بطور جمله معترضه واقع شده است تا
 قصه فرعون و موسی و موسی و موسی شب بودند بتیاد نبیا بفرموده حقیقا
 انا ارسلنا الیک رسولا شاهدا علیکم كما ارسلنا
 الی فرعون رسولا پس این وعده ائمه علی الاطلاق دنیا و دین
 و وارثان بقیه در عالمین قرار دادن خدای ذوالمنن احق مستحقین ضعیف
 کرده شدگان در زمین را با ضروره باید و فایا بد و نمودن فرعون باها
 و جنود آنها با ان ائمه وارثین که در این آیه مجیده است باید که آن فرعون و
 یان و جنودی باشند که این ائمه ضعیف کرده شدگان از آنها خائضین
 و حذر کنندگان از آنها بوده باشند فرعون و ما مانیکه از آنها این ائمه در
 نبودند و وعده وارث گردانیدن ایشان بدون هیچیک قیدی غیر از
 چنان میراث کاملی بقادر نیست که ابتداء خلیفه اللهی از آدم شده و تمام
 و کمال آن رسید و خاتم گردیده و چنان خلافت اللهی تامه از برای ثمره و
 آدم حضرت خاتم که بسبب در بودن آتخان مومنان و فہلت معاندان تا

جوهر زبان ایشان در این عالم شهادت ظاهر گردد و ترتب معاطه آخرت بر
 آن شود موقوف و موقوف بر آخر زمان شد باین برایین منصوصه قرآنیچه
 بفرموده حق تبارک تعالی هو الذی ارسل رسوله بالهدی و
 دین الحق لیظهره علی الدین کله غلبه دین سید النبیین بر همه
 ادیان شدن و همه یک دین خدا نمودن است و آنچه بفرموده حق جل و
 علا و قاتلوهم حتی لا تكون فتنه و یکون الدین کله لله
 هیچیک فتنه در زمین باقی نگذاشتن و همه روی زمین پر از عدل و داد
 کردن بخلاف آنکه پر از ظلم و جور شده باشد ثم این بایه بوقوع آیه خدای
 منان آن موعودان خود با مابت و وراثت را و ارثان بهیچین گروهی
 پس دنیا یافتنیست فرموده نیست تخلفهم فی الارض کما استخلف
 الذین من قبلهم ولیمکنن لهم دینهم ارضی لهم بهیچیکه
 بالاگذاشت آن زمان باطن و نادیلین فرموده حق جل و علا ظاهر شود
 و ذکرهم بآیات الله ان فی ذلک لآیات لکل صبار شکور
 یعنی بخوابریار ایشان روزهای خدا را تحقیق که در آن نشانها است
 برای هر صبرکننده ترشکرکننده تر پس این احضال یام الله که در آن جا بران
 علی الاطلاق شاگردان شوند مستوجب آمدن زمانست که در آن تذکر آن

اصعب صعوبات و اشده صدمات شود که بر ورثه شید الوری بقیبل شمش
 کربلا وارد شدند و از برای ایشان آن زمان فرمان فرمای خدای و خلیفه
 الهی تاته الهی باشد و این ستلزم ظهور قائم آل محمد و رجعت
 سائر ائمه عشرت آنحضرت علیهم افضل الصلوة والسلام
 بوضوح بر این و بنیائیت که از کتابت مسین بالابین
 شدند و از احادیث مرویه فریقین اندکی ذکر می نمایند
 از صحیح ابوداود و سنن سبط جوزی در تذکره خواص ائمه از حضرت
 رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم آورده که آنحضرت فرمودند لو لم
 یبق من الدهر الا یوم واحد لبعث الله من اهل بیتی
 من یملاک الارض عدلا یعنی اگر باقی نماند از دنیا مگر یکروز و تحقیق که
 برای ختم خولده فرمود خدای سبحان از اهل بیت من کسی را که پر کند زمین را
 بعدل و داد و بروایت سدی آورده جمع شوند مهدی عیسی
 بن مریم و بیاید وقت نماز و بفرماید مهدی عیسی پیش بایست بگویند
 عیسی تو اولی هستی با ما است نماز پس نماز کنند عیسی اعقب مهدی
 و محمد بن طلحه شافعی در مطالب السؤل از صحیح ترمذی
 و صحیح ابویوسف و سنن ابی سعید حذری آورده که

حضرت رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم فرمود المهدی منی میاید
 الارض مستطاً وعدلاً كما ملئت ظلماً وجوراً الخ یعنی محکم
 از من خواهد بود و پر خواهد کرد زمین را بعدل و داد نهیچنانکه پر شده باشد
 بظلم و جور بسیارند چنین احادیث نبویه که در کتبی که برعم سنیان صحیح
 معتبره اند و در صافی در تفسیر آیه مبارکه و قضینا الی ابنی
 اسرائیل اتفستد فی الارض مرتین و لتعلن علواً
 کبیراً و اذا جاء وعدنا لعننا علیکم عباداً
 لنا اولی باس شدید فجاو اخلا لدیار و کان
 وعداً مفعولاً ثم ردنا لکم الکرة علیهم و امددنا
 کم باموال و بنین و جعلنا کم اکثر نفیراً یعنی بیان حال
 مال کردیم بسوختن بنی اسرائیل در توریت که فساد خواهد کرد در زمین و دفعه و ترقی
 خواهند کرد و ترقی بزرگ پس چون باید وعده اقول آید و فساد برانگیزد خواهم که در آن
 بندگانی را که در آن قوت شدید باشند پس جستجو کنند آنها در شهرهای یهود
 باشد وعده بعمل آمده پس خواهم که و انید شمار اینصرت برایشان و ملک کنیم شمار را
 و پسران و بگردد انیم شمار از یاد ترا بر و جمعیت من الصادق علیه الصلوة و السلام
 و التسلیم فساد اول زمین و فساد قتل امیر المؤمنین علیه افضل الصلوة و السلام

باز آید

۲۰ خدایان شدند از برای آدم

۳۰ و این ماجرا ای قاضی اسرار عالم
 قاضی در کتب طبعی و خفیه
 راجع باین است

و فساد و دویم قتل امام حسن علیه الصلوة والسلام در این امت است و صلوة
 برقی بزرگ در فساد قتل حسین ابن علی علیه الصلوة والسلام است و برانگیخته شوندگان
 در وعده اول که حق تبارک تعالی آنها را عباد النابلا بم تخصیص و خدمت
 که بندگان خاص او جل و علا باشند کسانی اند که او غرض جل آنها را پیش از ظهور قائم
 آل محمد عجل الله تعالی فرجه برانگیزد پس نخواهند گذاشت احدیر از قتله حسین مگر اینکه
 قتل کنند و وعده امفعولا که وعده و فاکرده شوند به از حق جل و علا است
 ظهور قائم آل محمد است و ثم ردد فالكلمة برگردانیده شدن بر حجت
 است و برگشتن حسین ابن علی بسوی دنیا یا به فتاد و دوزان افاضالش و برگشتن
 او شان سایه نقره و طلا کار باشد در حالیکه مهدی آل محمد ظهور کرده باشد
 باز مالک جمیع جهان و جهانیان شود حسین ابن علی تا آنکه حاجبها مبارکش از
 پیری بر برد چشم مبارکش افتند میگویم و بالله التوفیق در این حدیث
 که بشارت از رجعت والی کونین حسین علیه شهادة افضل الصلوة والسلام شده
 و با جمیع از احادیث کثیره دیگر ذکر خاص بنا بر اظهار خوشتر بودن این رجعت
 از رجعت های سایر معصومین است بتدارک مصائب نامتناهی که بر آن
 سید مظلومین گذشت و در حدیث مفضل ص حضرت فرمود و در زمان ظهور
 حضرت قائم علیه وآله الطاهرين عليهم افضل الصلوة والسلام قبه برپا شود که

خداوند متعال که بفرستاد خلیفای بحق نهان ماند زمان عیان شدن آن تبار
 در آن زمان آن خلفاء الله بحق بسوی ایشان که عالم شهرها و تاست برگردانید
 شوند و علانیت فرمان فرمائی الهی بر ملا نمایند و گانیکه کامل لایان و کامل
 العباد بوده اند انهارا بنا برپا داشت او نای دنیا پیش از پاداشت اکبر
 آخرت بحکم خدای جل و علازنده کنند و در آئی احضار اهل شارق و مغارب
 فرمایند و او امر کن و کانی ظاهر سازند و عیسی علیه السلام خلیف قائم مظهر مهدی
 علیه و آله افضل الصلوة والسلام کنند و همه آن خلفاء الله بحق و الیایان
 بمنتکب شدن بر خلیفه الهی با رجوع امر بسوی جدد شوند و الا استعداد
 احاطه افضل کل مترین آن متحققان در شریعت و مقصود بودن حضرت قائم
 صلوات الله علیه و آله و سلم در ظهور معطل و مهمل میباید و حال آنکه خدای جل و علا
 دنیا را عالم شهادت قرار داده این حاصل نمیشد پس بایست بابت گشت جمیع
 خلق بسوی این متحققان مدعا و مقصود خدائی حضرت ختمی مآبی صلی الله علیه
 و آله و سلم بصدری نفوس کتاب سنت که برین شده میاید با حق حق صادق
 است و تینا اتنا سمعنا عباد یا ینادی ان الامنوا بربکم فامنا
 فاکنینا مع الشاهدین اصل پنجم معا و است و آن یان
 بر حق بودن عود و رجوع بسوی خدای سبحانه است تا جزای ایمان و عمل

تفکیک ظاهر و باطن
 مخالف عقل و عین
 و عقیده شیعیان
 و بحال است
 صدق نبوت
 و باعقاد شیعیان
 از بیات اسلام
 و تائید قائم و حاکم
 آن خدای جل و علا
 و طبع و کمال
 عیسی علیه السلام
 و طایفه اسلام

کلی و دیکر
 از حق و کمال
 از انضای حقایق
 و در هر باب
 محققان از شرف و ظلام
 سلطین در این
 جهان در حال و
 مواضع آن و انوار
 خدای جل و علا

عبدیه صغیر کہ منقول از حضرت امام جعفر الصادق علیہ و عترتہ افضل الصلوٰۃ و

السلام از برای خواندنش بجه صبح و مسا است می نناسیم

رَضِيتُ بِاللَّهِ رَبًّا وَبِالْإِسْلَامِ دِينًا وَبِمُحَمَّدٍ نَبِيًّا وَالْقُرْآنَ

راضی شدم از خدا که ریاست باسلام که دین است و محمد که نبی است و بقرآن که

كُنَّا مَوْعِدًا إِمَامًا وَبِالْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ وَعَلِيٍّ

کتابت و بعلی کہ امام است و بہ حسن و بہ حسین و بہ علی کہ

وَالْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي هَدَانَا لِهَذَا وَمَا كُنَّا لِنَكُونَا لَهُ شُكْرًا إِلَّا بِفَضْلِهِ الْكَرِيمِ

بن حسين و محمد بن علي و جعفر بن محمد بن

سرزمین است و به دره درید می است و بصورت دره عمیق است

موسىٰ بن جعفر و علي بن موسى و محمد بن

موسی که فرزند یعقوب است و بلعی که فرزند موسی است و به محمد که فرزند

عَلِيٍّ وَعَلِيِّ ابْنِ مُحَمَّدٍ وَالْحَسَنِ ابْنِ عَلِيٍّ وَ

صلی است و بعلی که نوزند محمداست و به حسن که فخرزند علی است

تَحْكِيمُ ابْنِ الْحَكَمِ. صَاحِبِ الزَّمَانِ خَلِيفَةُ

محمد که فرزند حسن است که صاحب این زمان است حلیفه

二、本局已於本月...

[illegible]

این است امام بیغ اسس و جان است درود خدا و

بِالْأَنْبِيَاءِ وَالْأَئِمَّةِ عَلَيْهِمُ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ
بِالْأَنْبِيَاءِ وَالْأَئِمَّةِ عَلَيْهِمُ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ

وَقَدْ أَمَرْنَا بِحِفْظِ الْوُدَّاعِ فَرَدَّهُ عَلَيَّ وَقَتٌ
وَبِحَقِّقِكُمْ حُكْمَ فِرْسُودِي مَارَا بِحِفْظَاتِ مَا نَتَهَا بِسِ بَرِگَرْدَانِ آسَرَا بِسِ وَرَوِ

حُضُورِ مَوْتِي وَفِي الْقَبْرِ عِنْدَ مَسَائِلِ مُنْكَرٍ

وَنَكِيرٍ بِرَحْمَتِكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ ط

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله مؤلف القلوب جامع التفریق و صلواته علی
محمد المجتوب و علی المصطفی و آله المصطفین الذین لهم الاصل طیف الملوک
حقیق کبریا و مدینه دین و عوالم انوار الله اذ انیک طریقی از اصل فیما بین و فراق
سلبین عیند و بار بار این بر چه فکر کردم غیر این را بی نیایه و آن ایست
حق سبحانه و تعالی که صلح عوالم برتر است و فساد و فتنه از او بماند
بفرماید و الفتنه اشک من القتل یعنی برای قتل بدتر است از قتل پس بخت
صلح و فساد و الاخوان سلبین این را بخت که بین باز کردی و با نظار عقلیت و
حقیقات و تحقیقات عقلیه جزای تحقیق یقین باشد از عوالمش ایست که جزای تحقیق
یقین تواند دل تو را زد که این ممکن نیست این نوع از عوالمش است از توقع اطمینان
بجای اظهار چیزی از آن که در آن بد آمد است کن شاید و پسندیده است پیش بیان
عقاید از کتاب الله و سنت متفقین بر الفریقین رسول الله چه در دل دارند از روحان
مؤمنان برادران خود که فرق نمایند با شما اماران کنند و مقدم از هم ندانان او شان در
طرح دعاوت و تشیعیت و اجابت دعوت عالمی برادران خود نمایند باین
صلح حاضر حتی و در شرکت نماز با ایشان هرگاه ایشان بیکسانند آن اخوان ایشان را از حق
بیکسانند با جانتکه بقول اصولیین و امت اهل سنت و جماعت بیکسانند که در صواب حق محرقه
و در حق از خود و است اگر اقتضا بخار با رفیق که او بیوای نفس را رخص کند جایز است

اقتدار خداوند است
ایم اقتدار در زمانه
و از آن توانیم
توانیم و از آن
سید عالم و زمین
ایم بر دماغش
نویسم و بجهان
فرود آورده شود
والله اعلم

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

١٥٢
بِالْأَنْبِيَاءِ وَالْأَئِمَّةِ عَلَيْهِمُ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ
وَالْحُجَّةُ
بِالْأَنْبِيَاءِ وَالْأَئِمَّةِ عَلَيْهِمُ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ
وَالْحُجَّةُ

اقتداء بآثار ائمه
باعتبار اقتداء بآثار ائمه
باعتبار اقتداء بآثار ائمه

CALL No. { ۳۳.۵۵۹ (R) ۱۳۹۳ } ACC. No. ۱۵۷۴۹
 AUTHOR غلام نبی الشاہ صاحب
 TITLE لب الالباب

Acc. No. ۱۵۷۴۹ (R)
 Class No. ۳۳.۵۵۹ Book No. ۱۳۹۳
 Author غلام نبی الشاہ صاحب
 Title لب الالباب

Borrower's No.	Issue Date	Borrower's No.	Issue Date



MAULANA AZAD LIBRARY ALIGARH MUSLIM UNIVERSITY

RULES:—

1. The book must be returned on the date stamped above.
2. A fine of Re. 1-00 per volume per day shall be charged for text-books and 10 Paise per volume per day for general books kept over - due.